

۲۰۰۱ سال گفتگوی تمدنها

جغرافیای تاریخی ایران

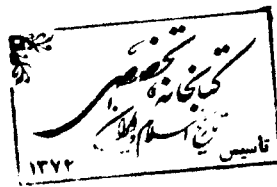
(در قرن نهم هجری)

بر گرفته از کتاب قلقشندی
صبح الأعشى في صناعة الإنشاء
ترجمة: محبوب الزویری

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی

شایک: ۹-۳۳-۰۳۶۱-۳۶۲-۹۶۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



(مجموعه تاریخ ایران / ۳)

جغرافیای تاریخی ایران

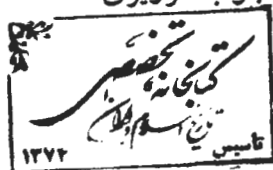
در قرن نهم هجری

برگرفته از کتاب قلقلشندی:
صبح الأعشى في صناعة الإنشاء

اسکن شد

ترجمه:

محجوب الزویری



مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی

تهران-۱۳۸۰

فهرست نویسی پیش از انتشار

قلقشندی، احمد بن علی، ۷۵۶-۸۲۱ ق.

[صبح الاعشی فی صناعة الانشاء. فارسی. برگزیده]

جغرافیای تاریخی ایران در قرن نهم هجری. برگرفته از کتاب قلقشندی: صبح الاعشی فی صناعة الانشاء / ترجمه محبوب الزویری؛ [برای] مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. - تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰.

ده، ۱۲۶ ص. - (مجموعه تاریخ ایران؛ ۳. مباحث اسناد؛ ۷۶)

ISBN 964- 361- 034 - 9:

بها: ۵۷۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار)

ص.ع. به انگلیسی:

Iran's Historical Geography in 9th Century. A. H.

۱. ایران - جغرافیای تاریخی - قرن ۹ ق. الف. زویری، محبوب. ب. ایران. وزارت امور

خارجه. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. ج. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. د. عنوان.

ه. عنوان: صبح الاعشی فی صناعة الانشاء. فارسی. برگزیده.

DSR ۲۱ / ق ۸ ج ۷۰۴۲۱۴ ۹۵۵/۰۰۴۲

۱۳۸۰

۸۰ - ۸۲۲۴ م

کتابخانه ملی ایران

این اثر ترجمه صفحات ۳۱۳ تا ۴۰۷ از جلد چهارم

کتاب زیر است:

ابوالعباس احمد بن علی القلقشندی (ت ۸۱۴ ق)

صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء

القاهرة: وزارة الثقافة و الارشاد القومي؛ المؤسسة المصرية العامة

للتألیف و الترجمة و الطباعة و النشر، ۱۹۶۲.

جغرافیای تاریخی ایران (در قرن نهم هجری)

برگرفته از کتاب قلقشندی: صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء

ترجمه: محبوب الزویری

چاپ اول: ۱۳۸۰

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

طرح روی جلد از: فاطمه حاجی محمدخان

طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی

صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۵۹-۲۶۵۸-۲۸۰، فاکس: ۲۸۰۲۶۶۲

فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۹۲۲۷۰

این کتاب را متواضعانه به
برادر عزیزتر از جانم «محمد»
و روان پاک پدرم که پیش از چشم گشودنم به جهان
دیده از دنیا فرو بست و مام بزرگوار و برادران و خواهرانم
اهدا می‌کنم.

فهرست

۱	دیباچه
۳	پیشگفتار مترجم
۷	آشنایی با مؤلف
۹	معرفی کتاب
۲۱	مآخذ و منابع مؤلف در تألیف مقاله دوم از کتاب «صبح الاعشی»
۲۵	اقلیم هفتگانه در کتاب قلقشندی

ذکر تفصیلی ممالکی که در اختیار اولاد چنگیزخان است

مملکت ایران

بخش اول. مملکت جنوبی ایران

۳۱	اقلیم اول: جزیره فرات
۳۲	موصل
۴۳	اقلیم دوم: سرزمین عراق
۴۴	ولایت اول - بابل
۴۵	ولایت دوم - مدائن
۴۶	ولایت سوم - بغداد
۴۸	ولایت چهارم - سُرْمَنْ رَای (سامراء)
۵۳	اقلیم سوم: خوزستان و اهواز
۵۸	اقلیم چهارم: فارس

- ۶۲ اقلیم پنجم: کَرمان
 ۶۴ اقلیم ششم: سِجِسْتان و رُخج

بخش دوم. مملکت شمالی ایران

- ۶۷ اقلیم اول: اِزْمِینَه (= ارمنستان).
 ۷۰ اقلیم دوم: اَذربِیجان.
 ۷۰ مرکز نخست - اَرْدُبیل
 ۷۰ مرکز دوم - تِیرِز
 ۷۱ مرکز سوم - سُلْطانیّه (= زنجان).
 ۷۴ اقلیم سوم: اَران
 ۷۴ مرکز اول - بَرْدَعَه.
 ۷۴ مرکز دوم - تَقْلِیس.
 ۷۷ اقلیم چهارم: بلاد جَبَل (عراق عجم).
 ۹۱ اقلیم پنجم: سرزمین دیلم
 ۹۱ اقلیم ششم: جِیل = گیلان
 ۹۳ مرکز اول - پُومِن (= فومن).
 ۹۴ مرکز دوم - تُولِم
 ۹۴ مرکز سوم - کَشِکَر (= گسکر).
 ۹۴ مرکز اول - لَاهِجَان (= لاهیجان).
 ۹۵ مرکز دوم - سَخام
 ۹۵ مرکز سوم - مَرَسْت
 ۹۵ مرکز چهارم - تَنفَس
 ۹۵ اقلیم هفتم: طبرستان
 ۹۷ اقلیم هشتم: مازندران
 ۹۸ اقلیم نهم: قُومِس
 ۹۹ اقلیم دهم: خراسان
 ۱۰۵ اقلیم یازدهم: رَابِلُسْتان
 ۱۰۶ اقلیم دوازدهم: غور

بخش سوم: رودهای مشهور

رودهای مشهور ۱۰۹

گفتار چهارم:

درباره راههایی که به مراکز این سرزمین می‌رسد

و ذکر مقداری از مسافتات میان شهرها ۱۱۳

گفتار پنجم:

در بعضی مسافتهای بین شهرهای این مملکت ۱۱۷

نمایه ۱۲۱

دباجه

مجموعه تاریخ ایران، عنوان عمومی مجموعه‌ای است که با هدف ارائه تعریف کاملی از ایران و حوزه تاریخی آن و زیرنظر مرکز اسناد تاریخ و دیپلماسی، توسط محققان و پژوهشگران در حال انجام است.

در تدوین این مجموعه تلاش بر آن است تا تصویری کامل از جهان ایرانی ارائه شود. جهان ایرانی‌ای که قلقتندی در اثر وزین خود آن را توصیف کرده و حدود آن را تعیین نموده است. این حوزه فرهنگی پیوسته به ایران امروزی که گذر ایام آن را به چند پاره تقسیم کرده و مرزهای برساخته بشری، جغرافیایی دیگر را برای آن رقم زده است.

تردیدی نیست که هر ایرانی اینک و در پی تحولات تاریخی قرون معاصر، ضمن احترام گذاردن به هویت تاریخی هر ملتی، بایستی بکوشد تا با توجه به اسناد و مدارک موجود در منطقه به تدوین تاریخ خود پردازد. امید است باتوجه به فضای عمومی موجود در ایران فرهنگی اینگونه تلاشها موجب آن گردد تا روحیه تحقیق و پژوهش در تدوین تواریخ محلی و ملی سرزمینهای پیرامونی – البته مستند به اسناد و مدارک – اعتلا یابد، و از این راه امکانی فراهم گردد تا تاریخ منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، روشن و نمایان و به دور از پیش‌داوریهای مغرضانه تنظیم و تصحیح گردد.

سیدعلی موجانی

دبیر مجموعه

پیشگفتار مترجم

تاریخ همواره به بزرگان و سیاستمداران و آنچه به نوعی به زندگی آنان مرتبط باشد پرداخته است. به ویژه که بسیاری از مورخین آگاهانه یا ناخودآگاه معتقد بودند که عامه مردم تاریخ را نمی سازند. این مسأله در تواریخ اسلامی که در گذشته تألیف یافته اند کاملاً به چشم می خورد و تاریخ ما در واقع تاریخ اشخاص است. پنداری شخصیت های تاریخی به تنهایی و در فضایی خالی می زیسته اند. در تواریخ ما غالباً دو جنبه بسیار مهم مورد غفلت بوده اند:

۱. اجتماع یا جنبه اجتماعی تاریخ.

۲. سرزمین یا بُعد مکانی رخدادها.

تا امروز کم و بیش نگرش تاریخی ما از این دو جنبه مهم عاری بوده، و اگر در این زمینه تحقیقی انجام گرفته باشد، یا بسیار محدود و یا مربوط به سنوات اخیر است. و برای پاسخ به این سؤال که تحقیق و بررسی این دو جنبه تاریخ واجد چه اهمیتی است، لازم است آگاه باشیم که یکی از علل عدم پیشرفت شایان در مطالعات فرهنگی و تاریخی در جهان اسلام عدم اطلاع درست و دقیق ما از وضعیتی است که در گذشته داشته ایم. زیرا اوضاع اجتماعی، موقعیت طبیعی و رفتار مردم و روابطشان با یکدیگر، نظام نظری و اعتقادی، نظام اقتصادی و... اموری است که از آنها چیزی جز کلیاتی مبهم و نارسا نمی دانیم، و این مسائل چنان که باید مورد تأمل و تحقیق قرار نگرفته، حال آنکه تنها در این صورت می توان به واقعیت و چگونگی حیات پیشینیان خود که ما میراث بران ایشانیم نزدیک شد.

چون پرداختن به اهمیت جنبه مردمی و اجتماعی تاریخ، موضوع این مقال نیست، از این رو تنها به موضوع جغرافیای تاریخی، یعنی بُعد مکانی تاریخ می پردازم و تبیین اهمیت موضوع اول را به معجالی دیگر وامی گذارم.

شرح موقعیت مکانی، و تأثیر آن در استقرار یک حکومت یا یک واقعه مهم تاریخی یا حتی اشاره به موقعیت جغرافیایی یک منطقه خاص را در تواریخ اسلامی چندان نمی توان یافت، که البته امری عجیب نیست، زیرا اهمیت و وزن سیاسی حوادث تاریخی متأسفانه مانع از توجه به دیگر ابعاد قضایا گردیده است، و از همین روست که منابع تاریخی ما فعالیت های بشری را غالباً بدون اشاره به اهمیت و تأثیر موقعیت مکانی در توفیق یا شکست اعمال انسان اعصار گذشته روایت می کنند. گویی که تکاپو و جنب و جوش انسان آن دوران در خلأ صورت می گرفته است.

هدف از طرح این مسأله بیان این نکته است که بدون دریافت درست و دقیق از موقعیت مکانی بسیاری از حوادث، درک تاریخی ما قطعاً کامل و وافی نخواهد بود. اطلاع از جغرافیای تاریخی کمک بزرگی است در نزدیک شدن به فضای کلی بسیاری از حوادث که سبب می شود تبیین و تشریح ما از علل و عوامل رویدادهای تاریخی از اِتقان و استحکام بیشتری برخوردار شود.

توجه خاص پیامبر اکرم (ص) به موقعیت و مکان غزوات به خوبی روشنگر آن است که حضرتش به اهمیت این مسأله و تأثیر آن در فرجام امور کاملاً واقف بوده است، اما برای مزید تأکید بر این نکته، ذکر چند مثال را لازم می دانم.

در جنگهای ارتداد که در آغاز خلافت ابوبکر رخ داد، مکان و در یک کلام جغرافیای وقوع حوادث تأثیری بسزا داشت. طبعاً محیط زیست قبایل مرتدی که در اطراف مکه و مدینه در فضایی فراخ و برگستره بی کرانه صحرا می زیستند، بر نحوه تفکر و نگرش آنان تأثیری عمیق داشت. آنان مردمی بودند که عادت نداشتند جز از بزرگ قبیله و ارزشهایی که او تأیید می کرد از هیچ مرکز یا جای خاصی تبعیت کنند. اما به عکس، مکه و مدینه و شام جوامع با ثباتی بودند که مردمشان دارای وابستگی و ارتباط متقابل با یکدیگر و محیط زندگی خویش بودند، و هم آنان بودند که دین را به جد پذیرفتند و از آن و از سرزمینشان دفاع کردند.

نمونه دیگر، گزینش حمیمه^۱ به عنوان پایگاه و مرکز تبلیغ و دعوت عباسیان است که بی تردید معلول امنیتی بود که آنان در این مکان احساس می کردند. ترس از امویان آنان را به انتخاب محلی واداشت که لاقفل دارای دو امتیاز باشد: یکی دوری از دید امویان و دیگری قرار داشتن در مسیر کاروانهای حج.

۱. در جانب جبل الشراه واقع شده و از آنجا بود که بنی عباس برای گرفتن خلافت قیام کردند. قریه ای است در یک منزلی شویک (ابوالفدا، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۲۴۷). امروز حمیمه روستایی کوچک در جنوب اردن است که در نزدیکی بندر عقبه قرار دارد. - م.

داعیان عباسی در طول ۳۲ سال (۹۹-۱۳۲ ه. ق) نامه‌های ابراهیم امام^۱ را از اینجا به خراسان و عراق یعنی دو مرکز مهم فعالیت سیاسی در آن زمان می‌بردند. به‌راستی آیا مکان و شرایط مکانی همواره و از سپیده‌دم تاریخ یکی از مهمترین محرکها و انگیزه‌های حوادث تاریخی نبوده است؟ اگر به امپراتوریهای عظیم گذشته همچون فراعنه در مصر، هخامنشیان در ایران، آشوری‌ها و بابلی‌ها در بین‌النهرین و امپراتوری عظیم روم بنگریم به وضوح درمی‌یابیم که همگی به‌منظور تأمین منافع و امتیازات اقتصادی یا دینی یا... همواره در تلاش برای تسلط بر سرزمینهای بیشتری بوده‌اند.

در عصر جدید نیز اکتشافات جغرافیایی، پیشرفت بسیار در علم جغرافیا و انقلاب صنعتی و نیز استعمار پدیده‌هایی بودند که به گمان نگارنده یکی از عوامل اساسی توفیق آنها ناشی از توجه به جغرافیای طبیعی و انسانی بوده است و درواقع محرک و انگیزه بسیاری از تحولات تاریخی بشر است و اصولاً آیا در گذشته کسب منافع جز از طریق تسلط بر مکان و تأثیر بر جغرافیای طبیعی و انسانی - ولو موقتاً - میسر می‌شد؟

به پندار این قلم، جغرافیای تاریخی علمی است که تاکنون چنان که باید موردتوجه واقع نشده است. درست است که تاریخ علم به پیشینه انسان است. اما این پیشینه و حوادث آن برای تحقق نیازمند مکان و متأثر از آن است. و هم از این روست که برای فهم درست و تبیین دقیق و علمی حوادث تاریخی از توجه به جغرافیای تاریخی ناگزیریم.

به عنوان پیش نیاز مطالعه گسترده تاریخ‌مان و برای تحقیق و بررسی هر رخداد تاریخی اعم از سیاسی، اجتماعی، اقتصادی یا... به مطالعه جدی در جغرافیای تاریخی نیازمندیم زیرا وقوف هر چه دقیقتر به جغرافیای تاریخی، ما را در ایجاد تصویری هر چه نزدیکتر به واقع از حقایق تاریخی و عاری از تعمیم‌های موهوم یاوری خواهد کرد، و تنها در این صورت است که تاریخ می‌تواند رهگشای نسلهای آینده باشد.

ترجمه این مختصر نیز کوششی است ناچیز در همین راستا که به دوستان تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تقدیم می‌شود. آنچه در پیش‌روی خواننده گرامی است، ترجمه بخشی از تألیف دانشمندی مصری موسوم به قلقشندی است که در فصلی از کتابش با عنوان صبح‌الاعشی فی صناعة الانشاء اوضاع جغرافیای تاریخی ایران در قرن نهم هجری (چهاردهم میلادی) را با دقتی درخور توجه تشریح نموده است. وی با صداقت و امانت علمی، کلیه آثار و منابعی که این فصل را با استناد بدانها نگاشته است ذکر کرده و بدین ترتیب بر اعتبار علمی کتابش افزوده است.

۱. ابراهیم بن محمد ملقب به امام، برادر دو خلیفه عباسی سفاک و منصور است که مردم را به خلافت خاندان عباسی دعوت می‌کرد. -م.

علاوه بر این پیشگفتار، پیش از ترجمه متن عربی، مطالب دیگری نیز از نظر خوانندگان گرامی خواهند گذشت:

– معرفی مؤلف کتاب؛

– معرفی کتاب که به منابع و مآخذ مؤلف در فصل مربوط به ایران و عناوین فصلهای کتاب اشاره دارد؛

– توضیح درباره اقالیم هفتگانه.

در خاتمه با امثال به کلام الهی که... «لاتنسوا الفضل بینکم» (سوره بقره: ۲۳۷) و فرمایش پیامبر اکرم (ص) که «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» از بزرگوارانی که این ناچیز را در انجام این ترجمه، فاضلانه یاوری فرمودند سپاس بسیار می‌گزارم.

با این آرزو که کوشش راقم در فراهم آوردن این وجیزه به رحمت واسعه پروردگار منان در میزان حسنات وی نگاشته آید، امیددارم که طالبان علم را مفید افتد و از نقائص این ترجمه کریمانه درگذرند.

محجوب احمد الزویری

آشنایی با مؤلف

ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن عبدالله الشهاب بن جمال بن ابی الیمین قلقشندی که به شهری کوچک در مصر موسوم به قلقشنده منسوب است، به سال ۷۵۶ ق چشم به جهان گشود. وی عربی نژاده از بنی خزازه بود که از زمان ورود به اسلام در این سرزمین اقامت گزیده بودند. قلقشندی علوم شرعی و فقه شافعی را در الازهر فرا گرفت و به سال ۷۷۸ ق که بیش از یازده سال نداشت، در اسکندریه از شیخ سراج الدین ابو حفص عمر بن ابی الحسن ملقب به ابن الملقن اجازه فتوی و تدریس دریافت نمود. این اجازه نامه به خط قاضی تاج الدین بن غنوم که نماینده حکومت مصر در اسکندریه بود، مکتوب گردید.

قلقشندی در سال ۷۹۱ ق در دیوان مکاتبات دربار مصر در قاهره به استخدام حکومت درآمد و شعری به نام کواکب الدریه فی المناقب البدریه در مدح قاضی بدرالدین بن قاضی علاء الدین بن قاضی محی الدین بن فضل الله رئیس دیوان مکاتبات سرود.

وی عالم جغرافیا یا مورخ - به معنای اخص کلمه - نبود اما فردی فرهیخته و مطلع و پیش از هر چیز عاشق نویسندگی بود. او در دیباچه صبح الاعشی می نویسد: «حدود سال ۷۹۱ ق بود که مقامه ای نگاشتم و در آن به این موضوع پرداختم که انسان برای گذران معیشت ناگزیر از انتخاب حرفه ای است، و طالب علم را نشاید که حرفه ای جز هنر و صناعت نویسندگی برگزیند و به کاری دیگر پردازد».

از قلقشندی آثار زیر بر جای مانده است:

۱. غیوث الهوامع فی شرح جامع المختصرات و مختصرات الجوامع، در فقه شافعی.

۲. نهایه الارب فی معرفه قبائل العرب، در علم انساب. این کتاب توسط مؤسسه ریاض

بغداد به چاپ رسیده است.

۳. قلائد الجمان في قبائل العربان، در علم انساب.
۴. صبح الاعشی في صناعة الانشاء، در فن نگارش و امور دیوانی. این کتاب در چهارده جلد و در مصر به چاپ رسیده است.
۵. ضوء الصبح المسخر و جنى الروح المثمر، که مختصر صبح الاعشی است.
۶. مآثر الاناقه فی معالم الخلافة.
- وی در سال ۸۱۴ ق چشم از جهان فرو بست.^۱

۱. نگاه کنید به: مقدمه متن عربی د. سعد محمود، الثقافة الاسلامیه لکاتب الانشا کما بترو فی صبح الاعشی، (فرهنگ اسلامی نویسنده انشاء براساس کتاب صبح الاعشی)، (مصر: چاپ معارف اسکندریه، بی تا)، صص ۹-۱۰.

معرفی کتاب

صبح‌الاعشی فی صناعة الانشاء که در دوران حکومت ممالیک در مصر، همزمان با حکومت تیموریان در ایران تألیف یافته، کتابی است در چهارده جلد شامل یک مقدمه، ده مقاله و یک خاتمه. مقدمه کتاب مربوط است به مسائلی که از نظر مؤلف عنایت به آنها پیش از پرداختن به کار نگارش ضروری است.

مقدمه شامل پنج باب است:

باب نخست: که دارای دو فصل است:

فصل اول: در فضیلت نگارش.

فصل دوم: در ستایش نویسندگان فاضل و نکوهش نویسندگان کم‌مایه.

باب دوم: مقدمه شامل سه فصل است:

فصل اول: در معنای نحوی و اصطلاحی نگارش، معنای انشاء و منظور از نگارش انشاء و ترادف لفظ (توقیع) با نگارش انشاء در عرف زمان مؤلف که از آن به عنوان صنعت ترسل نیز یاد می‌شود.

فصل دوم: در برتری نگارش انشاء بر دیگر انواع نگارش.

فصل سوم: در ترجیح نثر بر شعر.

باب سوم: مقدمه دارای دو فصل است:

فصل اول: در صفات لازم برای نویسندگان و صفاتی که مرسوم است از آن برخوردار باشند.

فصل دوم: در آداب و عادات نویسندگان.

باب چهارم: مقدمه نیز دارای دو فصل است:

فصل اول: در تعریف دیوان انشاء.

فصل دوم: درباره تأسیس دیوان انشاء در اسلام و تقسیم شدن آن در کشورهای مختلف و سرزمین مصر و مسائل دیگر

باب پنجم: مقدمه مشتمل بر چهار فصل است.

فصل اول: در بیان منزلت صاحب دیوان و مقام بالای او شرافت موقعیت و لقب وی در زمان گذشته و اکنون.

فصل دوم: در ویژگیهای صاحب دیوان و آداب وی.

فصل سوم: در اختیارات صاحب دیوان.

فصل چهارم: در بیان وظایف و اعمال دیوان انشاء در مصر و وظیفه هر یک از مسئولین دیوان در زمان گذشته و وظایف دیوان در زمان مؤلف.

مقاله اول

دارای دو باب است:

باب نخست: در امور علمی است که اطلاع از آن نیاز هر نویسنده‌ای است و مشتمل بر سه فصل است:

فصل اول: درباره آن قسمتی از جمله که مورد نیاز کاتب است.

فصل دوم: درباره امور علمی است که اطلاع از آنها بر هر نویسنده‌ای بایسته است، از قبیل اطلاع از لغت و صرف و نحو و علم معانی و بیان و بدیع و حفظ کتاب آسمانی و احادیث نبوی و خطب بلغاء و مکاتبات آنان و اشعار عرب و امثال عرب و اطلاع از تاریخ و انساب عرب و احوال امم دیگر و...

باب دوم: درباره امور عملی است و دارای دو فصل:

فصل اول: در ذکر وسایل خوشنویسی و آشنایی با آنهاست؛ از قبیل تراشیدن قلمها و طول آنها، تعداد آنها که باید در دوات باشد، کیفیت مرکب و محلول ساختن طلا و ذوب کردن لاجورد و مغرت غراقی، و دیگر اموری که در دیوان انشاء به آنها نیاز هست.

فصل دوم: درباره خط و وضع آن و تفاوت خط در میان امم مختلف، و آنچه مختص خط عربی است، و تنوع اقلامی که بزرگان خوشنویسی ابداع کرده‌اند و...

مقاله دوم

درباره راهها و کشورهاست و دارای چهار باب:

باب نخست: در ذکر اجمالی زمین است و دارای سه فصل:

فصل اول: در معرفت شکل زمین و محاط بودن آن به دریا و بیان جهات چهارگانه و ذکر اقالیم هفتگانه طبیعی و بیان جایگاه اقالیم عرفی از قبیل مصر و شام در اقالیم هفتگانه طبیعی است و ذکر مرزهای آنهاست.

فصل دوم: در ذکر دریاهاست.

فصل سوم: در استخراج جهات شهرها و فواصل میان آنهاست.

باب دوم: درباره خلافت و مشتمل بر دو فصل است:

فصل اول: درباره خلافت خلفای راشدین و خلفای بنی امیه در شام و خلفای بنی عباس در عراق و مصر و خلفای فاطمی مصر و خلفای بنی امیه در اندلس و مدعیان خلافت از بقایای موحدین در آفریقا.

فصل دوم: چگونگی نظم و ترتیب خلافت عباسی در ادوار گذشته و زمان کنونی.

باب سوم: درباره مصر و مضافات آن که سرزمین شام است و دارای سه فصل است:

فصل اول: در ذکر سرزمین مصر و فضائل و محاسن و عجایب و آثار باستانی آن و ذکر رود نیل و سرچشمه و مصب آن، پلها، دریاچه‌ها، کوهها و کشتزارها و گیاهان و میوه‌ها و نامیده شدنش به مصر و سرزمینهایی که باقی مانده است و ذکر محاسن این بناها و بیان پادشاهان مصر قبل و بعد از اسلام و قبل و بعد از طوفان و ذکر معاملات و پول رایج آن و مقامها و مراتب مملکتی در گذشته و حال و بیان وظایف مقامهای لشکری و کشوری.

فصل دوم: درباره سرزمین شام و شهرهای جزیره فرات و سرزمینهای مرزی و آنچه امروز سرزمین ارمن نامیده می‌شود و سرزمین دربندات که امروز به بلاد روم معروف است و از مضافات مصر به شمار می‌آید. برتری شام و عجایب آن و مرزهای آن و آغاز بنیان‌گذاری این شهر و نامیده شدنش به شام و ذکر رودها و دریاچه‌ها و کوههای مشهور آن و ذکر کشتها و میوه‌ها و چارپایان و وحوش و طیور و ذکر توابع و سپاهیان آن و مراکز قدیمی و کنونی آن و پادشاهان آن قبل و بعد از اسلام و اوضاع کنونی آن در ذکر معاملات و پول رایج آن.

فصل سوم: درباره سرزمین حجاز و مضافات آن، و بیان امتیازات حجاز و عجایب آن و ابتدای برپا شدن این منطقه و نامیده شدنش به حجاز و ذکر آبها و چشمه‌ها و کوههای مشهور آنجا و ذکر کشتها و میوه‌ها و گیاهان و چارپایان و وحوش آنجا و مراکز و توابع و نواحی و معاملات و پول رایج و پادشاهان آن در عصر جاهلی و در دوره اسلامی.

باب چهارم: دربارهٔ کشورها و شهرهای پیرامون سرزمین مصر در جهان چهارگانه و راههای وصول به آنهاست و بر چهار فصل منقسم است:

فصل اول: دربارهٔ ممالک و شهرهای شرقی سرزمین مصر، و ممالک نزدیکش از طرف جنوب و از شمال مانند مملکت ایران که مملکت فرس بود، و شهرهایش مثل جزیرهٔ فرات و سرزمین عراق و سرزمین خوزستان و سرزمین اهواز، و سرزمین فارس، و سرزمین دیلم و سرزمین گیل که گیلان نام دارد و سرزمین مازندران و سرزمین قومس و سرزمین زابلستان و سرزمین غور و غیر آن و سرزمین توران که سابقاً سرزمین ترک نام داشت که شامل ماوراءالنهر، از بخارا و سمرقند و مضافات آنها و بلاد ترکستان و توابع آن و بخش خوارزم و دشت قبچاق که شامل خوارزم و دشت است. و توابع سرای و سرزمین قوم و سرزمین آزق و سرزمین صرب و بلغار و سرزمین اولاق و سرزمین روس و غیر آن و بخشی که در اختیار «صاحب تخت» که بالقان (= بالکان) کبیر نامیده شده و شامل سرزمین خطا و سرزمین چین و آنچه به این دو سرزمین از جانب جنوب متصل است، از سرزمین بحرین و سرزمین یمن و آنچه در اختیار اولاد پیامبر و آنچه در اختیار امام زیدیان است، و سرزمین هند که بر سرزمین چین متصل است و مناطقی که در جزایر دریای هند واقع است.

فصل دوم: دربارهٔ کشورها و سرزمینهای غرب مصر است از جمله تونس که شامل سرزمین آفریقا است، و کشور تلمسان که شامل غرب میانه، و کشور فاس که شامل غرب اقصی تا دریای محیط تا ممالک جزیرهٔ اندلس است، و آنچه تاکنون در اختیار مسلمین باقی مانده، و آنچه ملوک کفر بازپس گرفته‌اند.

فصل سوم: دربارهٔ کشورها و سرزمینهای جنوب مصر باشد که شامل سرزمین سودان از جمله مملکت برنو و مملکت کانم و مالی و حبشه است، و ذکر آنچه در اختیار مسلمین باقی مانده و آنچه در اختیار کفار است.

فصل چهارم: دربارهٔ کشورها و سرزمینهای شمال مصر و ذکر آنچه در اختیار مسلمین است و سرزمین روم نامیده می‌شود، و آنچه در دست پادشاهان نصرانی از جزایر دریای روم است، از قبیل جزیرهٔ قبرس، جزیرهٔ رودس، و جزیرهٔ مصطکی، و جزیرهٔ صقلیه (= سیسیل) و غیر آن و شمال دریای روم از مملکت قسطنطنیه و مملکت بندیکه (= ونیز) و مملکت جنوه (= جنوا) / و مملکت رومیه (= ایتالیا) / و مملکت فرانسه و غیر آنها...

مقالهٔ سوم

در ذکر اموری است که در انواع مکاتبات مشترک است، از قبیل ذکر اسامی و کنیه‌ها و القاب و کیفیت تعیین (صاحب دیوان) و شامل چهار باب است:

باب نخست: درباره اسماء و کنیه‌ها و القاب و دارای دو فصل است:

فصل اول: در اسماء و کنیه‌ها و مواضع ذکر آنها در مکاتبات.

فصل دوم: در ذکر القاب و اصل وضع آنها و القابی که اهل هر کشوری بدان ملقب می‌شوند، و زیاداتی که در این القاب به وجود آمده تا به وضع کنونی در زمان رسیده است. القابی که برای مقامات لشکری و کشوری و سایرین معمول است. و القاب مخصوص (= مقامات) بلاد کفر و بیان معنای هر یک از القاب و کسانی که این القاب بدانها اطلاق می‌شود.

باب دوم: دارای دو فصل است:

فصل اول: در مقادیر و قطع ورق (کاغذ) که در دیوان انشاء به کار می‌رود، در گذشته و حال.

فصل دوم: در بیان اینکه چه قلمی مناسب چه قطعی از اوراق است، و چه مقدار از بالا و یا اطراف ورق باید سفید بماند و بیان میزان فاصله بین سطور.

باب سوم: دارای دو فصل است:

فصل اول: در بیان چگونگی نامه‌هایی که به دستور سلطان به وسیله کاتب خاص نوشته می‌شود، یا بیان نامه‌هایی که به وسیله کاتبان و نساخ نگارش می‌یابد. با دریافتن دست خطهای شریف که به دست خود سلطان نوشته شده است یا نامه‌هایی که دوات دارد، یا نامه‌هایی که به دستور نایب کافل یا استاد دیوان یا وزیر نگاشته می‌شوند، یا مکاتبات دیوان ویژه، و همچنین نگاشتن خلاصه‌هایی است که از روی نامه‌های طولانی که به دیوان می‌رسد و ترجمه نامه‌هایی که به غیر زبان عربی نوشته شده به زبان عربی است.

فصل دوم: در بیان کیفیت نصب (صاحب دیوان) در دیوان انشاء و بیان قطع اوراقی که در دیوان به کار می‌رود، از قبیل قطع کامل یا دو ثلث یا نصف یا ثلث و یا قطع عادی و بیان اینکه چه مطالبی مناسب چه ورقی است، و مقادیر سفید ماندن بالا و اطراف کاغذ و فاصله میان سطور.

باب چهارم: دارای دو فصل است:

فصل اول: در فواتح رسائل و ذکر نام پروردگار و ستایش او و درود و سلام بر پیامبر (ص) در آغاز نامه‌ها و بیان نحوه پرداختن به اصل مطلب.

فصل دوم: در خواتیم و ملحقات نامه در پایان نامه و ذکر تاریخ نوشتن نامه و آشنایی با تواریخ قدیمی، وضع تاریخ در اسلام، و تاریخ هجری و وقتی که در تاریخ به حساب می‌آید، و بیان اینکه عربها فقط شبها را در گاهشماری خود محاسبه می‌کردند، و ذکر اختلاف نحویان و کاتبان در بیان آن و بیان مبنای تاریخ عجم که فقط روزها را در گاهشماری خود به حساب می‌آوردند، و نحوه تبدیل هر تاریخ به تواریخ دیگر. نحوه حمد خداوند و درود بر پیامبر (ص) در پایان نامه‌ها، و ذکر جمله «حسبنا الله و نعم المولی و نعم الوکیل» و بیان جایگاه این امور در اوراق و نحوه کتابت آنها.

مقاله چهارم

دارای دو باب است:

باب نخست: در امور کلی که به مکاتبات مربوط است، و شامل دو فصل است:
فصل اول: دربارهٔ مقدمات در نامه‌ها و اصول حسن افتتاح و براءت استهلال و آغاز کردن نامه با مقدمه‌ای مناسب، بیان تفاوت الفاظی که در مخاطبه به کار می‌رود و موضع دعا در نامه و ذکر آن به تناسب مقام مخاطب و مراعات فصاحت و بلاغت و رعایت مقام و منزلت مخاطب و جایگاه و ذکر شعر و رعایت حسن خطاب در نامه‌ها و بیان مقدار نامه و مراعات ایجاز و تفصیل در آنها.

فصل دوم: در بیان اصول مکاتبات و اسلوب نویسندگان در نحوهٔ ترتیب مقدمه در نامه‌ها و نحوهٔ مخاطب قراردادن اهل اسلام و اهل کفر در مکاتبات در گذشته و حال، و بیان کیفیت پیچیدن و مهر کردن و حمل و تقدیم کردن نامه‌ها و باز کردن و قرائت و نگهداری آنها در پرونده.

باب دوم: مشتمل بر هشت فصل است:

فصل اول: نامه‌هایی که پیامبر (ص) برای اهل اسلام یا پادشاهان غیرمسلمان ارسال فرموده و تفاوت مقدمات آنها با توجه به مقاصد نامه‌ها.

فصل دوم: نامه‌هایی که خلفای راشدین و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و خلفای فاطمی مصر و خلفای اموی اندلس و بقایای موحدین در افریقا نوشته‌اند.

فصل سوم: نامه‌هایی که پادشاهان به پیامبر (ص) و خلفای راشدین و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و خلفای فاطمی و... نوشته‌اند.

فصل چهارم: نامه‌های ارسالی ابوبیان سرزمین مصر به خلفای عباسی از آغاز دورهٔ ترکی که از ترتیبات دورهٔ ابویی است و پایه و اساس دولت ترکان شمرده می‌شود. و به «خان»های مشرق همچون خان ایران که مرزهای ایران تحت حاکمیت آنها بوده تا پایان دورهٔ ابوسعید، و خان‌های کوچکتر از قبیل شیخ اویس و خان سرزمین توران از قبیل امیر ماوراءالنهر، یعنی امیر بخارا و سمرقند و علاوه بر آنها امیر خوارزم و دشت و خان کبیر «صاحب‌التخت» و امیرهند و امیر یمن و امام زیدیان یمن و پادشاهان سرزمین مغرب از قبیل امیر تونس و امیر تلمسان و امیر فاس و امیر غرناطهٔ اندلس و پادشاهان سرزمین سودان مانند شاه برنو و شاه کانم و امیر مالی و پادشاهان ترک در سرزمین روم که در شمال بوده و پادشاهان کفر همچون شاه حبشه که در جنوب است و پادشاه قسطنطنیه و دیگر پادشاهان فرنگ و امرای جزایر روم.

فصل پنجم: نامه‌هایی که از کشورهای مذکور در فصل قبل به دربار سلطنتی مصر رسیده است.

فصل ششم: در مکاتبات میان برادران و دوستان بر مبنای سنتهای رایج گذشتگان و دوره‌های گوناگون بعدی و بر مبنای سنت زمان حاضر.

فصل هفتم: مکاتبات مربوط به امور ملوک و خلفا از قبیل بشارت به ولایتعهدی، جلوس بر تخت سلطنت، دعوت به دین، تحریض بر جهاد، خبر دادن از فتوحات، اعلام ایام عبادت، مواعظ به هنگام حدوث آیات آسمانی، نامه به کسی که سرپیچی و تمرد کرده، تبریک مراسم و اعیاد و بازگشت از جنگ، نامه به کسی که قبلاً بر کاری گمارده بوده، به منظور تشویق یا توبیخ، نامه به کسانی که اسب یا مرکبی را به‌عنوان پاداش دریافت می‌کنند، عذرخواهی از سلطان به هنگام شکست در جنگ و جواب آن نامه‌هایی که بین ملوک و غیر آنان مشترک است از قبیل تبریک، نایل شدن به یک مقام، بزرگداشت سلطان یا تولد فرزند یا تبریک اقامتگاه جدید، بازگشت از حج یا از سفر، شفا یافتن از بیماری، خشنودی و رضایت سلطان، اعلام اول ماه یا ماه رمضان یا عید فطر یا عید قربان و نوروز و مهرگان، تشریف به دین اسلام و تسلیت به سبب مرگ پدر یا مادر یا فرزند یا خویشاوند یا دوست، تشویق یا وساطت و میانجی‌گری و هدیه دادن، خواستگاری و شکر یا شکایت یا عذرخواهی یا عتاب یا مزاح و...

فصل هشتم: در دانستن سر پوشیده نگاه داشتن فحوای کتابها به وسیله مترجم یا استفاده از خطهایی که به شیوه‌های خاصی یا به وسیله پاشیدن داروهای مخصوص بر آن خطها خوانده می‌شوند.

مقاله پنجم

دارای چهار باب است:

باب نخست: در سه فصل است:

فصل اول: در بیان طبقات ولایات و آنچه مراعات آن بر نویسنده نامه لازم است، و آنچه سلطان مصر یا شام یا حجاز برای مقامات لشکری و کشوری و صاحبان منصب دیوانی یا دینی و... می‌نویسند.

فصل دوم: مختصری در باب آنچه رعایت آن در نوشتن حکم یک ولایت لازم است.

فصل سوم: بیان یکسان نبودن اهمیت تفویض نامه‌های ولایات.

باب دوم: درباره بیعت‌نامه و دارای دو فصل است:

فصل اول: در معنای بیعت.

فصل دوم: در تنوع بیعت‌نامه‌هایی که برای خلفا نگاشته می‌شود و مشروعیت آنها، آنچه مراعات آن در نگاه داشتن بیعت‌نامه لازم است و اختلاف سبک نویسندگان در نگارش بیعت‌نامه و ذکر نمونه‌هایی از بیعت‌نامه خلفای عباسی در عراق و خلفای فاطمی در مصر و خلفای اموی اندلس و آنچه خلفای بنی‌عباس اینک در سرزمین مصر می‌نویسند و بیعت‌نامه‌هایی که برای ملوک بلاد مغرب و اندلس مطابق اصطلاحات نویسندگان مغرب نوشته می‌شود.

باب سوم: دو فصل دارد:

فصل اول: در معنای عهدنامه.

فصل دوم: در بیان انواع عهدنامه‌هایی که از خلیفه‌ای به خلیفه دیگر نوشته می‌شود، عهدنامه‌ها که از جانب خلفا برای پادشاهان یا ولیعهد پادشاهان مستقل در ممالک کوچک نوشته می‌شود، اسالیب گوناگون نویسندگان در نوشتن عهدنامه و ذکر نمونه‌هایی که در کشورهای شرقی و غربی و در سرزمین مصر نگاشته شده است.

باب چهارم: در سه فصل است:

فصل اول: عهدنامه‌هایی که خلفای راشدین نوشته‌اند، عهدنامه‌هایی که خلفای اموی شام و خلفای عباسی عراق و خلفای اموی اندلس و خلفای فاطمی مصر و مدعیان خلافت از بقایای موحدین در مغرب نوشته‌اند و روش نویسندگان در نوشتن عهدنامه.

فصل دوم: اصطلاحات و اسلوب نویسندگان در نوشتن عهدنامه برای مقامات لشکری و کشوری پس از انقراض خلافت عباسی در عراق و اصطلاحات و اسلوب نویسندگان مغرب و اندلس در گذشته و حال و اصطلاحات و اسلوب نویسندگان مصر در دولت طولونی، اخشیدی و ایوبیان تا عصر حاضر.

فصل سوم: آنچه نایب السلطنه در شام برای مقامات لشکری و کشوری... می‌نویسد و ذکر نمونه‌هایی از آن.

مقاله ششم

در چهارباب است:

باب نخست: دارای دو فصل است:

فصل اول: درباره وصایای دینی است که نویسندگان قدیم نوشته‌اند.

فصل دوم: درباره وصایایی است که نویسندگان زمان ما می‌نویسند.

باب دوم: دارای دو فصل است:

فصل اول: نامه‌هایی که کاتب آن از دیگران عفو و مسامحه می‌طلبد.

فصل دوم: اطلاقات.

باب سوم: دارای دو فصل است:

فصل اول: در باب احکامی است که برای انتصاب مقامات لشکری به ریاست صادر می‌شود.

فصل دوم: در باب احکامی است که برای انتصاب مقامات کشوری به ریاست صادر می‌شود.

باب چهارم: دارای دو فصل است:

فصل اول: در تبدیل و تطبیق سنوات قمری و شمسی به یکدیگر.

فصل دوم: در تذکرها.

مقاله هفتم

دارای دو باب است:

باب نخست: دارای دو فصل است:

فصل اول: مربوط به امور تیول‌داری است، معنای تیول‌داری، وضع آن در شرع و نخستین کسی که دیوان لشکر (= جند) را در اسلام تأسیس کرد، و کسانی که استحقاق دارند برای اخذ حقوق نامشان در دیوان ثبت شود، و ترتیب ثبت نامهایشان در دیوان (برحسب اولویت).

فصل دوم: احکام تیول‌داری و انقسام آن به دو نوع تیول تملیکی و تیول استیجاری.

باب دوم: دارای دو فصل است:

فصل اول: تیول در شریعت و بیان آنچه پیامبر (ص) از سرزمینها و اراضی در اختیار دیگران نهاده است.

فصل دوم: احکام تیول‌داری که در زمان قدیم از خلفای عباسی در عراق و خلفای فاطمی در مصر، و امرای تحت حاکمیت خلفای عراق و ملوک ایوبی در مصر صادر شده، و شیوه‌ای که در زمان ما احکام تیول‌داری طبق آن نگاشته می‌شود و آنچه در دیوان لشکریان درباره تیولها و آیین‌نامه و ابلاغ‌نامه‌ها و بیان درجات آن در فرمانهایی که در این مورد در دیوان‌نوشته می‌شود و بیان مراتب آنها و اندازه ورقی که فرمانهای مذکور در آنها نوشته می‌شود و القاب سلطنتی که به خط طغرای و بر پیشانی کاغذ (= حاشیه سفید بالای کاغذ) بعد از «بسم الله» نوشته می‌شود، و زیادات یا اصلاحاتی که در این فرمانها صورت می‌گیرد.

مقاله هشتم

دارای دو باب است:

باب نخست: دارای دو فصل است:

فصل اول: دربارهٔ سوگند و انواع سوگندهای الهی، انواع سوگندهای قبایل عرب در عصر جاهلی و انواع سوگندهای شرعی است.

فصل دوم: در بیان قسم خوردن که صاحب خود را در آتش دوزخ فرو می‌برد و قسم خوردنهای دروغ و برحذر داشتن از عمل نکردن به قسم به‌ویژه قسم غموس [فرو برنده در آتش دوزخ].

باب دوم: دارای دو فصل است:

فصل اول: دربارهٔ الغاء سوگندنامه‌های خلفاست.

فصل دوم: دربارهٔ سوگندنامه‌های مسلمانان اهل سنت و اهل بدعت، یهود و نصاری و زرتشتیان و سوگندهای حکماست.

مقاله نهم

دارای پنج باب است:

باب نخست: مشتمل بر دو فصل است:

فصل اول: در اعطای امان‌نامه به کفار است.

فصل دوم: در نوشتن امان‌نامه برای اهل اسلام و بیان اصل آن در سنت و ذکر نمونه‌هایی از آن.

باب دوم: در دفن میت و مشتمل بر دو فصل است:

فصل اول: در عربی بودن این رسم.

فصل دوم: نوشته‌هایی پیرامون دفن شاهان.

باب سوم: دارای دو فصل است:

فصل اول: در اصول عقد ذمه.

فصل دوم: چگونگی کتابت امور مربوط به عقد ذمه با اهل ذمه و الزام آنها به انجام اموری که بر عهده آنهاست.

باب چهارم: دارای دو فصل است:

فصل اول: دربارهٔ اصولی است که نویسنده باید در نوشتن معاهدهٔ ترک مخاصمه بداند.
فصل دوم: چگونگی نوشتن معاهدهٔ ترک مخاصمه و تفاوت اسلوب نویسندگان مشرق و مغرب و سرزمین مصر، و ذکر نمونه‌هایی از آنچه در دیوان انشاء دربار سلطنتی مصر نگاشته می‌شود و آنچه با امرای بلاد کفر نوشته می‌شود.

باب پنجم: دربارهٔ عهدنامه‌های صلح است که میان دو امیر مسلمان منعقد می‌شود و دارای دو فصل است:

فصل اول: در بیان اصولی که در این عهدنامه رعایت می‌شود.
فصل دوم: آنچه در عهدنامه‌های صلح نگاشته می‌شود و ذکر نمونه‌هایی از صلح‌نامه‌های خلفا و پادشاهان قدیم و جدید.

مقالهٔ دهم

در شیوه‌های نگارش که میان نویسندگان رایج است و در آن با یکدیگر رقابت می‌کنند و به کتابت دواوین حکومتی مربوط نیست و دارای دو باب است:

باب نخست: دربارهٔ اموری غیرهزل و دارای شش فصل است:
فصل اول: مقامات و ذکر نمونه‌هایی از آن.

فصل دوم: نامه‌ها و رسائل از قبیل نامه‌های شاهانه دربارهٔ حمله و شکار و امثال آن و نامه‌هایی در مدح یا ذم افراد نیز نامه‌های تفاخر میان اشیاء نفیس از قبیل تفاخر میان دو علم یا میان شمشیر و قلم و نظایر آن، رساله‌هایی مشتمل بر سؤال و جواب و رسائل خبری درباب حوادث و رخدادها و ذکر نمونه‌هایی از کلیهٔ موارد بالا.

فصل سوم: رساله‌هایی است که طرز تیراندازی با تفنگ را یاد می‌دهد، و بر شمردن نمونه‌هایی از آن.

فصل چهارم: در صدقات پادشاهان و صدقات بزرگان.

فصل پنجم: در آنچه از دانشمندان و خداوندان ادب می‌نویسد که مشتمل بر دادن اجازهٔ فتوی و در آنچه پیرامون شرح کتابها و قصاید و طرز و روشهای قضاوت قاضیان و دادگریهای آنان و غیره است.

فصل ششم: در عمره‌هایی که در هنگام ادای فریضة حج در میزان اعمال حج‌کننده نوشته می‌شود.

باب دوم: شامل دو فصل است:

فصل اول: هزلی (طنزی) که مورد توجه پادشاهان است.

فصل دوم: دیگر انواع هزل (طنز).

خاتمه

دارای چهار باب است:

باب نخستین: دو فصل دارد:

فصل اول: معنای پیک‌نامه‌رسانی، و نخستین کسی که در عصر جاهلیت و در اسلام پیک‌نامه‌رسانی را بنیان نهاد و بیان جایگاههای آن.

فصل دوم: مراکز نامه‌رسانی در سرزمین مصر و شام و راههای مختلف آنها.

باب دوم: دارای دو فصل است:

فصل اول: محل فرود کبوتران و توجه پادشاهان به آن در قدیم و اکنون و نیز مسافتات پرواز کبوتران.

فصل دوم: برجهای مخصوص آن در مصر و شام.

باب سوم: دارای دو فصل است:

فصل اول: درباره کشتیهای حامل یخ از شام به مصر.

فصل دوم: درباره حمل یخ از شام به مصر به وسیله کاروانهای شتران.

باب چهارم: درباره مناره‌ها و برجهای دیده‌بانی و سوزنده‌ها که مشتمل بر دو فصل است:

فصل اول: درباره مناره‌هایی که به وسیله آن حرکت قشون مغول به سوی دیار اسلام گزارش می‌شود.

فصل دوم: درباره سوزنده‌هایی که به وسیله آن کشتزارهای مغولان و چراگاههای سرزمین آنان سوزانده می‌شود.

مآخذ و منابع مؤلف در تألیف مقاله دوم از کتاب «صبح الاعشی»

قلقشندی برای تألیف مقاله دوم کتابش، منابع و مآخذ بسیاری را از نظر گذرانده که برخی از آنها باقی مانده و در دسترس ماست و تعدادی دیگر از میان رفته و به دست ما نرسیده است، از این رو در معرفی مآخذ او، آثار مذکور را به دو بخش تقسیم کرده‌ایم:
الف) منابعی که می‌شناسیم و اینک موجود است.
ب) منابعی که اینک در اختیار ما نیست.

الف) منابع موجود

۱. ابن اثیر، علی بن محمد بن ابی‌الکرم (ت ۶۲۰ ق)، اللباب فی تهذیب الانساب، قاهره: کتابخانه مقدسی، ۱۳۵۷ ق؛ نیز چاپ بغداد: کتابخانه مثنی، بی‌تا.
۲. ادریسی، ابو عبدالله محمد بن محمد (۵۶۰ ق)، نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق الاقلیمین المتقدمین، چاپ ناپل (ایتالیا)، بی‌تا.
۳. جوالیقی، ابو منصور موهوب بن احمد بن محمد الخضر الجوالیقی (ت ۵۴۰ هـ. ق)، المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف العجم، به تحقیق احمد محمدشاکر، قاهره: ۱۳۶۱ ق.
۴. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی (ت ۳۶۷ ق)، صورة الارض، لیدن: ۱۹۲۸. (این اثر به فارسی نیز ترجمه شده است: دکتر جعفر شعار، تهران: ۱۳۴۵ ش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.)
۵. ابن خردادبه، ابوالقاسم عبدالله بن عبدالله معروف به ابن خردادبه (ت ۳۰۰ ق)، المسالک و الممالک، بغداد: کتابخانه مثنی، بی‌تا. (ترجمه به فارسی: دکتر حسین قره‌چانلو، تهران، ۱۳۷۰)

۶. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (ت ۸۰۸ ق)، تاریخ ابن خلدون، بیروت: مؤسسة الاعلمی، ۱۳۹۱ ق.
۷. ابن خلکان، ابوالعباس شمس‌الدین احمد بن محمد بن ابی‌بکر (ت ۶۸۱ ق) وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، به تحقیق دکتر احسان عباس، بیروت، ۱۹۶۰ م.
۸. سمعانی، امام ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور تمیمی سمعانی (ت ۵۶۲ ق)، الانساب، به اهتمام شیخ عبدالرحمن بن یحیی معلمی یمانی، حیدرآباد رکن هند، ۱۹۶۲ م.
۹. ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل بن محمد بن عمر معروف به ابی‌الفداء صاحب حماة (ت ۷۳۲ ق)، تقویم البلدان (ترجمه به فارسی: عبدالمحمد آینی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ش).
۱۰. ابن فضل‌الله العمری، شهاب‌الدین احمد بن یحیی (ت ۷۴۹ ق)، مسالك الابصار فی مسالك الامصار، به اهتمام فؤاد سزگین. آلمان: معهد تاریخ العلوم العربیه الاسلامیه، دانشگاه فرانکفورت، ۱۹۸۸ م.
۱۱. یاقوت الحموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله (ت ۶۲۲ ق)، المشترك و صفاً و المخترق ضعفاً (زیده و برگزیدای است از کتاب بزرگ معجم البلدان). المشترك به زبان عربی به‌هنگام وستنفیلد در گوتینگن (مؤسسه خاورشناسی آلمان) در سال ۱۸۶۴ م منتشر شد. و نیز کتابخانه المثنی در بغداد از روی آن چاپ افست کرده است. (بخشی از این کتاب به‌عنوان برگزیده مشترک یاقوت حموی توسط محمد پروین گنابادی به فارسی ترجمه شده و توسط انتشارات کتابخانه ابن‌سینا در تهران در سال ۱۳۴۳ ش به چاپ رسیده است).
۱۲. یعقوبی، احمد بن یعقوب بن جعفر بن وهب الکاتب معروف به ابن واضح اخباری (ت ۲۸۲ ق) البلدان. (ترجمه به فارسی: محمدابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶ ش)

ب) منابع یا کتابهای غیر موجود

۱. التعریف
۲. التنقیف
۳. الاطوال و العروض للفرس که مؤلف آن ایرانی است.^۱
۴. التهذیب، تألیف ابومحمد حسین بن مسعود فراء، فقیه بزرگ شافعی (ت ۵۱۶ ق)^۲

۱. عمادالدین اسماعیل ابوالفداء، معروف به ابی‌الفداء، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۳۰۵.

۲. فضل‌الله بن روزبهان خنجی اصفهانی، سلوک الملوک، به تصحیح محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۶۲.

۵. رسم ربع المعمور، تألیف بطليموس. این کتاب به فرمان مأمون عباسی به عربی ترجمه گردید.^۱
۶. مزیل الارتیاب عن مشتهب الانساب؛ التمييز و الفصل معروف به الفیصل که هر دو کتاب تألیف ابوالمجد اسماعیل بن هبة الله موصلی است.^۲
۷. الترتیب از ابن مطرب.^۳
۸. المسالك و الممالك معروف به العزیزی که به دستور حاکم فاطمی مصر توسط حسن بن احمد مهلبی تألیف گردیده است.^۴
۹. المعمور خلف الاقالیم السبعة از ابوسعید مغربی.^۵

علاوه بر کتب فوق، قلقشندی از دو کتاب به نامهای القانون و الزیج به عنوان مآخذ خود یاد می‌کند. شایان ذکر است که تا زمان قلقشندی سه کتاب در علم جغرافیا می‌شناسیم که قانون نام داشته‌اند:

۱. قانون الحساب، تألیف نورالدین ابوالحسین علی بن محمد قرشی سبطی مشهور به قلساوی از ریاضی دانان اندلس که در قرن نهم هجری می‌زیسته است.^۶
۲. قانون هیئات، تألیف ابومحمود حامد بن خضر خجندی از معاصران بیرونی.^۷
۳. قانون مسعودی، تألیف ابوریحان محمد بن احمد بیرونی که دائرةالمعارف نجوم و هیئت است و ابوریحان آن را به سلطان مسعود غزنوی اهدا نمود. این کتاب در حیدرآباد دکن به طبع رسیده است.^۸

اما تا زمان قلقشندی سیزده کتاب به نام زیج تألیف یافته که عبارت‌اند از:

۱. زیج بالغ
۲. زیج جامع؛ که هر دو کتاب تألیف کیا ابوالحسن کوشیار بن لبان گیلی (۳۳۰-۴۰۰ ق)^۹ است.
۳. زیج خاقانی از غیاث الدین جمشید کاشانی (۸۰۸-۸۳۲ ق)^{۱۰}
۴. زیج سلطانی از قطب الله شیرازی (۶۳۴-۷۱۰ ق)^{۱۱}
۵. زیج شاهی از حسام الدین علی بن فضل الله سالار (قرن هشتم هجری)^{۱۲}
۶. زیج کبیر

۱. تقویم البلدان، ص ۳۲.
 ۲. همان، ص ۴.
 ۳. همان، صص ۸۸، ۱۴۷.
 ۴. همان، ص ۳۱.
 ۵. همان، ص ۸۶.
 ۶. ابوالقاسم قربانی، بیرونی‌نامه، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲، ص ۵۴۱. این کتاب تحقیقی است در آثار ابوریحان بیرونی، ریاضی‌دان و منجم بزرگ ایران در سده چهارم و پنجم هجری.
 ۷. قربانی، بیرونی‌نامه، ص ۸.
 ۸. همان، ص ۴۱۷.
 ۹. همان، ص ۵۴۶.
 ۱۰. همان، ص ۵۴۳.
 ۱۱. همان، صص ۵۴۴-۵۴۵.
 ۱۲. همان، ص ۵۴۱.

۷. زیج صغیر: که هر دو کتاب تألیف ابوالعباس تبریزی است (نیمه دوم قرن سوم هجری و اوایل قرن چهارم هجری)^۱
۸. زیج صفائح از ابوجعفر خازن^۲
۹. الزیج الفاخر از ابوالحسن علی بن احمد نسوی (۳۹۳-۴۹۴ ق).
۱۰. الزیج الکامل از ابوعلی محمد بن عبدالعزیز هاشمی (نیمه اول قرن چهارم).^۳
۱۱. زیج عمل البنزین از سلیمان بن عصمه.^۴
۱۲. زیج ممتحن از احمد بن عبدالله مروزی ملقب به حبش حاسب (۸۶۴-۹۶۴ ق)^۵
۱۳. الزیج المسعود از ابوریحان بیرونی. نویسنده بیرونی نامی می‌گوید: به احتمال قوی این همان قانون مسعودی است^۶ و بنده معتقد به این رأی هستم، چون در کتاب قلقشندی سه قرینه داریم، بیرونی، قانون و زیج؛ یعنی هیچ نویسنده دیگری اسمش نیامده است.

قلقشندی اطلاعات کتابش را از سه نوع منابع گردآورده است که عبارت‌اند از:

۱. منابع جغرافیای اصیل مانند: صورة الارض، مسالك الابصار في مسالك الامصار، مسالك و ممالك و...
 ۲. منابع ادبی و فقهی مانند: المعرب من الكلام الاعجمی على حروف العجم، تاریخ ابن خلدون، التهذیب.
 ۳. کتابهای رجال مانند: اللباب فی تهذیب الانساب، وفيات الاعیان و ابناء ابناء الزمان.
- در پایان این مطلب باید به چند نکته مهم در مورد اطلاعات این قسمت از کتاب قلقشندی اشاره کنیم:
- در این بخش از کتاب - که ترجمه آن در برابر شماست - به شرح مناطقی پرداخته شده که تحت حاکمیت اولاد و اعقاب چنگیز است، یعنی به ایران دوره مغول و تیموری.
 - از آنجا که مؤلف شغل دیوانی داشته، و از مکاتبات و روابط مصر با دول دیگر باخبر بوده است، در نتیجه توجه خاصی به روابط خارجی مصر با دیگر کشورها مبذول داشته که همین امر این کتاب را به یکی از منابع مهم در امر تحقیق در روابط خارجی ایران عصر تیموری با یک کشور خارجی (در اینجا مصر) تبدیل کرده است.
 - از دیگر ویژگیهای این بخش از تألیف قلقشندی، اطلاعات وسیعی است که از قبایل و طوایف مختلف گرد به دست داده است که در کتب مشابه کمتر دیده می‌شود.
 - ویژگی دیگر این کتاب، خصوصاً برای خواننده فارسی زبان، وجود واژه‌های متعدد فارسی در متن عربی کتاب، از قبیل بیمارستان، پیکار، تخت، دست، نخ و... است.

۲. همان، ص ۴۱۲.

۱. همان، ص ۵۲۹.

۴. همان، ص ۵۳۹.

۳. همان، صص ۵۴۷-۵۴۸.

۶. همان، ص ۷۴.

۵. همان، ص ۴۲.

اقالیم هفتگانه در کتاب قلقشندی*

پیش از مطالعه کتاب، مناسب است با معنای اقالیم هفتگانه که خواننده تقریباً در تمام صفحات این کتاب با آن روبه‌روست آشنا شویم. قلقشندی در توضیح آن می‌نویسد: دانشمندان بخشهای معمور زمین را از غرب به شرق در عرضهای اندکی که احوال همه نقاط آن مشابه یکدیگر باشند، تقسیم نموده، ولی در عرض آنها اختلاف کرده‌اند. گروهی آغاز اقلیم اول را خط استوا قرار داده، و آخر اقلیم هفتم در شمال را چنان‌که گذشت در عرض ۴۶ درجه دانسته‌اند.

مؤلف تقویم البلدان می‌گوید: «محققان بر آن‌اند که اقلیم اول از عرض ۱۲ درجه و دو ثلث درجه آغاز می‌شود. و ماورای آن به طرف جنوب تا خط استوا خارج از اقلیم اول محسوب می‌شود و آخر اقلیم هفتم به عرض ۵۰ درجه و ثلث درجه ختم می‌شود. و ماورای آن به سوی شمال مناطق معموری است که جزو اقالیم هفتگانه محسوب می‌شود. ترتیب این کتاب نیز بر همین منوال است.

اقلیم اول. چنان‌که گذشت، عقیده محققان آن است که عرض اقلیم اول ۱۲ درجه و دو ثلث درجه و میانه آن به لحاظ عرض ۱۶ درجه و نصف و ثمن درجه و آخر آن ۲۰ درجه و ربع و ثمن درجه و وسعت این اقلیم ۷ درجه و دو ثلث درجه و ثمن درجه است. اقلیم دوم. مبدأ آن به لحاظ عرض ۲۰ درجه و ربع و ثمن درجه و میانه آن به لحاظ عرض ۲۴ درجه و دو ثلث درجه و آخر آن ۲۷/۵ درجه و وسعت آن تقریباً ۷ درجه و ۳ دقیقه است. اقلیم سوم. مبدأ آن به لحاظ عرض ۲۷/۵ درجه، و میانه آن به لحاظ عرض ۳۰ درجه و دو

* این بخش ترجمه صفحات ۲۲۶ تا ۲۲۸ جلد چهارم کتاب صبح‌الاعشی است.

ثلث درجه و آخر آن تقریباً $33/5$ درجه و ثمن درجه [و وسعت آن تقریباً ۶ درجه و ثمن درجه است].^۱

اقلیم چهارم. عرض مبدأ آن $33/5$ درجه و ثمن درجه و میانه آن به لحاظ عرض 36 درجه و خمس و سدس درجه و آخر آن یک عشر قبل از عرض 39 درجه و وسعت آن تقریباً ۵ درجه و ۱۷ دقیقه است.

اقلیم پنجم. عرض مبدأ آن 39 درجه و میانه آن به لحاظ عرض 41 درجه و ربع درجه، و آخر آن به لحاظ عرض 43 درجه و ربع و ثمن درجه و وسعت آن تقریباً ۴ درجه و ربع ثمن و عشر درجه است.

اقلیم ششم. عرض مبدأ آن 43 درجه و ربع و ثمن درجه و میانه آن به لحاظ عرض 45 درجه و عشر درجه و آخر آن به لحاظ عرض 47 درجه و خمس درجه، و وسعت آن $3/5$ درجه و ثمن و خمس درجه است.

اقلیم هفتم. عرض مبدأ آن 47 درجه و خمس درجه و میانه آن به لحاظ عرض $48/5$ درجه و ربع و ثمن درجه و آخر آن به لحاظ عرض 50 درجه و ثلث درجه و وسعت آن ۳ درجه و ۸ دقیقه است.

اما طول این اقلیم به لحاظ دراز و کوتاه بودن، به نسبت نزدیکی به خط استوا یا دوری از آن، متفاوت است. زیرا هر چه به خط استوا نزدیکتر باشد، طول آن از اقلیم بعدی بیشتر خواهد بود. زیرا ضرورتاً وسیعترین جای کره وسط آن است و پس از آن از هر دو سو و به تدریج از وسعت آن کاسته می شود.

از این رو طول اقلیم اول از ابتدای ساحل دریای محیط غربی تا ساحل دریای محیط اقیانوس غربی، تا ساحل دریای محیط شرقی چنانکه تقویم البلدان ذکر کرده، 172 درجه و 27 دقیقه است.

طول اقلیم دوم: 164 درجه و 20 دقیقه.

طول اقلیم سوم: 154 درجه و 50 دقیقه.

طول اقلیم چهارم: 144 درجه و 17 دقیقه.

طول اقلیم پنجم: 135 درجه و 22 دقیقه.

طول اقلیم ششم: 126 درجه و 27 دقیقه.

طول اقلیم هفتم: 119 درجه و 23 دقیقه است.

۱. مطالب میان دو قلاب را از تقویم البلدان افزوده ایم.

ذکر تفصیلی ممالکی
که در اختیار اولاد چنگیز خان است

مملکت ایران

مملکت آیران^۱ مملکت پارسیان است که به نام ایران بن آشور بن سام بن نوح علیه السلام شناخته می شود. او اولین کسی است که در آنجا پادشاهی کرد. و این سرزمین به اسم او اضافه شد و به نام او معروف گردید. مؤلف کتاب *التعریف* می گوید: «ایران سرزمین کسری ها (= خسروان) است.» سپس می گوید: «این سرزمین در فاصله رود فرات تا رود جیحون که بلخ در آنجا واقع است، و از دریای (= خلیج) فارس، و آنچه نزدیک دریای هند است تا دریایی که قُلْزُم یا دریای منطقه طبرستان نامیده می شود واقع گردیده. و آن سرزمینی است که تحت سلطه خاندان هلاکو است» و می گوید: «مملکت هیاطله نیز جزئی از آن است که عبارت است از مازندران و توابعش تا انتهای گیلان. طبرستان میان مازندران و گیلان واقع است که مازندران جانب شرقی و گیلان جانب غربی را تشکیل می دهد.»

مؤلف *مسالک الابصار* می گوید: «طول این سرزمین از رود جیحون است که انتهای خراسان را در برگرفته تا رود فرات که آن را از دیار شام جدا می سازد. و عرض آن از کرمان است که در مجاورت دریای فارس که بخشی از دریای هند است واقع شده تا انتهای آنچه در اختیار بازماندگان پادشاهان سلجوقی روم تا منتهی الیه علایا و أنطالیا در دریای روم (= دریای مدیترانه) قرار داشته است.»

۱. ضبط صحیح این کلمه «ایران» به کسر همزه اول است، چنان که در کلمه «ایرج» نیز دیده می شود. یا قوت حموی نیز آن را به کسر همزه اول ضبط کرده است. -م.

وی می‌گوید: «در جانب شمالی رود مجاور باب‌الحدید که به ترکی قرقبو نامیده می‌شود و دریای طبرستان که به دریای خزر موسوم است، این سرزمین را سرزمین قبیچاق جدا می‌کند.» سپس می‌گوید: «نظام‌الدین ابوالفضل یحیی بن حکیم طیاری مرا مطلع ساخت که این مملکت تقریباً مربع شکل است که طول آن به سرعت عادی چهارماه پیموده شود و عرض آن نیز به چهارماه و از بزرگترین و مهمترین ممالک کره زمین است و طول و عرض آن متوسط است و اگر انصاف دهیم درواقع در قلب و مرکز دنیا واقع است. دارای مناطق بسیار و شهرهای بسیاری است که هر یک شامل روستاها و توابع بسیارند و آن از سرزمین شام و مناطق مجاورش آغاز شده و به سرزمین سند و هند و سرزمینهای مجاور آن دو ختم می‌شود.»

این سرزمین دو بخش دارد: جنوبی و شمالی.

بخش اول

مملکت جنوبی ایران

قسمت جنوبی ایران مشتمل بر شش اقلیم است:

اقلیم اول

جزیره فرات

این قسمت نزدیکترین سرزمین به دیار مصر و شام است. زیرا در مجاورت شام قرار دارد. مؤلف تقویم البلدان می گوید: «رود فرات که سرزمین روم است در جنوب غربی جزیره قرار دارد و این مرز جنوب غربی با فرات از مَلَطِیَه و شمشاط و قلعه روم و بیره و قبالة مَنَیج و سِن وَرَقَه و قرقسیا و رَحْبَه و هیت و انبار می گذرد، سپس فرات به مسیر دیگر رفته و مرز غربی از انبار به سوی تکریت که بر ساحل رود دجله واقع است می رود، و از بالیس و حدیثه که در کنار دجله است می گذرد تا اینکه به موصل برسد سپس از موصل به سوی جزیره ابن عمر می پیچد و به آمِد می رسد. از آنجا مرز غربی از آمِد گذشته و به مرز ارمینیه (= ارمنستان) و از آنجا به مرز روم و از آنجا به نقطه اول یعنی مَلَطِیَه که در کنار رود فرات است می رسد.» نیز می گوید: «بنابراین جزئی از ارمینیه و جزئی از روم در غرب جزیره و

قسمتی از شام و بادیه در جنوب آن و عراق در شرق در قسمتی از ارمینیه در شمال آن قرار دارند.»

در تقویم البلدان آمده است که «ساکنین جزیره فرات مشتمل اند بر قبایل ربیعیه و قبایل مضر و قبایل دیاربکر که از دیرباز در اینجا اقامت گزیدند» و شرحشان در مقاله اول کتاب ما به هنگام بحث از احوال عرب گذشت.

در مسالک الابصار آمده است که «تمامی این جزیره مملکتی بزرگ و مستقل در دولت اتابکان، یعنی دولت اتابک زنگی امیر موصل، پدر نورالدین امیر شهید دمشق و مرکز آن موصل بود.»

موصل

موصل شهری است از جزیره از اقلیم چهارم از اقالیم سبعة. در الاطوال طول [جغرافیایی] آن ۳۷ درجه، و عرض آن ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه ذکر شده است. دجله در جانب غربی آن و شهر نینوا که حضرت یونس علیه السلام بر مردم آنجا مبعوث گردید، در جانب شرقی آن قرار دارد و این شهر اکنون آباد نیست. در جنوب موصل مصب زاب صغیر که از شعب دجله است قرار دارد. موصل در منطقه ای هموار واقع است و دوبرو دارد که بخشی از آن ویران گردیده و بارویش از باروی دمشق بزرگتر است.

مؤید امیرحماد می گوید: «در زمان ما دو سوم آن آباد است و دژی دارد که رو به ویرانی نهاده.» قاضی القضاات ولی الدین بن خلدون می گوید: «موصل مرکز سرزمینی کهن است که در گذشته به نام مملکت جرامقه شناخته می شد، و در اختیار عمادالدین زنگی پدر نورالدین شهید قرار گرفت. سپس اوضاع چنان شد که به مملکت تاتارها (= مغولان) که از اولاد هلاکو هستند ضمیمه گردید.»

ابن خردادبه در کتابش المسالک و الممالک می گوید: «کسی که یک سال در

آنجا اقامت گزینند...»^۱ حاکم این شهر با دربار سلطنتی سرزمین مصر مکاتبه دارد. در کتاب التثقیف آمده است: «پیش از آنکه پیرم خواجه و پس از او ابوالقان اویس بر آن دست یابند، حاکم آنجا امیر اردبغا بوده است.» چندین شهر و دژهای مشهور دارد که از آن جمله است ماردین که دژی است در دیار ربیعیه از جزیره از اقلیم چهارم. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۳۴ درجه و عرض آن ۳۷ درجه و ۵۵ دقیقه است.» در تقویم البلدان آمده است: «این شهر بر کوهی بلند قرار دارد که از زمین تا قله آن دو فرسنگ^۲ است.»

ابن حوقل می‌گوید: «ماردین دژی است که آن را به زور نمی‌توان فتح کرد. در کوههایش ماده شیشه موجود است، و دارای مارهایی است که از سایر مارها کشنده‌ترند! و بدان که ماردین از زمانی بس دراز تحت حاکمیت سلسله بنی‌اُرتُق بوده و هنوز هم در دست ایشان است.»

قاضی ولی‌الدین بن خلدون در تاریخ خود می‌گوید: «اول کسی از این خاندان بر آنجا دست یافت یاقوتی بن اُرتُق بود که ماردین را در سال ۴۰۷ هجری قمری از دست آوازخوانی که ملک‌شاه بن‌الب ارسلان سلجوقی آن را در تیول او قرار داده بود، خارج ساخت. پس از یاقوتی برادرش علی و سپس عمویش سُقمان، آنگاه برادرش ایلغازی، سپس پسرش حُسام‌الدین بولُق ارسلان، سپس برادرش ناصرالدین اُرتُق ارسلان بن ایلغازی، بعد پسرش نجم‌الدین غازی، سپس برادرش قرا ارسلان، سپس پسرش شمس‌الدین داوود، سپس برادرش نجم‌الدین غازی ملقب به منصور – و او نخستین کسی است که به القاب سلطانی ملقب گردید – سپس پسرش شمس‌الدین صالح، ملقب به صالح سپس پسرش احمد ملقب به

۱. این بخش از متن عربی ساقط گردیده. ر.ک: معجم البلدان. در این کتاب آمده است که هرکس سالی در آنجا اقامت گزیند در جسمش نیرویی اضافه می‌یابد.

۲. فرسنگ از مقیاسهای سنجش طول در ایران که امروزه برابر ۶ کیلومتر است ر.ک: فرهنگ گیتاشناسی (اصطلاحات جغرافیایی)، گردآوری و ترجمه از عباس جعفری، تهران، ۱۳۷۰، ص ۹۸.

منصور، و آنگاه پسرش محمود ملقب به صالح، سپس پسرش فخرالدین داوود ملقب به مظفر و بعد پسرش نورالدین عیسی ملقب به ظاهر که فرمانروای کنونی آن است. و او ظاهر عیسی بن المظفر داوود بن الصالح [محمود بن المنصور احمد بن الصالح] صالح بن المنصور غازی بن المظفر قراارسلان بن المنصور اُرْتُق ارسلان [ابن بولق ارسلان]^۱ بن ایلغازی بن اُلبی بن تمرناش بن ایلغازی بن اُرْتُق است.

چون هلاکو بغداد و توابع آن را در اختیار گرفت، در آن زمان فرمانروای ماردین مظفر قراارسلان بود که به اطاعت هلاکو گردن نهاد و در تمام توابع حکومت خویش خطبه به نام او خواند و فرمانروایان پس از او نیز تا زمان مرگ القان (= ایلخان) ابوسعید از سلاطین هلاکویی تبعیت و اطاعت کردند. و از آن پس خطبه خواندن به نام سلطان بغداد را قطع کرده و در ماردین و توابع آن خطبه به نام خویش خواندند و تا امروز نیز به همین منوال است. فرمانروایان ماردین با پادشاهان مصر روابط دوستانه دارند و میانشان مکاتبه دائم برقرار است.»

حِصْن کَیْفا. آن نیز از شهرهای این جزیره است که در اقلیم چهارم قرار دارد. در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۶۴ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۳۷ درجه و ۳۵ دقیقه است.» مؤلف کتاب اللباب می‌گوید: «این شهر جزئی از دیار بکر است که اسم منسوب به آن به صورت حَصْکَفی به کار می‌رود.» درالمشترک آمده است که «این شهر برکنار دجله میان جزیره ابن عمر و مِیَاوَرِقین قرار دارد.» مؤلف کتاب التَّعْرِیف می‌گوید: «بازماندگان پادشاهان ایوبی حُکَم می‌رانند و ملوک مصر نیز به سبب سابقه دیرین حکومتشان بر آن دیار به آنان به دیده بزرگی و تکریم می‌نگرند و روابط دوستانه آنان هنوز ادامه دارد.»

المَعَرَّ السیفی منجک مرا مطلع ساخت که پادشاه ناصر محمد بن قلاوون امیر پیشین حِصْن کَیْفا را بزرگ می‌داشت، زیرا وی پسر استادش بود. در التَّعْرِیف آمده

۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۵، ص ۲۲۰.

است که مَلِک صالح قصد سفر به مصر داشت، چون به دمشق رسید با خبر شد که برادرش بر تخت او نشسته و می خواهد به جای او حکومت را در دست گیرد. وی بی درنگ با سربازانش بازگشت و به شهر حمله بُرد و هنگامی که به قلعه رسید و قصد داشت حکومتش را باز پس گیرد برادرش که در کمین بود بر او یورش آورد و خونش را ریخت و آنگاه اظهار پشیمانی کرد و نامه ای برای سلطان نوشت. اما سلطان به او پاسخ رد داده، عذرتراشی او را نپذیرفت و آنها از یکدیگر مکدّر و بیزار شدند.

مؤلف کتاب التثقیف ذکر می کند که «در رمضان سال ۷۷۶ ق بر او معلوم شد که حاکم آنجا پادشاه نیکوکار سیف الدین ابوبکر فرزند پادشاه دادگر شهاب الدین غازی فرزند پادشاه دادگر مجدالدین محمد فرزند پادشاه کامل سیف الدین ابوبکر فرزند پادشاه دادگر مجدالدین محمد فرزند پادشاه کامل سیف الدین ابوبکر فرزند پادشاه مؤخّذ تقی الدین عبدالله فرزند پادشاه معظّم سیف الدین توران شاه فرزند پادشاه نیکوکار نجم الدین ایوب فرزند پادشاه کامل ناصرالدین محمد فرزند پادشاه عادل ابوبکر بن ایوب است.» و بعید نیست که این صالح همان پسرعموی عادل مجدالدین محمد باشد و اینکه وی عادل غازی بوده است، حقیقت ندارد. مؤلف التثقیف سپس می گوید: «ولی این خطاست، زیرا تا مدتها پس از سال ۷۶۲ ق عادل مجدالدین حاکم بوده است و من در این مدت به همین نام و لقب برای او نامه می نوشتم و از اینکه پس از او جز فرزندش حکومت کرده باشد خبری به ما نرسیده است. سپس نقل شده که او صالح است و کسی گفته که او فرزند عادل است و این صحیح است ولی ناقل خبر می گوید که نام وی شهاب الدین غازی بن عادل مجدالدین است، اما بعید است که فرزند به همان لقب سلطنتی پدر ملقب شود» (پایان کلام وی).

گفتم یکی از کسانی که در سال ۷۹۹ ق به این شهر سفر کرده است مرا مطلع ساخت که حاکم کنونی آن سلیمان بن داوود است و لقب سلطنتی وی را نیز برایم

گفت که از یاد بُرده‌ام. وی گفت که او شعر نیز می‌سراید و بیتی از شعر او را برایم چنین نقل کرد:

و جاریه تعیرالبدر نوراً و لولانورها عادالظلام
من نیز ابیاتی برایش سرودم و او را با کسی که قصد آنجا را داشت همراه کردم. آن ابیات چنین آغاز می‌شود:

سليمان الزمان بحصن كيفا له في الملك آثار كرام
زكا اصلاً فطاب الفرع منه وكاب الغصن اذ طاب الكمام
بنو ايوب ابقوا منه ذخراً و نعم الذخر و القيل الهمام
و تک بیت او را بعد از این ابیات قرار دادم.

حَرَّان. مؤلف کتاب المشترك می‌گوید: «آن شهری از دیار مُضَر از جزیره مذکور در اقلیم چهارم است.» در تقویم البلدان آمده است: «اندازه آن به لحاظ طول [جغرافیایی] ۶۳ درجه و عرض آن ۳۷ درجه و ۵ دقیقه است. حَرَّان سابقاً شهری بزرگ بود اما امروزه خراب است.» ابن حوقل می‌گوید: «حَرَّان شهر صابئین است و روحانیان و خادمان هفدگانه [معابد] آنها در آنجا اقامت دارند. در آنجا تپه‌ای است که بر بالای آن مصلاهی صابئین قرار دارد که آن را بزرگ می‌دارند و به حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت می‌دهند.» حَرَّان شهری کم‌آب و درخت است. در العَرَزِي آمده است که «کوه در سمت جنوب و شرق و در فاصله دو فرسنگی شهر قرار دارد. خاک آن قرمز است. آب مشروب اهالی از قناتی است که آبش از چشمه‌های خارج شهر و از چاهها تأمین می‌شود.» حاکم آن با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد که شرح آن در باب مکاتبات این کتاب (صبح‌الاعشی فی صناعة الانشاء) خواهد آمد.

شِمَشَاط. در اللباب آمده است که «این شهر از دیار مُضَر است» و گفته می‌شود که جزئی از دیاربکر از شهرهای این جزیره در اقلیم چهارم است. در رسم‌المعمور

آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۶۲ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض آن ۳۸ درجه و ۴۵ دقیقه است.» این شهر از شهرهای مرزی جزیره است که بین آمد و خَرْتُ بَرْتُ قرار دارد. ابن حوقل می‌گوید: «شهر مرزی جزیره است» و حاکمی دارد که با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

حیزان. یکی دیگر از شهرهای دیاریکر از جزیره از اقلیم چهارم است. در تقویم البلدان آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۶۵ درجه و عرض آن ۳۷ درجه و ۲۰ دقیقه است.» در اللباب آمده است که «شهری پردرخت است که اکثر درختان آن فندق است و در میان کوهها واقع شده و دارای آبهای روان است» و حاکمی دارد که با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد در التثقیف آمده است که «نام وی در زمان مؤلف کتاب عزالدین بود، و پس از او فرزندش اسدالدین به جایش نشست.»

رَأْس عَيْن. در تقویم البلدان آمده است که «این شهر عین وَرْدَه نیز نامیده می‌شود» و آن شهری است از دیار ربیعیه از جزیره از اقلیم چهارم از اقالیم سبعة و در زمینی هموار قرار دارد. ابن حوقل می‌گوید: «این شهر دارای ۳۰۰ چشمه است که دارای آبی زلال هستند. از این چشمه‌ها رود خابور جریان می‌یابد که سمعانی آن را از سرچشمه‌های دجله پنداشته است.» در العزیزی آمده است که «این شهر از جانب دیار مُضَر اولین شهر دیار ربیعیه است.» و سمعانی آن را جزئی از دیاریکر دانسته ولی ابن اثیر آن را انکار کرده و گفته است: «این شهر از دیاریکر نیست بلکه از اجزا جزیره است.» در اللباب آمده است که «این شهر دو روز^۱ از حَران فاصله دارد»، اسم منسوب به آن رَسْعَنی است که رَسْعَنی مفسّر معروف متعلق به همین منطقه است.

مِیَافارقین. شهری از شهرهای جزیره از اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در

۱. منظور مسافتی است که مسافر می‌تواند در یک روز طی کند و به آن «مرحله» نیز می‌گویند. به عبارت دیگر، مسیر یک روز یعنی یک مرحله، دو روز یعنی دو مرحله. - م.

رسم المعمور آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۶۵ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض آن ۳۸ درجه و ۵۵ دقیقه است.» ابن سعید می‌گوید: «این شهر مرکز دیاربکر است.» ابن حوقل می‌گوید: «این شهر بین جزیره و ارمنیه (= ارمنستان) واقع است.»

در اللباب آمده است که «بارویی سنگی دارد که شهر را همچون دایره در برگرفته.» ارزش این شهر از حماة کمتر است. این شهر در دامنه کوهی است که در شمال آن قرار دارد و شهر در پایین کوه واقع شده. در اللباب آمده است که «رودها و بستانها این شهر را در برگرفته و رودی کوچک دارد که یک تاخت اسب از آن فاصله دارد. چشمه‌ای موسوم به چشمه خنبوص که در غرب شمال شهر جریان دارد از آن منشعب شده، و خانه‌ها و باغهای شهر را مشروب می‌سازد.» از این شهر تا موصل و حصن کيفا شش روز فاصله است، و تا ماردین هشت روز. اسم منسوب به آن فارقی است. در اللباب آمده است: «حروف این کلمه زیاد بوده، لذا برای ساختن اسم منسوب به آن برخی از حروفش را انداخته‌اند.» این شهر حاکمی دارد که با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

قرقیسیا. این شهر از دیار مَصْر از جزیره از اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در تقویم البلدان آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۶۴ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض آن ۳۶ درجه است.» در اللباب آمده است که «این شهر بر ساحل فرات و رود خابورو در نزدیکی رَقّه است.» در العزیری آمده است که «این شهر در ساحل شرقی فرات واقع شده و رود خابور که از چشمه‌های رأس عین جاری می‌شود، در نزدیکی آن به فرات می‌ریزد.» گفته می‌شود که این شهر زبّاء همسر و ملکه جَذِیمَةُ الابرش است که شویش را کُشت! در اللباب آمده است که «جریر بن عبدالله البجلی صحابی رضی الله عنه در این شهر درگذشت.» اسم منسوب به این شهر قرقیسانی است که گاهی نون از آن حذف شده و به جای آن «ی» می‌گذارند.

ماکسین. شهری است از شهرهای جزیره از اقلیم چهارم از اقالیم سبعة که بر کرانه خابور واقع است. در العزیزی آمده است: «فاصله این شهر تا قرقیسیا ۷ فرسنگ و تا سنجار ۲۲ فرسنگ است.»

نَصِیبِین. شهری از دیار ربیعه از جزیره از اقلیم چهارم است. ابن سعید می گوید: «مرکز دیار ربیعه است و از ویژگیهای آن گلهای سپید است. و در آن یک گل سرخ یافت نمی شود. در شمال آن کوهی عظیم موسوم به جودی قرار دارد که کشتی حضرت نوح علیه السلام بر آن پهلو گرفت. رود آن از همین کوه جاری می شود، و از بارو و باغهای این شهر می گذرد. این رود هرماس نامیده می شود. این شهر کژدمهایی بسیار کشنده دارد.»

جزیره ابن عمر. از شهرهای جزیره از اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. طول [جغرافیایی] آن ۶۶ درجه و ۱۰ دقیقه است، و عرض آن ۳۷ درجه و ۳۰ دقیقه است. در تقویم البلدان آمده است که «شهر کوچکی است بر کرانه غربی دجله که دارای بوستانهای بسیار است.» در المشتک آمده است که «این شهر در شمال موصل واقع است که دجله چون هلالی آن را در برگرفته» و حاکمی دارد که با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

سِنَجَار. شهری از دیار ربیعه از جزیره از اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در تقویم البلدان آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۶۶ درجه و عرض آن ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه است.» ابن سعید می گوید: «در جنوب نصیبین واقع است. از بهترین شهرها و کوهش از حاصلخیزترین کوههاست.» ابن حوقل می گوید: «در وسط دشت دیار ربیعه نزدیک کوه واقع است، و کوه در بالای شهر قرار دارد و در جزیره جز در این شهر نخل یافت نمی شود.» این شهر در غرب موصل و در فاصله سه منزلی آن قرار دارد، و فاصله آن برابر با فاصله مَعْرَه از شام است. شهر دارای یک

دژ و باغهای بسیار است و آب آن از قنات تأمین می‌شود. حاکم آن با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

تَلَّ أَعْفَر. جزئی از جزیره از اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در کتاب الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۶۶ درجه و عرض آن ۳۷ درجه و ۳۰ دقیقه است.» در کتاب المشترك آمده است: «تَلَّ أَعْفَر قلعه‌ای است بین سنجار و موصل.» در تقویم البلدان به نقل از برخی از اهالی آنجا آمده است که «این شهر در غرب موصل و بین این شهر و سنجار قرار گرفته و چه بسا به سنجار نزدیکتر است.» در العزیزی آمده است که «این شهر تا سنجار پنج فرسنگ فاصله دارد و دارای درختان بسیار است.» حاکم آنجا با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

الحَدِيث. در تقویم البلدان آمده است که «یکی از شهرهای جزیره از اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است.» در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۶۷ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۳ درجه و ۳۵ دقیقه است.» در المشترك آمده است: «این شهر در وسط رود فرات واقع شده و آب آن را احاطه کرده است و معروف به شهر حدیثة النّوره است که شهری است غیر از حدیثة الموصل» (شهر کوچکی که قدیم شهرتی داشت). در المشترك آمده است: «این شهر در چند فرسنگی شهر انبار است.» حاکم آن با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

عائنه. شهری از شهرهای جزیره از اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در کتاب الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۶۶ درجه و ۳۰ درجه است.» شهر کوچکی در جزیره‌ای در وسط فرات است. در اللباب آمده است که «این شهر در نزدیکی الحدیثه واقع شده» و ابن حوقل می‌گوید: «خلیجی از فرات آن را دربر گرفته.» ابن سعید می‌گوید: «در اشعار به شراب این شهر اشاره شده»، وی به گفته یکی از شعرا استشهاد کرده که سروده است: و مِن عَائَةِ ام مِرَاشِفِكَ الْخُمْرُ؟!.

نام عانه به سبب نزدیکی، غالباً با شهر حدیثه همراه می‌گردد و گفته می‌شود «عانه و حدیثه». حاکم آنجا با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

آمد. از شهرهای دیاربکر از جزیره از اقلیم چهارم از اقلیم سبعة است. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۶۷ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۷ درجه است.» در تقویم البلدان آمده است که «شهری باستانی بر ساحل دجله است.» ابن حوقل می‌گوید: «باروی شهر در غایت استحکام است.» در العزیزی آمده است که «باروی شهر از سنگ سیاه است که آهن بر آن کارگر نیست و آتش به آن آسیب نمی‌رساند. این بارو، شهر و چشمه‌های آب آن را در بر گرفته است. شهر باغها و مزارع بسیار دارد.» ابن حوقل می‌گوید: «خاکش بسیار حاصلخیز است.»

سِعْرَت. مؤلف تقویم البلدان به نقل از صالح می‌گوید: «به این شهر اِسْعَرْد نیز گفته می‌شود.» شهری از دیار ربیعه از جزیره از اقلیم چهارم از اقلیم سبعة است. در تقویم البلدان آمده است: «این شهر بر کوهی به نام الوطاة که آن را احاطه کرده است بنا شده، و از جانب شمال و شرق به دجله نزدیک است.» این شهر از معرة بزرگتر است و دارای درختان انجیر و انار بوده و تاکستان بسیار دارد که همگی به صورت دیم رشد می‌کنند و آبیاری نمی‌شوند و آب آشامیدنی اهالی از چاههایی کم عمق تأمین می‌شود. فاصله این شهر از جنوب تأمیا فارقین یک روز و نیم است. و از شمال تا آمد چهار روز و از جانب شرق و شمال تا موصل پنج روز فاصله دارد.

تَکْرِیت. شهری است از جزیره از اقلیم چهارم سبعة. در کتاب القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۶۹ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۳۵ درجه و ۱۲ دقیقه است.» در تقویم البلدان آمده است: «این شهر آخرین شهر جزیره از طرف عراق است که در زمین موصل و در غرب دجله قرار گرفته است.» در اللباب آمده است که «این شهر را به نام تکریت بنت - دختر - وائل، خواهر «بکرین وائل» تکریت نامیده‌اند. قلعه این شهر را شاپور پسر اردشیر بابکان ساخته است که اینک ویران

است. ابن سعید می‌گوید: «در جنوب و شرق این شهر رود اسحاق جاری است که اسحاق بن ابراهیم داروغه متوکل آن را حفر کرده است.» این رود آغاز مرز سواد عراق است. حاکمی دارد که با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

بَرْقَعِيد. در العُزیزی آمده است که «شهری است که دارای باروست و بازارهای بسیار دارد.»

الْعِمَادِيَّة. مؤلف تقویم البلدان می‌گوید: «دژی است آباد که از شرق و شمال در سه منزلی موصل و بر دامنه کوهی است سنگی، دارای آب جاری و باغهای میوه.» این شهر در شمال اِزْبِل (= اربیل) قرار دارد و آن را عمادالدین زنگی امیر موصل بنا کرد و به اسم او نامیده شد. حاکم این شهر با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

قلعه کُشَاف. قلعه‌ای آباد است که میان زاب و شط و در نزدیکی مصب دلتای شط واقع شده و [در جانب شرق] و جنوب موصل قرار گرفته است. من می‌گویم تقویم البلدان ابتدا آن را از جمله شهرهای جزیره دانسته ولی آن را در شمار چنین شهرهایی ضبط نکرده، سپس آن را در عداد شهرهای کوهستانی موسوم به عراق عجم آورده و در شمار همین شهرها ضبط کرده است ولی ظاهراً این شهر جزو شهرهای جزیره است و حاکم آن با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

قلعه فَنَک. مؤلف تقویم البلدان از قول ابی المجد مؤلف کتاب التَّمییز والفَصَل می‌گوید: «این شهر قلعه‌ای است استوار که اندکی بالای جزیره ابن عمر قرار گرفته است.»

الشَّوْش. مؤلف المشترك می‌گوید: «این شهر قلعه مشهوری از توابع موصل در کوههای شرقی دجله است، و انار شوشی متعلق به این منطقه است.»

عَقْرُ الحُمَيْدِيَّة. بنا به نقل المشترك قلعه مستحکم مشهوری است و حُمَيْدِيَّة نام قبیله‌ای از اکراد این شهر است.

هَتَّاح. مؤلف تقویم البلدان می‌گوید: «دژی مستحکم است».

حانی. مؤلف اللباب می‌گوید اکنون به این نام شناخته می‌شود، ولی سمعانی آن را حنا نامیده و از شهرهای دیاربکر از جزیره از اقلیم چهارم از اقلیم سبعة است. حاکم آن با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد. کردها به اهمیت این حاکم قائل‌اند. و بدان که این جزیره از آنجا که به جانب شرقی ولایت شام متصل است، مجاور متصرفات کشور مصر محسوب می‌شود و چنان‌که گذشت، برخی از شهرهای آن از توابع حَلَب از ممالک کشور مصر است. از رُها و قلعه جَعَر و توابعشان مسافت بین حلب و رُها معلوم است و فاصله رُها تا حَرَّان یک روز و حَرَّان تا رأس عین سه روز است. و رأس عین در سه منزلی نصیبین واقع است، و نصیبین در چهار منزلی موصل، و پیش از این گفتیم که موصل در قدیم مرکز جزیره بوده است. فاصله موصل تا تَکْرِیت هفت روز است و گفتیم که تَکْرِیت آخرین شهر جزیره از جانب عراق است. فاصله موصل تا آمِد چهار روز و از آمِد تا شمشاط سه روز است.

اقلیم دوم

سرزمین عراق

ابوالمجد اسماعیل الموصلی در کتابش موسوم به التَّمییز و الفَصَل می‌گوید: «اینجا را از آن رو عراق نامیده‌اند که از نجد پایین‌تر و به دریا نزدیک است. اسم این شهر را از عراق القریه گرفته‌اند که به معنای مَهره‌هایی است که در پایین مَشْکِ آب می‌آویزند. اینجا به عراق عرب معروف است، زیرا عربها به جهت نزدیکی اینجا به سرزمین خود در آنجا اقامت گزیدند.» در تقویم البلدان آمده است که «از جهت غرب به جزیره و بادیه و از جنوب به بادیه و دریای فارس و مرزهای خوزستان و از شرق به مناطق کوهستانی تاحلون و از شمال به حلوان تا جزیره که مرز غربی را تشکیل می‌دهد محدود است.»

عراق همچون کشور مصر که بر دو کرانه نیل قرار گرفته، بر دو کرانه دجله واقع است و دجله از شمال در مسیری اندکی مایل به غرب به سوی جنوب می‌رود، و در جنوب در مسیری مایل به شرق به راه خود ادامه می‌دهد. طول عراق از شمال به جنوب از حدیثه است تا عبّادان (= آبادان) که در مصب دجله در دریای فارس قرار گرفته و امتداد آن از غرب به شرق از قادسیه تا حلوان است. حدیثه در وسط حد شمالی با اندکی میل به غرب و قادسیه در وسط حد غربی با اندکی میل به جنوب و عبّادان در وسط حد جنوبی با اندکی میل به شرق و حلوان در وسط حد شرقی با اندکی میل به شمال واقع است. عریضترین قسمت عراق فاصله قادسیه تا حلوان است، ولی از سر عراق به بعد که نزدیک عبّادان (= آبادان) است باریک می‌شود. مؤلف تقویم البلدان می‌گوید: «کسی که عراق را دور می‌زند یعنی از شمال عراق آغاز می‌کند، اگر از تکریت که از شهرهای مقدم جزیره است شروع کند، از مرزهای شهرزور که بین شرق و شمال عراق واقع است می‌گذرد. سپس به سیروان که در شرق است می‌رسد و از آنجا به مرزهای جُبّا که در شرق و جنوب است. سپس به دریا یعنی دریای فارس می‌رسد که در جنوب عراق واقع است. تا اینجا از تکریت تا دریا حالتی قوس مانند دارد، سپس از دریا به بصره می‌رود که در جنوب عراق است، سپس از بصره به بادیه که در حوالی بصره است، سپس به آبرفتهای بصره و از آنجا به واسط، سپس به حوالی کوفه و آبرفتهایش و سپس از پشت فرات به انبار و از آنجا به تکریت که از آن آغاز کرده بود می‌رسد.»

عراق ولایات و شهرهایی دارد بدین قرار:

ولایت اول: بابل

بَابِل شهری است که در اقلیم سوم واقع است. در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۷۰ درجه و عرض آن ۳۲ درجه و ۵۵ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «از قدیمترین آبادیهای عراق است، و به سبب قدّمش آن را بَابِل گویند، و ملوک کنعانی و غیره بر آن حکومت می‌کردند.»

مؤلف تقویم البلدان می‌گوید: «در آن بناهایی است که گمان دارم در زمانهای گذشته اینجا شهری بزرگ بوده است. گفته می‌شود یکی از پادشاهان پارسی که همه اقالیم سبعة را مالک شده بود، موسوم به ضحاک این شهر را بنا نهاده است.» و می‌گوید: «حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در این شهر به آتش افکنده شد و خدای تعالی در کتاب عزیزش خبر داده است که هاروت و ماروت دو فرشته‌ای که به مردم سحر و جادو می‌آموخته‌اند، در این شهر بوده‌اند و گفته می‌شود آن دو در این شهر در چاهی هستند که چاه مذکور هنوز در شهر مشهور است. امیر حماة گفته است که این شهر امروز ویران است و به جای آن روستای کوچکی برجاست.»

ولایت دوم: مدائن

مدائن جمع مدینه (= شهر) است و مؤلف تقویم البلدان می‌گوید: «نام آن به فارسی طیسفون (= تیسفون) است.» و می‌گوید: «که اینها سماعی است و حرف «ف» به «ب» تبدیل شده است.» این شهر در اقلیم سوم از اقالیم سبعة واقع است. در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۷۰ درجه و عرض آن ۳۳ درجه و ۱۰ دقیقه است.» در تقویم البلدان آمده است که «در جانب شرقی دجله زیر بغداد و در فاصله یک منزلی آن قرار دارد.» در العزیزی آمده است که «مدائن در جنوب بغداد واقع است. در این شهر بزرگ دیوان کسری در شرق دجله قرار داشت که هشتاد ذراع ارتفاع آن بود.»

در تقویم البلدان و بنا به نقل از افراد موثق نقل شده است که فاصله بین دو ستون این ایوان ۹۵ ذراع بوده است. و این شهر پایتخت پادشاهان پارس بود. چون پیامبر (ص) ولادت یافت، این ایوان شکاف برداشت و سپس از این ایوان و بقیه شهر در زمان اسلام ویران گردید.

ولایت سوم: بغداد

بغداد در انتهای اقلیم سوم واقع گردیده، مؤلف القانون می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۷۰ درجه و عرض آن ۳۳ درجه و ۲۵ دقیقه است.» مؤلف تقویم البلدان می‌گوید: «این شهر را از آن رو بغداد گویند که آمدی از اهالی مشرق را به رسم هدیه به کسری دادند، و او نیز بغداد در تیول او قرار داد. امرد مذکور در مشرق بُتی داشت موسوم به بَغ، از این رو امرد گفت "بَغ داذ" یعنی بُت اینجا را به من عطا کرد. عبدالله بن مبارک خوش نداشت که نام این شهر با «ذ» تلفظ شود، زیرا در نظر او بَغ یعنی شیطان و داذ یعنی عطیه. پس معنای بغداد یعنی عطیه شیطان و این شرک است. بغداد با «د» نیز گفته می‌شود. برخی گفته‌اند بَغ در فارسی به معنای باغ و بوستان است، و داذ نام مردی است و معنای آن بوستان داذ است. برخی آن را بغداد و مغدان نیز گفته‌اند.»

منصور عباسی آن را مدینه السلام می‌نامید زیرا به دجله که در وسط شهر جاری است وادی السلام گفته می‌شود. بغداد در دو جانب شرقی و غربی دجله قرار دارد که جانب غربی را کَرخ نامند که ابوجعفر منصور دومین خلیفه عباسی در آنجا اقامت داشت و جانب شرقی را مهدی بن منصور که شرح حالش قبلاً گذشت، بنا کرد و سپاه خویش را در آنجا مقیم ساخت، از این رو آن منطقه را اردوی مهدی نامیدند. سپس رشید بن مهدی قصری به نام الرصافه ساخت که از آن پس تمام منطقه شرقی را رصافه نامید. این منطقه را در مقایسه با رأس الطاق که جایگاه بازار بزرگ است، جانب الطاق نیز می‌گویند. در همین سو محله‌ای به نام الحریم یعنی حریم دارالخلافه نیز وجود دارد.

در المشترك آمده است: «این محله دوسوم جانب شرقی را شامل می‌شود و دارای بارویی است که از دجله آغاز شده و به شکل هلال یا نیم دایره مجدداً به دجله منتهی می‌شود. این بارو دروازه‌هایی دارد که نخستین باب العَرَبه بر کنار دجله است و پس از آن دروازه سوق التمر (= بازار خرما) که دروازه‌ای بلند است و

از زمان خلافت الناصرالدین الله بسته شد و تاکنون نیز بسته است. سپس دروازه بُدْرِیّه است، بعد دروازه نُوبی که در آن درگاه و آستانی است. پادشاهان و سفرا آن را می‌بوسیدند. سپس باب‌العامه است که به آن دروازه عَمُورِیّه می‌گویند. دیگر دروازه بُستان که زیرجایگاه دیده‌بانی قرار دارد، و در آنجا شتران را نحر می‌کنند و سپس دروازه مراتب که بین آن و دجله به اندازه دو برابر بُردتیر کمان فاصله است. در منطقه الحَریم محلّه‌ها و بازارها و خانه‌های بسیاری است که به مردم تعلق دارد و این بزرگترین شهر موجود است. «مؤلف المشترك می‌گوید: «میان خانه‌های مردم درون بارو و دجله باروی دیگری است و درون باروی دوم خانه‌های دارالخلافة است که خانه‌های مردم از آنها جداست.»

در مسالك الابصار آمده است: «بر دو کرانه دجله دو پل از شرق به غرب موجود است که بر روی کشتیها و قایق‌هایی که در آب استقرار یافته‌اند نصب گردیده و آنها را با زنجیرهای آهنین که حلقه‌های سنگین دارند، به هم بسته‌اند و روی آنها چوب گذاشته و روی چوبها خاک ریخته‌اند، و اهالی دوسوی دجله با خران و شتران و بارهایشان به سوی دیگر می‌روند. بر دو کرانه دجله کاخ‌های خلافت و مدارس و بناهای مجلل با پنجره‌ها و طاقیهای مشرف بر دجله قرار دارند که از آجر ساخته شده‌اند.

برخی از خانه‌های این شهر با آجر مفروش گردیده که ملاطشان از قیر است و مردم اینجا در مسطح ساختن سطوح و با آجرکارهای عجیبی می‌کنند. صرف‌نظر از اینکه این شهر دارالخلافة و مقر پادشاهان زمین بوده است، در آن اعمال خیر از قبیل ساختن مساجد جامع و مساجد و مدارس و سفره‌خانه‌ها و کاروانسراها و بیمارستانها^۱ و صدقات جاریه بسیار است.»

در مسالك الابصار حکیم نظام‌الدین بن الطیاری می‌گوید: «اوقاف آن در جای

۱. در متن عربی نیز کلمه «بیمارستان» آمده است. ر.ک: جلد چهارم از صبح الاعشی، ص ۲۳۱. م.

خود مصرف می‌شود. در حکومت هلاکو، و پس از او دست تجاوز به آن نرسیده و موقوفه‌ای در اختیار متولی آن است و اگر عیبی در کار اوقاف هست از متولیان آنهاست نه دیگر.»

این شهر بوستانهای زیبای خیره‌کننده و باغهای پردرخت دارد که محصول خرمایش از بهترین انواع است و دارای انواع گیاهان و سبزیها و غلات است و نرخشان نیز متوسط نزدیک به ارزان است، نه چندان گران بلکه تقریباً ارزان است. المقرالشهابی بن فضل الله می‌گوید: «از مجدالدین بن الدوری پرسیدم علت کمبود غلات در شهرهای عراق علی‌رغم وسعت زمینهای اطراف آن چیست؟ وی گفت: علت آن کمی کشاورزی به سبب کشتار زمان هلاکو در بغداد و مناطق مجاور آن است.»

به نظر من [فلقشندی] گرچه بغداد ام‌البلاد و دارالخلافة بوده است، اما پادشاهان تاتار (= مغول) از توجه و رسیدگی به آن غفلت کرده و توجه خود را معطوف تبریز و سلطانیه (= زنجان) کرده و آن را در واقع چنان‌که ذکرش ان شاء الله در زمان توضیح شهرهای آذربایجان بیاید، پایتخت این سرزمین قرار داده‌اند.

ولایت چهارم: سُرْمَن رَأی (سامراء)

نام این شهر از رؤیت و سرور گرفته شده است (= هرکسی ببیندش مسرور شود) که مردم به تخفیف آن را سامراء گفته‌اند. در اقلیم چهارم واقع است و در القانون آمده که «طول [جغرافیایی] آن ۶۸ درجه و ۴۵ دقیقه و عرض آن ۳۴ درجه است.» در العزیزی آمده که «در ساحل شرقی دجله واقع است.» ابن سعید می‌گوید: «این شهر را المعتمد بالله بنا نهاد، و الواثق بالله عباسی شهر هارونیه را به آن افزود و المتوکل بالله شهر جعفریه را افزود، و بدین ترتیب بر ارزش شهر افزوده شد.» مؤلف اللباب می‌گوید: «اما به زودی رو به خرابی نهاد.» در العزیزی آمده است: «از آن جز مقدار ناچیزی باقی نمانده که به اندازه یک روستاست.»

شهرهایی که در منطقه عراق موجود است عبارت‌اند از:

هیئت. مؤلف المشترك می‌گوید: «شهری است که در اقلیم سوم از اقالیم سبعة واقع است. در الاطوال آمده است که طول [جغرافیایی] آن ۶۸ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۳ درجه و ۵۵ دقیقه است. مؤلف العزیزی می‌گوید: «از شهرهای مرزی عراق است.» ابن سعید می‌گوید: «منتهی الیه مرز جزیره است.» در تقویم البلدان آمده است که در شمال فرات واقع شده، و کتاب العزیزی اشتباهاً آن را در غرب فرات نوشته است. مؤلف المشترك می‌گوید: «از توابع بغداد است.» مؤلف اللباب می‌گوید: «این شهر در بالای شهر انبار واقع است.» مؤلف التهذیب می‌گوید: «از آن رو به آن هیت گفته‌اند که در زمینی فرو رفته و گود قرار دارد.» مؤلف اللباب می‌گوید: «مرقد عبدالله بن مبارک رحمة الله در اینجا است.» حاکم اینجا با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

حیره. در اقلیم سوم واقع شده است. در القانون آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۶۸ درجه و ۲۵ دقیقه و عرض آن ۳۲ درجه و ۱۰ دقیقه است.» [حیره شهری است که پیش از اسلام نیز وجود داشته و دارای رودهای فراوان است و با کوفه حدود یک فرسنگ فاصله دارد. مؤلف العزیزی می‌گوید: «شهری قدیمی است که فاصله آن تا کوفه سه میل است، و منزلگاه خاندان نعمان بن منذر بوده است و در این شهر بود که منذر بن امرئ القیس به آیین مسیحیت گروید و در آنجا کلیساهای بزرگ ساخت.» حیره در جایی قرار گرفته که آن را نجف می‌گویند. متقدمان می‌پنداشتند که این شهر به دریای (= خلیج) فارس متصل است، در حالی که امروز با دریای مذکور فاصله بسیار دارد. مؤلف اللباب می‌گوید: «حیره شهری کهن نزدیک کوفه است. و قصر خُوَزَنَق در آنجاست.» در الترتیب آمده است که «قوم تبع که از یمن به خراسان می‌رفتند، چون شب بدین جا رسیدند و راه خود را نیافتند حیران شدند. در همین جا فرود آمده و شهری بنا کردند، از این رو این شهر حیره نامیده شد.»

الأنبار. در المشترك آمده است که «در انتهای اقلیم سوم از اقالیم سبعة است. طول [جغرافیایی] آن ۶۹ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۳۸ درجه و ۱۵ دقیقه است.» مؤلف المشترك می‌گوید که «انبار از بغداد^۱ ده فرسنگ فاصله دارد. این شهر از نواحی و توابع بغداد است که بر ساحل فرات قرار گرفته است.» ابن حوقل می‌گوید: «این اولین شهر عراق است. سفاح اولین خلیفه عباسی تا زمان مرگ در اینجا اقامت داشت.» چنان‌که در مقاله نخستین این کتاب (= صبح الاعشی فی صناعة الانشاء) در هنگام بحث از خط ذکر شد، گفته می‌شود که نخستین بار کتابت به زبان عربی از انبار به مکه انتقال یافت.

کوفه. شهری است متعلق به دوره اسلامی که در زمان خلافت امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب بنا گردید. در اقلیم سوم از اقالیم سبعة واقع است. مؤلف رسم المعمور می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۶۸ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۳۱ درجه و ۵۰ دقیقه و فاصله اش از فرات یک ذراع است.» در الترتیب آمده است که «از آن‌رو که شهری دایره شکل است، آن را کوفه گفته‌اند، و آن را از زبان عربی گرفته‌اند که به شن مدور کوفه گفته می‌شود، و گفته‌اند که به سبب گرد آمدن مردم در آن کوفه نامیده شده است، چنان‌که در زبان عربی اگر ماسه‌ها در جایی جمع شوند گفته می‌شود: تکوف الرمل (= ماسه‌ها جمع شدند).» این شهر در اقلیم سوم از اقالیم سبعة واقع است.

مؤلف رسم المعمور می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۶۸ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۳۱ درجه و ۵۰ دقیقه است.» مؤلف العزیزی می‌گوید: «این شهر به اندازه نصف بغداد و در نزدیکی آن واقع است و محل شهادت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه است که در آنجا به خاک سپرده شده و مردم از مناطق گوناگون به اینجا می‌آیند.»

۱. آنچه بین دو قلاب آمده از تقویم البلدان ذکر شده، زیرا این بخش از متن صبح الاعشی به سبب اشتباه ناسخ شده است.

بصره. شهری است متعلق به دوره اسلامی که آن نیز در زمان خلافت امیرالمؤمنین عمر بن خطاب بنا شده است و در اقلیم سوم واقع است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۶۴ درجه^۱ و عرض آن ۳۱ درجه است.» نام این شهر را از بصره که به معنای سنگ سیاه است گرفته‌اند. جنوب و غرب آن بیابانی است که در آن آب نیست و زراعت در آن با آب باران صورت می‌گیرد. مؤلف المشترك می‌گوید: «محلّه‌ای موسوم به مؤتد در بصره قرار دارد که نزدیک بیابان است و محلّه‌ای بزرگ است و عربها از همه جا در آنجا گردآمده و برای یکدیگر شعر خوانده و خرید و فروش می‌کردند.»

واسط. سمعانی در الانساب می‌گوید: «شهری است واقع در اقلیم سوم از اقالیم سبعة.» مؤلف القانون می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۷۱ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۳۲ درجه و ۲۵ دقیقه است.» در تقویم البلدان آمده است که آن را واسط نامیده‌اند، زیرا در وسط شهرهای عراق قرار دارد. فاصله آن تا بصره و همچنین تا کوفه و تا اهواز و تا بغداد ۵۰ فرسنگ است. این شهر دارای دو بخش است که در دوسوی دجله واقع شده و میان دو قسمت شهر همچنان که در مورد بغداد گفتیم، دارای پلی است که متکی بر کشتیهاست. مؤلف المشترك می‌گوید: «این شهر از ساخته‌های حجاج بن یوسف است که آن را میان کوفه و بصره ساخت و بنای آن از سال ۷۴ هجری آغاز شد و در سال ۷۶ هجری قمری خاتمه یافت.»

حُلوان. شهری است که در ابتدای اقلیم چهارم واقع است. مؤلف القانون می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۷۱ درجه و عرض آن ۲۴ درجه است.» مؤلف تقویم البلدان می‌گوید: «آخرین شهر عراق است، و از آنجا به کوه صعود می‌کنند، و گفته می‌شود که شهری کوهستانی است. و در عراق جز این شهر دیگری نزدیک

۱. در تقویم البلدان ۷۴ درجه آمده است.

کوه نیست». ابن حوقل می‌گوید: «درخت خرما و انجیرش معروف است و بیشتر محصول آن انجیر است و دائماً بر کوههایش برف می‌بارد و کوه در فاصله یک منزلی شهر است. و حلوان با بغداد پنج منزل فاصله دارد.»

حَلَّه. در المشترك آمده است که در اقلیم سوم واقع است. مؤلف تقویم البلدان می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۶۸ درجه و عرض آن ۳۲ درجه و ۵۵ دقیقه است.» یاقوت حموی می‌گوید: «به حَلَّه بنی مزید» معروف است. نخستین کسی که در سال ۴۹۵ ه.ق در آنجا خانه‌هایی ساخت و آن را آباد کرد، «سیف الدوله صدقه بن دُبَیْس بن علی بن مزید الاسدی بود». قبلاً این منطقه جامعین نامیده می‌شد.

نَهْرَوَان. در اقلیم سوم از اقالیم سبعة است که بر کرانه رودی قرار دارد. مؤلف الاطوال می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۷۰ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۳ درجه و ۲۵ دقیقه است». ابن حوقل می‌گوید: «نهروان هم نام شهر و هم نام رودی است که شهر را دو قسمت کرده است.» شهر کوچکی است که در چهار فرسنگی بغداد قرار دارد. مؤلف اللباب می‌گوید: «این شهر دارای چند ناحیه است که اکثر آنها خراب شده». سمعانی مؤلف الانساب می‌گوید: «نهروان در چهار فرسنگی دجله است، و همان شهری است که پس از جنگ صفین، خوارج در آنجا از سپاه حضرت علی کناره گرفتند.» چنان‌که در مقاله اول این کتاب به هنگام بحث از ملل و نحل شرح این موضوع گذشت.

أُبْلَه. شهری است که از مدخل آن رودی به طول چهار فرسنگ که میان این شهر و بصره قرار گرفته عبور می‌کند. در دو سوی این رود کاخها و بوستانها و شهرها در خطی مستقیم در کنار یکدیگر چنان قرار گرفته‌اند که گویی یک باغ واحدند. این شهر یکی از تفرجگاههای دنیاست.

قَادِسیَه. شهری است که در اقلیم سوم واقع است. در الاطوال آمده است که طول

[جغرافیایی] آن ۶۸ درجه و ۲۵ دقیقه و عرض آن ۳۱ درجه و ۴۵ دقیقه است. شهر کوچکی است دارای درختان خرما و دارای آب و در حاشیه بیابان و حاشیه سواد عراق قرار گرفته. بادیه در جانب غربی و سواد عراق در جانب شرقی شهر است. مؤلف المشترك می‌گوید: «مسیر حجاج کوفه در فاصله پانزده فرسنگی این شهر قرار دارد». مؤلف تقویم البلدان می‌گوید: «این شهر را به سبب اقامت اهالی قادس در آن قادسیه نامیده‌اند. قادس روستایی در مروالروذ است. جنگ قادسیه نیز در همین جا روی داد.»

عَبَّادان (آبادان). شهری در انتهای عراق و جزو اقلیم سوم است. مؤلف الزَّیج می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۷۵ درجه و ۵۵ دقیقه و عرض آن ۳۱ درجه است.» ابن سعید می‌گوید: «عَبَّادان بر کرانه دریای (= خلیج) فارس است. مصب دجله نزدیک عَبَّادان در جنوب و شرق آن قرار دارد. بصره یک منزل و نیم از آن فاصله دارد. در جنوب و شرق آن علاماتی برای کشتی‌ها موجود است تا کشتی‌ها از آن جلوتر نیایند. این علامات عبارت‌اند از چوبهایی که هنگام جزر، دریا تا آن قسمت عقب می‌نشیند». مؤلف العَرِیزی می‌گوید: «عَبَّادان در مسیر عراق و در غرب قادسیه و هیت واقع شده است و حلوان در شرق و سُرّمن رأی در شمال و اُبَلّه در جنوب آن قرار دارند.»

اقلیم سوم

خوزستان و اهواز

خُوزِستان^۱. مؤلف المشترك می‌گوید: «به آن خوز نیز گفته می‌شود». و می‌گوید: «خوزستان سرزمینی وسیع میان بصره و فارس است که شامل شهرهای بسیاری است.» در تقویم البلدان آمده است: «روستای واسط و دورالراسبی از غرب آن را

۱. تلفظ کنونی آن به کسر «ز» است.

احاطه کرده و از جنوب به عبّادان که برکناره دریاست تا مَهْزُویان و از آنجا به دورق تا مرز فارس می‌رسد، و از جانب شرق تا جنوب مرزهای فارس است، و از شرق تا شمال نیز مرزهای اصفهان و شهرهای جبل قرار دارد، و از جانب شمال مرزهای صیمره و کرجه و جبال اللّور و بلاد جیل است که به اصفهان می‌رسد. وی می‌گوید خوزستان در زمینی مسطح و هموار قرار گرفته و کوه در آن نیست. آبهای بسیاری در آن جاری است. آبهای خوزستان به یکدیگر پیوسته و پهناور شده، و نزدیک حصن مهدی به دریای (= خلیج) فارس می‌پیوندد. مرکز آن چنان‌که امیر حماة در تاریخش ذکر کرده، تستر (= شوشتر) است.

در اللباب آمده است که «عامّة مردم «ت» اول آن را به «ش» تبدیل کرده آن را شُسْتَر می‌گویند». این شهر در اقلیم سوم واقع شده است. به نقل از القانون: «طول [جغرافیایی] آن ۷۵ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۱ درجه و ۳۰ دقیقه است». مؤلف تقویم البلدان آن را جزئی از اهواز شمرده است. رودی دارد که همانام شهر اهواز است. شاپور یکی از پادشاهان پارسی ساختمان عظیمی در آنجا ساخت که آب به قسمتهای مختلف شهر برسد. گفته می‌شود کهنتر از آن شهری در جهان نیست. بنا به قول مؤلف الباب: «مدفن صحابی جلیل براء بن مالک در آنجاست». در تقویم البلدان آمده است که خوزستان دارای چند شهر است.

شوس (= شوش). ابوریحان می‌گوید در فارسی با «ش» (شوش) است. شهری است واقع در اقلیم سوم، در کتاب الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۳ درجه و ۴۵ دقیقه و عرض آن ۳۲ درجه و ۵۵ دقیقه است». مؤلف المشترك می‌گوید: «شهری قدیمی است و مرقد دانیال نبی علیه السلام در آنجاست» در تقویم البلدان آمده است: «بوستانهایی دارد که در آنها ترنجی به شکل انگشتان دست وجود داشت».

طیب. مؤلف المشترك می‌گوید: «در اقلیم سوم از اقلیم سبعة واقع است». در

کتاب القانون طول [جغرافیای] آن را ۷۳ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن را ۳۳ درجه و ۴۵ دقیقه آمده است. مؤلف المشترك می‌گوید: «شهری است میان واسط و اهواز» و می‌گوید: «دارای عجایبی است». ولی چیزی از عجایبش نقل نمی‌کند. طبیعی مؤلف حواشی بر کتاب کشاف زمخشری منسوب به این شهر است.

جُبّی. به نقل از المشترك شهری است که در اقلیم سوم از اقالیم عُرفی است. در الاطوال آمده است که طول [جغرافیایی] آن ۷۴ درجه و ۳۵ دقیقه و عرض آن ۳۰ درجه و ۵۰ دقیقه است. مؤلف تقویم البلدان می‌گوید: «این شهر درختان خرما بسیار دارد. و ابوعلی جبّائی معتزلی منسوب به این شهر است».

مَهْرُوبَان. ابن حوقل و ابن سعید آن را جزئی از فارس شمرده‌اند و آن شهری است از فارس صغیر که در اقلیم سوم از اقالیم سبعة واقع است. مؤلف القانون می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۷۶ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۰ درجه است». بندرو لنگرگاه اَرْجَان از توابع آن است. مؤلف العزیزی می‌گوید: «کنار دریا قرار دارد».

أَرْجَان. ابن جوالیقی در کتاب الْمُعَرَّب من العجمیة للعربیة نام آن را اَرْجَان، به تشدید «ر» ذکر کرده است. ابن حوقل می‌گوید: «از جانب خوزستان آخرین شهر فارس است». مؤلف العزیزی می‌گوید: «اولین شهر فارس است. شهری بزرگ و پربرکت و دارای درختان خرما و زیتون بسیار است. دارای آب هوایی صحرایی و دریایی است. هم دارای دشت و نیز مناطق کوهستانی است، و در فاصله یک منزلی دریاست». مؤلف العزیزی می‌گوید: «شهری است مهم که بخشها و توابع بسیار خوبی دارد».

اهواز. اگرچه مؤلف تقویم البلدان در هنگام شرح اقلیم فارس گفته است که خوزستان همان اهواز است، اما اهواز را بخشی از بخشهای خوزستان ذکر کرده که در عین حال همچون یک اقلیم مستقل است که خود شهرهایی دارد.

اهواز چند شهر دارد که با آنها شناخته می‌شود:

بازار اهواز. که همان شهر اهواز است. مؤلف المشتک می‌گوید: «سوق اهواز همان شهر اهواز است.» العزیزی نیز همین‌گونه می‌گوید. مؤلف المشتک می‌گوید: «قسمت بیشتر آن خراب شده است.» مؤلف العزیزی می‌گوید: «تا اصفهان ۸۰ فرسنگ فاصله دارد.»

قَرْقُوب. شهری است که در اقلیم سوم واقع است. در القانون آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۷۴ درجه و عرض آن ۳۳ درجه است و شهر مشهوری است.» مؤلف اللباب می‌گوید: «به طیب نزدیک است.» مؤلف العزیزی می‌گوید: «با طیب هفت فرسنگ، و با سوس (= شوش) ده فرسنگ فاصله دارد.»

جندی سائور (= جندی شاپور). در اقلیم سوم از اقلیم سبعة واقع است. در کتاب الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۴ درجه و پنج دقیقه، و عرض آن ۳۱ درجه و ۵۵ دقیقه است.» مؤلف تقویم البلدان می‌گوید: «شهری است بارور و پربرکت.» ابن حوقل می‌گوید: «درختان خرما و محصولات بسیار و آبهای فراوان دارد. مؤلف العزیزی می‌گوید: «تاشُستَر (= شوشتر) هشت فرسنگ و تا سوس (= شوش) شش فرسنگ فاصله دارد.»

عَشْكَرُ مَكْرَم. مؤلف تقویم البلدان آن را در اقلیم سوم از اقلیم سبعة دانسته است. مؤلف القانون می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۷۶ درجه و ۲۵ دقیقه و عرض آن ۳۱ درجه و ۲۰ دقیقه است.» مؤلف العزیزی می‌گوید: «شهری تازه‌ساز است. در اصل روستایی بود که حجاج بن یوسف برای جنگ با خردادبن پارس در آنجا اردوگاهی تشکیل داده بود. و مکرم بن القُرّاز از قبیله بنی جعونه مدتی در این اردوگاه اقامت کرد و در آنجا بناهایی ساخت که عَشْكَرُ مَكْرَم نامیده شد.» مؤلف العزیزی می‌گوید: «در اهواز شهری جدیدتر از آن نیست. کژدهای کوچکی دارد که به کشندگی مشهورند.»

رامهرمز. در اقلیم سوم از اقالیم سبعة است. مؤلف الاطوال می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۷۶ درجه و عرض آن ۳۰ درجه و ۴۵ دقیقه است» و مؤلف اللباب می‌گوید: «قصبه‌ای از قصبات اهواز است.» گفته می‌شود که سلمان فارسی صحابی جلیل اهل اینجا بوده است. مهلبی می‌گوید: «بین این شهر تا اهواز ۱۹ فرسنگ است.»

دورق. در اقلیم سوم از اقالیم سبعة قرار دارد. بنا به نقل القانون: «طول [جغرافیایی] آن ۷۵ درجه و ۵۵ دقیقه، و عرض آن ۳۲ درجه و ۲۰ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهر بزرگی است» و در العزیزی آمده است: «تا ارجان ۱۸ فرسنگ فاصله دارد.»

حصن مَهْدی. در اقلیم سوم واقع است. مؤلف الاطوال می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۷۴ درجه و ۴۵ دقیقه و عرض آن ۳۰ درجه و ۴۵ دقیقه است.» قلعه‌ای است که آبهای خوزستان در آن جمع شده و در اینجا به رودی تبدیل شده و به دریای (= خلیج) فارس می‌ریزد و بین این شهر تا بصره ۱۵ فرسنگ فاصله است.»

جَزْخان. مؤلف اللباب می‌گوید: «شهری در نزدیکی سوس یا شوش است.»

جبال لُور. کوههایی در آنجاست که به آنها لُورُستان (= لرستان) خوزستان گفته می‌شود.

ابن حوقل می‌گوید: «اغلب شهرهای لور کوهستانی است، و در قدیم جزو خوزستان بوده است.» در تقویم البلدان آمده است که «سرزمین باروری است، و کوه در آن بیشتر است و مجاور خوزستان است، اما از آن مجزا گردیده است.» مؤلف الاطوال می‌گوید: «بین تستر (= شوشتر) و اصبهان (= اصفهان) واقع است. طول آن به اندازه شش روز راه است. و جمعیت بسیاری از اکراد در آن مقیم‌اند» و می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۷۴ درجه و عرض آن ۳۲ درجه است.» در مسالک الابصار آمده است که «ایشان طایفه‌ای پرجمعیت‌اند و گروهی از آنها در

شهرها پراکنده‌اند، و دارای مُلک و حکومت‌اند. مردمی چابک‌اند، مردی از آنها کنار بنایی رفیع می‌ایستد و شکمش را به گوشه‌ای قائم از عمارت می‌چسباند و سپس به بالاترین نقطهٔ آن صعود می‌کند.»

نقل می‌کنند که سلطان صلاح‌الدین یوسف بن ایوب یکی از ایشان را دید که این چنین از دیوار صعود می‌کند و او را انعام فراوان کرد و از او خواست که دوستانش را که می‌توانند چنین کنند حاضر کنند. او نیز گروهی از یارانش را حاضر کرد و سلطان نیز به ایشان نیکویی کرد تا اینکه همگی حاضر شدند. آنگاه همهٔ آنان تا آخرینشان را از بیم توانشان بر صعود از دیوارها کشت! گروهی از این طایفه در مصر و شام اقامت دارند که به نام نَوَر معروف‌اند و یکی از ایشان با مردی می‌نشیند و بی آنکه وی دریابد، مالش را می‌رباید. از کوه‌های بلند صعود می‌کنند و زنانشان نیز در سوارکاری توانایی بسیار دارند.

اقلیم چهارم

فارس

مؤلف تقویم البلدان می‌گوید: «سرزمین فارس را از جانب غرب، مرزهای خوزستان در بر می‌گیرد و تمام مرز غربی آن به سوی شمال، مرزهای اصفهان و کوهستانهاست. از جنوب نیز دریای فارس آن را احاطه کرده و از سوی شرق مرزهای کَرْمَان^۱ است و از طرف شمال بیابانی است که بین فارس و خراسان است و تمام حد شمالی را مرزهای اصفهان و سرزمین جبال تشکیل می‌دهد.»

مؤلف العزیزی می‌گوید: «در انتهای شرقی فارس ناحیهٔ یزد واقع است و در انتهای جنوبی آن سیراف و دریاست و مرز شمالی آن ری است.» ابن حوقل

۱. تلفظ کنونی آن به کسر «کاف» است. - م.

می‌گوید: «چنان‌که امیر حماة در تاریخ خود ذکر کرده، مرکز آن شیراز است و در اقلیم سوم از اقالیم سبعة واقع است.» در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۸ درجه و عرض آن ۲۸ درجه و ۳۶ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری است، متعلق به دوره اسلامی که تازه بنا گردیده، و آن را محمد بن القاسم بن ابی [ابن] عقیل الثقفی بنا کرده است که وی پسر عموی حجاج بن یوسف است. از آن رو شیراز نامیده می‌شود که آن را به شکم شیر تشبیه کرده‌اند. زیرا همه خواربار و کالاهای این ناحیه حمل می‌شود، ولی از آنجا چیزی به جای دیگر برده نمی‌شود.»

مهبلی می‌گوید: «شهری بزرگ و دارای آب فراوان است. آب آشامیدنی آنها از چشمه‌هایی است که از میان شهر می‌گذرد و در خانه‌ها جریان می‌یابد و تقریباً خانه‌ای در آن نیست که دارای باغی نیکو و یا آب جاری نباشد. بازارهای پررونق و باشکوه است. شیخ ابواسحاق شیرازی صاحب کتاب التنبیه بدین جا منسوب است و مرقد سیویه نحوی در اینجا است. و با اصفهان ۷۲ فرسنگ فاصله دارد و حاکم آن با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

جور. در اقلیم سوم از اقالیم سبعة واقع است. ابن سعید می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۷۸ درجه و عرض آن ۳۱ درجه و ۳۰ دقیقه است.» در تقویم البلدان مذکور است که «از شهرهای مهم فارس است.» ابن حوقل می‌گوید: «دارای خندق و بارویی از گِل است. دارای چهار دروازه و آبهای جاری است. شهری تفریحی و دارای بوستانهای بسیار است که از آنها گلاب فراهم می‌آید که به همه شهرها صادر می‌شود و از این جهت همچون دمشق است.» مؤلف العزیزی می‌گوید: «فاصله آن تا شیراز ۲۴ فرسنگ است.» و در جایی دیگر فاصله آن تا شیراز را ۳۰ فرسنگ گفته است.

۱. در تقویم البلدان و معجم البلدان، ابن عقیل آمده است.

کازرون. شهری است از بخشهای شاپور که در اقلیم سوم واقع است. مؤلف القانون می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۷۷ درجه و عرض آن ۳۸ درجه و ۵۰ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «بزرگترین بخش از بخشهای شاپور است.» مهلبی می‌گوید: «شهری زیبا و دارای بناهای نیکوست.» ابن حوقل می‌گوید: «دارای خاک و هوای خوبی است و آب شهر نیز از چاه تأمین می‌شود.» مؤلف اللباب می‌گوید: «گروهی از دانشمندان اهل این شهر هستند.»

فیروزآباد. در اقلیم سوم از اقالیم سبعة قرار دارد. به نقل از الاطوال: «طول [جغرافیایی] آن ۷۷ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۲۸ درجه و ۱۰ دقیقه است.» مؤلف المشترك می‌گوید: «شهری مشهور و در نزدیکی شیراز است که در قدیم جور نامیده می‌شد، سپس اسم آن تغییر کرد» و این شهر زادگاه شیخ ابی اسحق شیرازی است که در هنگام سخن از شیراز نامش را یاد کردیم.

سیراف. شهری است بر کرانه دریا که در اقلیم سبعة است. در کتاب الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۸ درجه و عرض آن ۲۶ درجه است.» در تقویم البلدان ذکر شده که «بزرگترین بندر و لنگرگاه فارس است. کشاورزی و دامداری در آن نیست بلکه شهری است که محل آمد و شد و بارگیری کشتی‌ها و پرجمعیت است. مردم اینجا به معماری ساختمانها توجه بسیار دارند. تا آنجا که مردی از تجار برای بنای خانه‌اش تا ۳۰ هزار دینار خرج می‌کند. در اطراف شهر بوستان و درخت نیست. ساختمانها از چوب ساج یا چوبهای دیگر است. که از کشور افریقا وارد می‌شود و هوای شهر بسیار گرم است.»

ینضاء. شهری است از توابع اصطخر که در اقلیم سوم از اقالیم سبعة واقع گردیده. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۸ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض آن ۳۰ درجه است. ابن حوقل می‌گوید: «بزرگترین شهر بخش اصطخر است.» و نیز

می‌گوید: «از آن‌رو بیضاء گفته می‌شود که دارای قلعه‌ای سفیدرنگ است که از دور دیده می‌شود.» نام پارسی آن شانک است. گفته می‌شود که حسین حلاج و قاضی ناصرالدین بیضاوی مؤلف کتاب المنهاج در اصول فقه و الطوالع در علم کلام و کتب دیگر، منسوب به این شهرند. مهلبی می‌گوید: «با شیراز هشت فرسنگ فاصله دارد.»

إصطخر. در اقلیم سوم از اقلیم سبعة واقع است. ابن سعید می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۷۹ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۳۰ درجه و ۳۲ دقیقه است.» در تقویم البلدان آمده است: «کهن‌ترین شهر فارس است که در قدیم پایتخت بوده و دارای آثار معماری عظیمی است که گفته می‌شود ساخته جنیان است. چنان‌که در مورد تدمر و بعلبک از شهرهای شام نیز همین را می‌گویند.» مؤلف العزیزی می‌گوید: «بین آن و شیراز دوازده فرسنگ فاصله است.» ابوسعید اصطخری از علمای شافعیه نیز بدین جا منسوب است.

بسا. شهری از بخش دارابجُرد (= دارابگرد) و در اقلیم سوم از اقلیم سبعة است. در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۷۸ درجه و ۵۵ دقیقه و عرض ۲۹ درجه است.» ابن حوقل می‌گوید: «به لحاظ بزرگی در حد شیراز است و چوب بیشتر بناهایش از سرو است. با اینکه در آنجا برف می‌بارد، دارای خرما و گردو و اُتُرج (= بالنگ) است. بساسیری که به نام خلفای مصری در بغداد خطبه خواند از این شهر است.»

یَزْد. سمعانی در الانساب می‌گوید: «یکی از شهرهای اصطخر است.» به نقل از الاطوال: «طول [جغرافیایی] آن ۷۸ درجه و عرض آن ۳۲ درجه است.» گروهی از دانشمندان از این شهر برخاسته‌اند. پارچه یزدی متعلق به این شهر است.

دارابجُرد. یکی از شهرهای ولایت فارس و در اقلیم سوم واقع است. در القانون

آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۸ درجه و عرض آن ۳۲ درجه است.» ابن حوقل می‌گوید: «دارابجرد به معنای «کارد دارا انجام داد»، است و آن شهری است دارای بارو و خندقی است که از آن آب می‌تراود و دارای گیاهی است که به پای شناگر می‌پیچد. به طوری که احتمال نجاتش از غرق شدن چندان نیست. در وسط شهر کوهی است که به کوههای دیگر پیوسته نیست. در اطراف شهر کوههایی است از نمک سفید و سیاه و زرد و سرخ و سبز که برداشت شده و به شهر حمل می‌شود.» مؤلف المشترك می‌گوید: «از مهمترین شهرهای فارس است» و در العزیزی آمده است: «توابع آن دارای معدن مومیا و جیوه است.»

اقلیم پنجم

کرمان

چنان‌که در مسالك الابصار و در المشترك آمده است: «منطقه بزرگی است میان فارس و سجستان (= سیستان) و مکران از بلاد هند. مرزهای فارس از غرب و دریای (= خلیج) فارس از جنوب و از جانب شرق سرزمین مکران از آن سوی سرزمین بلوص تا دریا این اقلیم را احاطه کرده و در شمال آن بیابانی است که میان فارس و کرمان و خراسان واقع شده است.» در تقویم البلدان آمده است: «زمین کرمان درون دریاست. بدین معنی که دریا را دو ساعد است که گویی آنها را به گردن کرمان انداخته است و دریا بر ساحل آن چون قوسی از یک دایره است.» چنان‌که المؤید صاحب حماة در تاریخش آورده است: «مرکز آن (سیرجان) است.» در اللباب آمده است: «در اقلیم سوم از اقالیم سبعة است.» در رسوم المعمور آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۸۳ درجه و عرض آن ۳۲ درجه است.» ابن حوقل می‌گوید: «بزرگترین شهر کرمان است. ساختمانهایش به سبب کمبود چوب، گنبدی شکل است. داخل شهر قنوات آب وجود دارد.» در اللباب آمده است: «نزدیک فارس است، کرمان دارای چند شهر است.»

جیرُفت.^۱ در اقلیم سوم واقع است. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۸۳ درجه و عرض آن ۳۲ درجه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری است که مجمع بازرگانان خراسان و سجستان (= سیستان) است. شهری است به کمال استوار و مستحکم.»^۲ مهلبی می‌گوید: «از بزرگترین شهرهای کرمان است، دارای درختان خرما و اُتْرُج (= بالنگ) بسیاری است و در دو منزلی سیرجان قرار دارد.»

زَرَنَد. در اقلیم سوم قرار دارد. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۸۳ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض آن ۳ درجه است.» در المشترك آمده است: «شهری مشهور است.» مهلبی می‌گوید: «این شهر تا سیرجان ۲۹ فرسنگ فاصله دارد.»

بِم. در اقلیم سوم از اقالیم سبعة واقع است. در العزیزی آمده است: «از شهرهای بزرگ کرمان است و شهری از شهرهاست.» ابن حوقل می‌گوید: «از جیرفت بزرگتر است و دارای سه مسجد است.»

هُرْمُز. در اقلیم سوم از اقالیم سبعة است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۸۵ درجه و عرض آن ۳۲ درجه و ۳۰ دقیقه است.» در تقویم البلدان^۳ آمده است که «بندر کرمان است.» در المشترك آمده است: «کشتی‌ها از دریای هند به این خلیج وارد می‌شوند.» امیرحماة می‌گوید: «شهری است دارای درختان خرما بسیار و به شدت گرم است.» نیز می‌گوید: «کسی که در زمان ما در حکومت ناصری محمدبن قلاوون آن را دیده است، برایم نقل کرده که هرمز قدیم بر اثر حملات تاتار (مغول) ویران شد و مردم شهر به جزیره‌ای در دریا موسوم به زَرُون رفتند. این جزیره نزدیک زمین غرب هرمز قدیم واقع است و

۱. یاقوت حموی آن را جیرُفت ضبط کرده است.

۲. در کتاب قلعشندی کلمه «حصینه» آمده، ولی در بعضی از نسخ کتاب ابن حوقل «حصبه» آمده که در این صورت باید گفت: شهری است به راستی پرنعمت. - م.

۳. در تقویم البلدان به صورت هرموز ضبط شده است. - م.

در هرمز قدیم جز اندکی از عوام الناس باقی نمانده‌اند. و این شهر تا مرزهای فارس هفت منزل فاصله دارد.»

می‌گویم: در سال ۸۱۳ ه. ق از دربار سلطنتی سرزمین مصر در حکومت ناصری ابن السعادات فرج بن سلطان شهید الظاهر برقوق با وی مکاتبه شده است که در مقاله چهارم این کتاب (صبح الاعشی فی صناعة الانشاء) صورت مکاتبه با او ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

اقلیم ششم سجستان و رُخج

اما درباره سجستان (= سیستان) در المشترك آمده است: «سجستان ولایتی است عظیم که میان خراسان و مکران و سند و کرمان قرار گرفته است.» ابن حوقل می‌گوید: «سجستان محدود است از جانب غرب به خراسان و از جهت جنوب به بیابانی که بین سجستان و فارس و کرمان است. و از سوی شرق به بیابان میان سجستان و مکران، و این همان بیابان میان مکران و هند است.^۱ و تمام مرز شرقی جزئی از ملتان (= مولتان) هند بوده و در شمال آن سرزمین هند واقع شده و قسمت خراسان و غور و هند کمی انحنا و قوس دارد.» در العزیزی آمده است که «سجستان در شرق تا شمال کرمان است.» ابن حوقل می‌گوید: «زمینهای سجستان شنی است و دارای درختان خرماست و دشتی است که کوه در آن دیده نمی‌شود، و بادی شدید و مداوم دارد و دارای آسیابهای بادی است. باد دائماً شن‌ها را از جایی به جای دیگر می‌برد و اگر بخواهند شن را به جایی حمل کنند، دیواره‌ای از چوب یا غیر آن می‌سازند و در پایین آن حقله و دریچه‌هایی تعبیه می‌کنند که باد از آنها وارد شده و شن‌ها را می‌پراند و دور می‌سازد.»

سجستان پر نعمت است و خوراک و خرما و انگور فراوان دارد و مردم آن

۱. در تقویم البلدان به جای هند (سند) آمده و چنان‌که خواهیم دید ضبط تقویم البلدان صحیح است.

نیرومند و پرتوان‌اند. در اللباب آمده است که «اسم منسوب به سجستان برخلاف قاعده سجزی و هم مطابق قواعد سجستانی است.»

زرنج. شهر بزرگی است که در اقلیم سوم از اقلیم سبعة قرار دارد. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۸۷ درجه و عرض آن ۳۲ درجه و ۳۰ دقیقه است». ابن حوقل می‌گوید: «به زرنج نیز سجستان گفته می‌شود.» درالمشترک آمده است که «نام زرنج از یادها رفته است و نام ولایت که سجستان است به این شهر نیز گفته می‌شود.» اللباب آن را ناحیه‌ای از سجستان دانسته است. ابن حوقل می‌گوید: «دارای باروست، خندقی دارد که آب از آن بالا می‌آید. بناهایش بیشتر دارای طاق است، زیرا چوب در آنجا می‌پوسد و باقی نمی‌ماند.» دارای آبهایی است که در خانه‌ها و کوچه‌ها جریان دارد. زمین آن شوره‌زار است. در اللباب آمده است که «گروهی از علما از این شهر برخاستند که از آن جمله است محمد بن کزّام الزرنجی که بنیان‌گذار مذهب مشهور کرامیه است.»

این شهر خود دارای شهرهایی است [به شرح زیر]:

حِصْن طَاق. ابن سعید می‌گوید: «قلعه‌ای واقع در اقلیم سوم از اقلیم سبعة است در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۸۸ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۳۴ درجه و ۴۰ دقیقه است. این شهر بر دامنه کوهی است که رودی در آنجا جاری است. شهر دارای حصاری بسیار مستحکم است که پادشاهان در آنجا پناه گرفته و خزائن خود را در آنجا می‌گذارند. اما لفظ طاق که به این شهر اضافه شده، شهر کوچکی است دارای روستایی که انگور فراوان دارد و مردم سجستان از آن بهره‌مند می‌شوند.»

سَروان (= سراوان). شهری است در انتهای اقلیم سوم از اقلیم سبعة. در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۹۰ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۲۸ درجه

و ۲۵ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری کوچک است که دارای میوه‌های فراوان و درختیان خرما و انگور است.»

بُست. شهری است بر کرانه رود هِنْدَمَنْد (= هیرمند). در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۹۱ درجه و ۳۸ دقیقه و عرض آن ۳۲ درجه و ۵۵ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری بزرگ و پر نعمت و دارای درختان خرما و انگور بسیاری است.» در اللباب آمده است: «شهری است نیکو با آب و گیاهان بسیار.» در العزیزی آمده است: «شهری است مهم که دارای مساجد و کاروانسراهای بزرگ بسیاری است.» در اللباب آمده است: «از شهرهای کابل است که بین هرات و غزنه قرار گرفته.» ابن حوقل می‌گوید: «بین این شهر تا غزنه چهارده منزل فاصله است.»

رُخج. ابن حوقل می‌گوید: «سرزمین بزرگی است متصل به سجستان که دارای چند شهر است و شهری به غایت پر نعمت و پرروزی است. از شهرهای آن بنجوان (= پنجوان) است» و بیش از این چیزی درباره اینجا نگفته است.

بخش دوم

مملکت شمالی ایران

مملکت شمالی ایران شامل چند اقلیم از اقالیم عُرفی است:

اقلیم اول

إِرْمِنِيَه^۱ (= ارمنستان)

در تقویم البلدان آمده است: «اریاب مسالک و ممالک إِرْمِنِيَه و اِرَّان و اُذْرَبِيجان (= اُذْرَبِيجان) را به سبب تعذر افراز آنها از یکدیگر، تحت یک عنوان آورده‌اند و اجمالاً این منطقه از جانب غرب به مرزهای کشور روم و مقداری از جزیره و از سوی جنوب به مقداری از جزیره و مرزهای عراق و از طرف شرق به شهرهای جیل (= گیلان) و دیلم تا دریای خزر و از جانب شمال به شهرهای قَيْتَق محدود است. آنگاه اُذْرَبِيجان دارای مرزهایی مخصوص به خود است. مؤلف تقویم البلدان می‌گوید: «از جهت شرق شهرهای جیل (= گیلان) است و تمام مرزهای شرقی آن را شهرهای دیلم تشکیل می‌دهد و از طرف جنوب، عراق تا پشت

۱. یاقوت حموی آن را به کسر همزه و مؤلف اللباب به فتح همزه ذکر کرده است.

خُلوان و قسمتی از مرزهای جزیره» در مسالک‌البصار نیز همچنین آمده است، جز آنکه حدّ غربی آن را سرزمین اُرمَن ذکر کرده است. ابن حوقل می‌گوید: «اغلب سرزمین ارمنیه را کوه‌ها تشکیل می‌دهند».

مرکز آن بنا به نقل ابن حوقل و مهلبی ذبیل است. درالمشترک آمده است: «در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة قرار دارد». درالقانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۲ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض آن ۳۸ درجه است»، ابن حوقل می‌گوید: «شهری است بزرگ و مسیحیان در آن بسیارند و در کنار مسجد مسلمانان کلیسای مسیحیان قرار دارد». درالعزیزی آمده است: «از مهمترین شهرها و بهترین آنهاست که محل اقامت سلطان نیز در همین شهر است» و دارای چند شهر است:

أَرْزَنْجَان (= اَرَزَنگان). در اقلیم پنجم از اقالیم سبعة قرار دارد. درالاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۶۳ درجه و عرض آن ۳۹ درجه و ۵۰ دقیقه است». ابن سعید می‌گوید: «این شهر میان سیواس و ارزن‌روم قرار گرفته و با هر دو شهر چهل فرسنگ فاصله دارد. بین این شهر تا ارزن سراسر پوشیدن از سبزه‌زار و چراگاه است.» حاکم این شهر با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

أَرْزَن. در تقویم‌البلدان آمده است: «از شهرهای اطراف ارمنیه و در اقلیم پنجم از اقالیم سبعة واقع است».^۱ درالاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۶۵ درجه و عرض آن ۳۸ درجه و ۵۵ دقیقه است». در تقویم‌البلدان آمده است: «این شهر غیر از ارزن روم است. و تا شهر خِلاط سه روز فاصله دارد» و مؤلف اللباب به خطا آن را از دیار بکر از جزیره دانسته است. اما صحیح آن است که در مقاله دوم ذکر کردیم. امیر اینجا با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد. در این کتاب ذکر مکاتبات وی خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

۱. تقویم‌البلدان آن را در آخر اقلیم چهارم ذکر کرده است.

بدلیس^۱. در اقلیم چهارم از اقلیم سبعة است. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۶۵ درجه و ۳۰ دقیقه، و عرض آن ۳۸ درجه است.» در تقویم البلدان آمده است: «کسی از اهل این سرزمین گفته است این شهر بین میافارقین و خلط قرار گرفته و شهر دارای بارویی است که نیمی از آن ویران گردیده. آبهای که از شهر می‌گذرند از چشمه‌هایی در خارج شهر می‌آیند. دارای بوستانهایی است که در دره‌ای و در میان کوهها واقع شده است.» از شهر حماة کوچکتر است. ابن حوقل می‌گوید: «شهری کوچک و آبادان و پر نعمت است، سرمایش شدید و پربرف است.» حاکم آن با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد و ذکر این مکاتبات در مقاله چهارم این کتاب (صبح الاعشی فی صناعة الانشاء) خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

أَخْلاط (= خَلَط)^۲. در اقلیم پنجم است. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۶۵ درجه و ۵ دقیقه و عرض آن ۳۹ درجه و ۲۰ دقیقه است.» مؤلف تقویم البلدان از یکی از اهالی آن نقل کرده که «در زمین همواری واقع شده و دارای بوستانهای بسیاری است و همچون دمشق چند رودخانه دارد که جز اندکی از آنها وارد شهر نمی‌شود. بارویی ویران دارد. این شهر به اندازه دمشق است و از شهر تا کوههای اطراف آن بیش از یک روز راه است. سرمای شدیدی دارد.» ابن سعید می‌گوید: «مهمترین شهر ارمنیه است و شهرت بسیار دارد.» ابن حوقل می‌گوید: «شهر کوچک آبادان و پر نعمتی است.» در العزیزی آمده است: «تا بدلیس هفت فرسنگ فاصله دارد.»

خِرْتِ بَرْت. به قلعه‌های بسیارش شناخته می‌شود. در تقویم البلدان آمده است: «از شهرهای ارمنیه و در نزدیکی خلط واقع است.» حاکم آن با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

۱. برخی آن بدلیس ضبط کرده‌اند.

۲. یا قوت حموی این کلمه را به کسر «خ» ذکر کرده است.

اقلیم دوم اُذریجان^۱

ابن حوقل می‌گوید: «بیشتر این منطقه را کوهها تشکیل داده‌اند.» مسالک الابصار می‌گوید: «مهمترین منطقه اقالیم ثلاثه است و منطقه استقرار فرزندان چنگیزخان بوده و دارای سه مرکز است.»

مرکز نخست: اُردبیل^۱

در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۳ درجه و ۵۰ دقیقه و عرض آن ۳۸ درجه است.» در اللباب آمده است: «شاید آن را اردبیل بن اردمینی بن لمطی بن یونان ساخته است و این شهر را به او نسبت داده‌اند.» در العزیزی آمده است: «در شمال اُذریجان واقع است و شهری است بسیار حاصلخیز. در دو فرسنگی آن کوهی است بلند که همواره پوشیده از برف است.» مهلبی می‌گوید: «مردمی خشن و درشتخوار دارد.» فاصله آن تا تبریز ۲۵ فرسنگ است. در مسالک الابصار آمده است: «توابع آن تا ۳۰ فرسنگ است.» صدر اسلام در آنجا دارالاماره‌ای بوده است.

مرکز دوم: تبریز

در اللباب آمده است: «عوام به آن توریز می‌گویند.» در اقلیم پنجم از اقالیم سبعة واقع است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۳ درجه و عرض آن ۳۹ درجه و ۴۵ دقیقه است.» ابن سعید می‌گوید: «در زمان ما مرکز اُذریجان است.» در اللباب آمده است: «مشهورترین شهر اُذریجان است و پایتخت خاندان هلاکو از تاتارها (= مغولان) بوده است که بعد به سلطانیه (= زنجان) که

۱. در این کتاب و در تقویم البلدان به ضم «د» ضبط شده، اما ضبط مشهور به فتح «د» است که باقوت حموی ذکر کرده است.

شرحش خواهد آمد انتقال یافت. بناهای آن کاشی و گچ و آهک است، و مدارس نیکو و تفرجگاهی خرم و پرآب و درخت دارد.» مؤلف مسالک‌البصار می‌گوید: «شهری است که مردمی با نسب و نژاد اصیل دارد. شهری است که بنیانهایش بر نعمت و فراوانی استوار گردیده» و نیز می‌گوید: «شهری نه چندان بزرگ است. آب روان دارد و دارای انواع میوه‌هاست اما مقدارشان چندان زیاد نیست. مردمش از دیگر مردم محتشم‌ترند و به دارندگی و برخورداری بیش از دیگران تظاهر می‌کنند و دارایی بسیار و نعمتهای فراوان دارند. روحیه‌ای گردن‌فراز دارند و در اسلوب زندگی چه از خورد و نوش و چه در پوشاک و مرکوب اهل تجمل‌اند و از اینکه در معامله از درهم (= پول نقره) سخن به میان آید ابا دارند، بلکه جز به دینار (= سکه طلا) معامله نمی‌کنند.» در آینده در بخش معاملات در این سرزمین درباره ارزش دینارشان سخن خواهیم گفت، ان شاء الله تعالی.

این شهر امروز مهمترین نقطه سراسر ایران است و از همه سو بدان روی می‌آورند و مقصد بارهای همه تجار و مسافران است و سرای اکثر امرای بزرگ که با سلطان همنشینی دارند در اینجا است زیرا به ارجان (= اوجان) که قشلاق آنهاست نزدیک است. سرمای تبریز بسیار شدید است و غالباً [در فصل سرما] برف می‌بارد. تفرجگاه وجود ندارد. شهر تاریک است بجز خانه‌هایش که روشن‌اند.

مرکز سوم: سلطانیّه (= زنجان)

سلطانیّه را به سلطانی به نام قنغرلان (ارغون‌خان) نسبت داده‌اند. در اقلیم پنجم از اقالیم سبعة است و طول [جغرافیایی] آن ۷۶ درجه و عرض آن ۳۹ درجه است. از توریز (= تبریز) به سمت شرق با انحراف اندکی به سوی جنوب، هشت شبانه‌روز فاصله دارد. شهری نوساز است که آن را خربندبن ارغون بن ایغابن هلاکو (= خدا بنده) نزدیک کوههای گیلان به فاصله یک شبانه‌روز از این کوهها بنا نهاده است و پایتخت کشور خویش قرار داده. این شهر در زمینی هموار قرار گرفته

و آب آن از قنات تأمین می‌شود. بوستانها و میوه‌هایش اندک است. و میوه را از شهرهای نزدیک آن می‌آورند. در مسالک الابصار آمده است: «شهری است که بناهای بلند و عرصه‌اش گسترده است. و دارای نقشه‌ای استوار و بازارهای نیکوست. و بنیان‌گذارش با عدل و احسان مردم را از سراسر کشورش به این شهر جلب کرده، اینک این شهر آبادان و چنان پرجمعیت است که گویی صدها سال از عمرش می‌گذرد. اهالی آن ازدواج کرده و فرزند آورده و فرزندانشان خود مردانی شده‌اند و حتی برخی میانسالی را سپری کرده‌اند.»

این منطقه غیر از این مراکز شهرهای دیگری نیز دارد:

سَلَماس. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۳ درجه و عرض آن ۳۸ درجه و ۲۵ دقیقه است.» مهلبی می‌گوید: «از سوی غرب در آخر مرزهای اُذَرَبِیجان قرار گرفته و شهری است از شهرهای مهم و بازارها دارد که به شهر پیوسته‌اند.»

خُوی. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۶۹ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض آن ۳۰ درجه و ۴۰ دقیقه است.» در اللباب آمده است: «آخرین شهر اُذَرَبِیجان است و با سَلَماس ۲۱ میل فاصله دارد.»

اُزْمِیه (= ارومیه). در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۳ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۷ درجه است.» مهلبی می‌گوید: «آخر مرزهای اُذَرَبِیجان و شهری مهم است.» وی می‌گوید: «زردشت (= زردشت) پیامبر مجوس از این شهر است.» در تقویم البلدان از قول یکی از اهالی آنجا آمده است: «شهری آباد و متوسط است. در اول اکوهها و آخر وطاة و

۱. در تقویم البلدان چنین آمده است: «در آخر کوهها و ابتدای وطاة که پشت کوههای عجم است قرار دارد.»

در فاصله ۱۶ فرسنگی غرب سلماس واقع است و با موصل که مرکز جزیره است ۴۰ فرسنگ فاصله دارد. ارمیه قلعه‌ای موسوم به تلا دارد که در نهایت استحکام است و هلاکو اموال خود را به سبب استحکام این قلعه در آنجا قرار داده بود. اسم منسوب به اُرمیه اُرموی است.»

مراغه. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۳ درجه و ۱۰ دقیقه و عرض آن ۷۳ درجه و ۲۰ دقیقه است.» مهلبی می‌گوید: «شهری نویناد است که پیش از این روستایی بود که مردم چارپایان خود را در آنجا می‌چرانند و [در نتیجه آنجا] سرگین موجود بود. مروان بن محمد در آنجا فرود آمد و شهری بنا کرد که مراغه نامیده شد.» ابن حوقل می‌گوید: «از مراکز اُذَرَبِجان و شهری مستحکم^۱ است. شهری سرسبز و دارای بوستانها و روستاهای بسیار است.»

مِیَانَج (= میانه). در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۳ درجه و عرض آن ۳۷ درجه است.» در المشترك آمده است: «شهری است بزرگ که تا مراغه دو روز فاصله دارد.» در اللباب آمده است: «گروهی از دانشمندان از این شهر برخاسته‌اند.»

مَرْنَد. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۳ درجه و عرض آن ۳۷ درجه است.» در اللباب آمده است: «از روستاهای تبریز بوده، و با اندکی انحراف به سوی شمال، در جانب شرقی این شهر واقع است.» مهلبی می‌گوید: «با تدمر چهارده فرسنگ فاصله دارد.» در تقویم البلدان آمده است: «کسی که این شهر را دیده است می‌گوید: «شهری کوچک و دارای رودها و درختان بسیار است.»

۱. در تقویم البلدان به جای «حصینه: مستحکم»، «خصبه: بارور» آمده است.

اقلیم سوم اَرّان

اَرّان دارای دو مرکز است:

مرکز اول: بَرْدَعَه

در اقلیم پنجم از اقالیم سبعة قرار دارد. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۳ درجه و عرض آن ۶۳ درجه است». در تقویم البلدان آمده است: «مرکز مملکت اَرّان است». در اللباب آمده است: «از شهرهای دوردست اذربيجان است». ابن حوقل می‌گوید: «شهری است بزرگ و پر نعمت و سرسبز. در فاصله کمتر از یک فرسنگ از این شهر مکانی است [به نام اندراب]^۱ به طول یک روز راه و در آنجا باغهای انبوه و پر از درختان میوه است». المؤید امیر حماة می‌گوید: «این وضع زمان ابن حوقل است، اما در زمان ما کسی که آنجا را دیده مرا مطلع ساخت که ویران گردیده و از آن جز به اندازه‌ای کمتر از معره باقی نمانده است. در زمینی هموار قرار دارد و دارای بوستانها و آب و در نزدیکی رودخانه کُر قرار گرفته».

مرکز دوم: تَفْلِیس

در اقلیم پنجم از اقالیم سبعة واقع است. در القانون آمده است: «از توابع گرجستان است». در اللباب آمده است: «آخرین شهر اذربيجان است». ابن حوقل می‌گوید: «شهری است که بارویی دارد که دارای دو حصار و سه دروازه است. دارای گرمابه‌هایی همچون گرمابه‌های طَبْرِیه [در فلسطین] است، که آب گرم، بی‌آنکه از آتش استفاده شود، از آن خارج می‌شود». شهری است پر نعمت. ابن سعید می‌گوید: «مسلمین این شهر را فتح کرده و مدتها در آنجا سکنی گزیدند و گروهی

۱. افتادگی متن به نقل از تقویم البلدان اضافه گردید.

از دانشمندان از آنجا برخاسته‌اند. سپس گرجیهای مسیحی آنجا را بازپس گرفتند و از آن زمان تاکنون در دست گرجیهاست. «حاکم آنجا با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد و ذکر مکاتباتش در مقاله چهارم همین کتاب (صبح الاعشی فی صناعة الانشاء) ان شاء الله خواهد آمد. دارای چند شهر است:

نَشْوَى. ابن سعید این شهر را نقجوان [= نَحْجْوَان] نامیده است. در اقلیم چهارم از اقلیم سبعة قرار دارد. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۱ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۳۹ درجه است». ابن سعید می‌گوید: «در شمار شهرهای مرفی آرآن ذکر شده است». سمعانی می‌گوید: «شهری است متصل به ارمینیه و آذربایجان» و ابن سعید می‌گوید: «در شمال رود کُر واقع است». در الانساب آمده است: «تا تبریز ۶ فرسنگ فاصله دارد». ابن سعید می‌گوید: «تاتارها [مغولان] شهر را ویران و مردم را قتل عام کردند».

مَوْقَان (= دشت مغان) را عوام موغان می‌گویند. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۳ درجه و عرض آن ۳۸ درجه است». سمعانی می‌گوید: «به گمان من جزو دریند است». مهلبی می‌گوید: «از توابع اردبیل است». نیز او می‌گوید: «موقان در انتهاب غرب گیلان قرار دارد». ابن حوقل می‌گوید: «تا باب الابواب دو روز فاصله دارد». در تقویم البلدان آمده است: «در این ایام شهر موقان شهری ندارد، بلکه زمینهای موقان شهرت دارند که زمینهایی است پر آب و دارای نیزارها و چراگاههایی در ساحل دریای طبرستان و در نزدیکی دریاست و در فاصله ده منزلی شمال و غرب تَبَر واقع است، اغلب سالها تاتارها [= مغولان] زمستان را در آنجا اردو می‌زنند».

شَمْنُگُور. در اقلیم پنجم از اقلیم سبعة واقع است. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۲ درجه و عرض آن ۴۱ درجه و ۵۰ دقیقه است». در اللباب

آمده است: «قلعه‌ای است از توابع آرآن» و در تقویم البلدان آمده است: «شمکور نزدیک بردعه و دارای مناره‌ای است در نهایت بلندی.»

بَيْلَقَان. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۶۴ درجه و عرض آن ۳۹ درجه و ۵۰ دقیقه و نزدیک شیروان واقع است. شاید آن را بیلقان بن ارمینی بن لمطی بن یونان بنا نهاده باشد و از این رو به او نسبت داده شده است.» در اللباب آمده است: «شهری از دَرَبَنْد خَزَران است.» در المشترك آمده است: «از شهرهای مشهور است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری پر نعمت است.»

کَنْجَه (= گنجه). در اقلیم پنجم از اقالیم سبعة واقع است. و طول [جغرافیایی] آن ۷۴ درجه و عرض آن ۴۳ درجه و ۱۰ دقیقه است. در المشترك آمده است: «از شهرهای مشهور آرآن است.» المؤید امیر حماة می‌گوید: «کسی که در آنجا اقامت داشت مرا مطلع ساخت که در فاصله دو منزلی از بَرْدَعَه واقع شده و بَرْدَعَه با اندکی انحراف به سوی شمال در غرب آن واقع است، و کَنْجَه از قصبات آن است. در زمینی هموار واقع شده و دارای بوستانهای بسیار بوده و انجیر فراوان دارد. مشهور است هر کس از انجیر آنجا بخورد به تب مبتلا می‌شود!»

شروان. در اقلیم پنجم از اقالیم سبعة واقع است. ابن سعید می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۶۸ درجه ۵۶ دقیقه و عرض آن ۴۱ درجه و ۴۳ دقیقه است.» در اللباب آمده است: «این شهر را انوشروان بنا کرد. سپس «ان» را به منظور تخفیف حذف کردند و شروان باقی ماند!» ابوسعید می‌گوید: «جزو منطقه آرآن و مرکز منطقه است. این سرزمین مضاف به اُذْرَبِجان است. دریند مشهور در شروان واقع است.» امیر عمادالدین حاکم حماة گفته است: «در زمان ما دریند به باب الحديد معروف است.» ابن اثیر می‌گوید: «جماعتی از علما از این شهر برخاسته‌اند.»

باب الابواب. در القانون آمده است: «این شهر به نام دریند خَزَران شناخته

می شود.» در تقویم البلدان آمده است: «در زمان ما معروف است به باب الحديد.» ابن حوقل می گوید: «برکنار دریای طبرستان و از اردبیل کوچکتر است. کشت بسیار دارد اما میوه کم دارد، که از نواحی دیگر به آنجا آورده می شود» و می گوید: «بندرو لنگرگاه خزر و سریر و دیگر مناطق بلاد کفر است، همچنین بندر جرجان (= گرگان) و دیلم و طبرستان نیز هست که اجناس ظریف را به آنجا می آورند.» در تقویم البلدان آمده است: «این صفات را که ابن حوقل ذکر کرده مربوط به زمان اوست. اما از یکی از مسافرن شنیدم که امروز باب الحديد شهرکی است که به روستا شبیه تر است. این شهر درکنار دریای خزر است و به منزله مرزی است میان تاتارهای (= مغولان) شمالی معروف به خاندان برکه و تاتارهای جنوبی معروف به خاندان هلاکو». حاکم آنجا با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد و شرح مکاتبات او در مقاله چهارم این کتاب (صبح الاعشی فی صناعة الانشاء) ان شاء الله خواهد آمد.

اقلیم چهارم

بلاد جبل (= عراق عجم)

مؤلف مسالک الابصار آن را بلاد جبال به صیغه جمع می نامد و مردم آن را عراق عجم می گویند. در تقویم البلدان آمده است: «از جهت غرب به آذربایجان و از طرف جنوب به بخشی از عراق و خوزستان و از جانب شرق به بیابان خراسان و فارس و از جانب شمال به بلاد دیلم و قزوین و ری محدود است. البته برخی قزوین و ری را جزو بلاد جبل نمی دانند، زیرا کوههای دیلم آن دو شهر را در بر گرفته اند. از این رو آنها را جزو بلاد دیلم می شمارند.»

مرکز آن چنان که المؤید حاکم حماة در تاریخش ذکر کرده اصبهان (= اصفهان) است. در تقویم البلدان آمده است: «حرف «ب» گاهی تبدیل به «ف» می شود». سمعانی می گوید: «از یکی از اهالی آنجا شنیدم که به پارسی سپاهان نامیده

می‌شود و سپاه به معنی لشکر و «هان» علامت جمع است^۱، از آن‌رو که لشکر کسرایان هنگامی که پیکاری^۲ واقع می‌شد در آنجا گرد می‌آمدند، سپس این کلمه معرب گردید و اصفهان گفته شد.

اصفهان در اقلیم سوم واقع است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۷ درجه و ۵۰ دقیقه و عرض آن ۳۳ درجه و ۳۰ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «در انتهای جنوبی کوهها واقع است. دو شهر است که یکی از آنها یهودیه نام دارد و از پر نعمت‌ترین و وسیع‌ترین شهرهاست. دارای معدن سرمه‌ای است که نظیر ندارد. به فارس نزدیک است. امام کبیر لیث بن سعد به اصفهان منسوب است.» می‌گوییم: در مقاله اول این کتاب هنگام سخن از امور دیار مصر و به هنگام ذکر اعمال قلیوبیه گفتیم که او به شهر ما قلقشنده نیز منسوب است. وی در آنجا خانه‌ای داشته، احتمال می‌رود که او نخست در اصفهان بوده است، سپس از آنجا به مصر و شهر قلقشنده کوچ کرده و به این شهر منسوب گردیده. چنان‌که معمول است کسی که از شهری به شهر دیگر نقل مکان می‌کند [او را به شهر دوم نسبت می‌دهند]. این منطقه دارای شهرهایی است.

إزبل. در تقویم البلدان آمده است: «مرکز بلاد شَهْرزُور و در اقلیم چهارم واقع است.» ابن سعید می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۷۰ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۵ درجه و ۳۰ دقیقه و شهری تازه‌ساز است.» درالمشترک آمده است: «شهر بین دو نهر زاب و در مشرق و جنوب موصل در فاصله تقریباً دو روز از آنجا قرار دارد.» در تقویم البلدان آمده است: «یکی از اهالی آنچه گفته است شهری بزرگ بود که اکثر آن ویران گردید.» بر تپه‌ای بلند در کنار شهر داخل حصار قلعه‌ای دارد. شهر در زمین همواری است و کوهها از آن به اندازه یک روز راه فاصله دارند.

۱. سماعانی اشتباه کرده و حرف «ه» را که جزئی از کلمه «سپاه» است، جزئی از علامت جمع دانسته است.

حال آنکه علامت جمع فقط «ان» است. - م.

۲. در متن عربی کلمه «بیکار» آمده است. - م.

قناتهایی دارد که دو عدد از آنها وارد شهر می شود یکی به مسجد جامع و دیگری به دارالسلطنه می رود و حاکم آن با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

شهر زور.^۱ در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در رسم المعمور آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۰ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۷ درجه و ۴۵ دقیقه است.» در اللباب آمده است: «شهری میان موصل و همدان است که آن را زورین ضحاک بنا نهاد از این رو به آن شهر «زور» گفتند: یعنی شهر شهر!»^۲ ابن حوقل می گوید: «شهری است پر نعمت و در عزلت و مغازه های بسیار دارد. مردم آن در رفتارشان خشونت و خشکی دارند و در فاصله شش منزلی مراغه قرار دارد.»

دینور. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۶ درجه و عرض آن ۳۵ درجه است.» ابن حوقل می گوید: «با اندکی انحراف به سوی شمال در غرب همدان واقع است. شهری است پر آب و تفرجگاه بسیار دارد و پرمیوه و حاصلخیز است.» در العزیزی آمده است: «تا موصل چهل فرسنگ و تا مراغه نیز همین مقدار فاصله دارد.»

ماسبدان. جزئی از شهر سیروان و قصبه ای از قصبات عراق عجم است. احمد بن یعقوب الکاتب می گوید: «شهری است کهن میان کوه ها و دره ها» و می گوید: «از این جهت شبیه مکه شرفها الله تعالی و عظمها است. دارای چشمه های آبی است که در وسط شهر جاری است.» ابن خلکان می گوید: «مهدی عباسی در اینجا اقامت می کرد و در همین جا به خاک سپرده شد.»

قصر شیرین. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در القانون آمده است: «طول

۱. یاقوت حموی به فتح «ر» ذکر کرده است که مشهور نیز همان است.

۲. در تقویم البلدان شهر «زور» آمده که صحیح نیز همان است.

[جغرافیایی] آن ۷۱ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۳۳ درجه و ۴۰ دقیقه است. «در المشترك آمده است: «اینجا قصر شیرین، محبوبه خسرو پرویز بوده است.» ادیسی می‌گوید: «شیرین همسر خسرو پرویز بوده است و در اینجا آثار عجیبی از پادشاهان پارسی موجود است. این شهر تا شهرزور ۲۰ فرسنگ و تا حلوان عراق ۵ فرسنگ فاصله دارد.»

صیمرة. در اقلیم چهارم واقع است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۱ درجه و ۵۰ دقیقه و عرض آن ۳۴ درجه و ۲۰ دقیقه است. ابن حوقل می‌گوید: «شهر کوچکی است. سرسبز و دارای کشتزارها و درختان است و آب در خانه‌ها و محله‌های آن جاری است.» احمد بن یعقوب کاتب می‌گوید: «در مرغزاری فراخ قرار گرفته و دارای چشمه‌ها و رودهاست.»

قرمیسین. در تقویم البلدان آمده است: «در بسیاری از کتب نام آن را به صورت قرماسین یافته‌ایم.» در اللباب آمده است: «شهری است در جانب کوه‌های عراق و در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است.» در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۳ درجه و عرض آن ۳۴ درجه و ۳۰ دقیقه است.» در اللباب آمده است: «به آن کرمانشاه گفته می‌شود.» در العزیزی آمده است: «از مهمترین با منزلت‌ترین شهرهای منطقه جیل است. شهری است آبادان و پرجمعیت. در آن زعفران می‌روید.»

شهرورد. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۳ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۶ درجه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهر کوچکی است که اغلب اهالی آن کرد هستند.»

زنجان. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة قرار دارد. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۳ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض آن ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه است.»

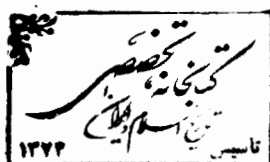
ابن حوقل می‌گوید: «دورترین شهر شمالی منطقه جبل است.» در اللباب آمده است: «این شهر در مرز آذربایجان با بلاد جیل واقع است، و گروهی از دانشمندان از این شهر برخاسته‌اند.»

نُهاوند. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۳ درجه و ۴۵ دقیقه و عرض آن ۳۴ درجه و ۲۰ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری است بر کوه که دارای رودها و بوستانهاست، و میوه بسیار دارد و میوه‌هایش به قدری نیکوست که به عراق بُرده می‌شود.» در اللباب آمده است: «این شهر ساخته حضرت نوح علیه‌السلام است.» اسم این شهر نوح‌اوند بوده که «ح» را به «ه» تبدیل کرده‌اند.

همدان. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۴ درجه و عرض آن ۳۵ درجه است.» ابن حوقل می‌گوید: «در وسط بلاد جبل قرار گرفته و تا خلوان که اولین شهر عراق است ۶۷ فرسنگ فاصله دارد.» شهری است بزرگ و دارای چهار دروازه آب و بوستانها و کشتزارهای بسیار دارد و در مسیر راه حجاج و قافله‌ها است.

أبهر. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۴ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۳۶ درجه و ۵۵ دقیقه است.» در المشترك نقل شده که «این شهر بین قزوین و زنجان قرار گرفته است.» ابن خردادبه می‌گوید: «تا زنجان ۱۵ فرسنگ فاصله دارد.»

ساوه. در اقلیم چهارم واقع است. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۵ درجه و عرض آن ۲۵ درجه است.» مهلبی می‌گوید: «شهر مهمی است که در مسیر حجاج خراسان واقع است و بازارها و منزلگاههای نیکو دارد.»



قزوین. در اقلیم چهارم واقع است. در القانون و رسم المعمور آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۵ درجه و عرض آن ۳۷ درجه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری است که دارای قلعه است و آب آن از باران و آب چاه تأمین می‌شود. قناتی کوچک دارد که از آبش فقط برای خوردن استفاده می‌شود. شهری مستحکم است و دارای درختان و تاکهایی است که به صورت دیم سیراب می‌شود و کسی آنها را آبیاری نمی‌کند. آب جاری جز آنچه نوشیده می‌شود و به سوی مسجد می‌رود ندارد.» ابن حوقل می‌گوید: «آب قناتش موجب وبا می‌شود.»

آبه. در اقلیم چهارم واقع است. عامه مردم آن را آوه می‌نامند. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۵ درجه و ۱۰ دقیقه و عرض آن ۳۴ درجه و ۴۰ دقیقه است.» مهلبی می‌گوید: «شهری است که با اندکی انحراف به سوی شمال در فاصله ۲۷ فرسنگی شرق همدان واقع است.» در المشترك آمده است: «که با ساوه ۵ میل فاصله دارد.»

قُم. در اقلیم چهارم از اقلیم سابعه واقع است. در رسم المعمور آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۴ درجه و ۱۵ دقیقه و عرض آن ۳۵ درجه و ۴۰ دقیقه است.» در اللباب آمده است: «بنای این شهر در سال ۸۳ هجری انجام گرفته و آن را عبدالله بن سعد و احوص اسحاق و نعیم و عبدالرحمن فرزندان سعد بن مالک بن عامر الاشعری که از اصحاب عبدالرحمن بن محمد بن الاشعث بودند و پس از شکست از حجاج بن یوسف به اینجا گریختند بنا کرده‌اند. به جای شهر کنونی هفت روستا در این ناحیه وجود داشت که آنان مردمش را کشتند و این شهر را بنا نهادند. و هر روستا [اینک] محله‌ای از محلات شهر است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری است بدون بارو اما مستحکم و آبش از چاه تأمین می‌شود. باغهایی دارد که از آب چاه سیراب می‌شود و دارای درختان پسته و فندق است. مردم آن شیعه

مذهب‌اند». مهلبی می‌گوید: «این شهر در مرغزاری به وسعت ده فرسنگ واقع است که پس از آن کوهها قرار دارند. بیش از دیگر شهرها پسته دارد.»

طالقان. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در المشترك آمده است: «شهر و قصبه‌ای است میان توریز (= تبریز) و ابهر^۱ ابن حوقل می‌گوید: «به دیلم نزدیکتر است تا قزوین». کتاب *الاطوال* آن را در زمره شهرهای دیلم آورده است. احمد کاتب می‌گوید: «طالقان میان دو کوه بزرگ واقع است، و این طالقان غیر طالقانی است که در بلاد خراسان هست.»

قاشان (= کاشان). در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در *الاطوال* آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۶ درجه و عرض آن ۳۴ درجه است.» مهلبی می‌گوید: «شهری زیباست.» ابن حوقل می‌گوید: «از قم کوچکتر است و اکثر بناهایش گلین است. شهری پر نعمت است که گروهی از دانشمندان از آن برخاسته‌اند.» در *اللباب* آمده است که مردمش شیعه مذهب‌اند.

ری. در *القانون* آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۸ درجه و عرض آن ۳۵ درجه و ۳۵ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری است بزرگ که آبادی آن به طول یک فرسنگ و نیم و عرض آن نیز به همین مقدار است. دارای دو رودخانه است. پنبه بسیاری از اینجا به عراق می‌رود. قبر محمد بن حسن [شیبانی] یار امام ابوحنیفه و کسائی از قراء هفتگانه [قرآن] نیز در اینجا است. اسم منسوب به ری برخلاف قاعده «رازی» است، و امام مشهور فخرالدین رازی منسوب به این شهر است.»

کرج. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در *القانون* آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۶ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض آن ۳۴ درجه است.» ابن حوقل

۱. تقویم البلدان آن را بین قزوین و ابهر دانسته است.

می‌گوید: «شهری است که بناهایش پراکنده است و حالت اجتماعی شهرهای دیگر را ندارد. کرج با نام کرج ابی دلف مشهور است.» درالمشترک آمده است: «از این رو این شهر را کرج ابی دلف می‌نامند که اولین کسی که آن را به صورت شهر درآورد ابودلف قاسم بن عیسی العجلی بود که شعرا به او روی آوردند.» ابن حوقل می‌گوید: «شهر دارای کشتزارها و چهارپایان است ولی باغ و گردشگاه ندارد، و میوه از مناطق دیگر به آنجا آورده می‌شود.»

خوار. در اقلیم پنجم از اقالیم سبعة است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۸ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض آن ۳۵ درجه و ۴۰ دقیقه است.» درالمشترک آمده است: «شهری از نواحی ری است که قوافل از آن می‌گذرند.» در القانون آمده است: «از آن جز به ندرت ذکری نمی‌شود و آن را در نسبت باری ذکر می‌کنند و گفته می‌شود "خواری"».

جبال الاکراد. مؤلف ممالک الابصار می‌گوید: «منظور از این جبال کوههای فاصل میان سرزمین عرب و عجم و پایین‌تر از مکانهایی است که اکراد غالباً در سرزمینهای عجم اقامت گزیده‌اند.» و می‌گوید: «ابتدای آن کوههای همدان و شهرزور و انتهایش قلاع کفار از بلاد تکفور است، یعنی سرزمین سیس و نواحی مربوط به آن که در دست خاندان لاون (= لئون) است.» سپس ۲۰ منطقه را که در هریک از آنها طایفه‌ای از اکراد اقامت دارند ذکر می‌کند:

اول، دیاوشت از کوههای همدان و شهرزور که جایگاه طایفه‌ای از اکراد است که امیر مخصوص به خود دارد.

دوم، در انتک، جایگاه طایفه دوم «گورانی‌ها» است. و امیری مختص به خود دارند. در مسالک الابصار آمده است: «هر دو طایفه جمعاً بیش از ۵۰۰۰ مرد نیستند.»

سوم، دانتک و نهاوند تا نزدیک شهرزور که جایگاه طایفه‌ای است معروف به

کلایه که به مردان شمشیر شهرت دارند و شمارشان هزار مرد جنگجو است و امیر مختص به خود دارند که بر اکراد مجاور نیز حکم می‌راند.

چهارم، مکانی است در کوه‌های همدان نزدیک منطقه [اکراد] کلایه که ذکرشان گذشت و در آنجا طایفه‌ای از اکراد موسوم به زنکلیه اقامت دارند که حدود دو هزار نفر و دارای شجاعت و نیرنگ‌اند. امیری مختص به خود دارند که بر بلاد کیکور و مناطق و بخشهای مجاور نیز حکم می‌راند.

پنجم، نواحی شهرزور است و در مسالک‌الابصار آمده که «دو طایفه از اکراد موسوم به لوسه و باسریه که مردانی جنگاورند... پس از واقعه بغداد از آنجا رانده شدند و به مصر و شام کوچ داده شدند و به جایشان قومی موسوم به حوسه که از اکراد اصیل نیستند اقامت کردند».

ششم، مکانی است بین شهرزور و اشنه اذربایجان (= اذربایجان) که طایفه‌ای از اکراد به نام سولیه در آنجا اقامت دارند. دو هزار مرد شجاع و غیرتمندند و درواقع دو قبیله‌اند که هریک امیری مختص به خود دارند.

هفتم، بلاد بسقاد، جایگاه طایفه‌ای از اکراد موسوم به قریاویه است. اماکن دیگر از بلاد ازیک نیز به دست ایشان است. تعدادشان بیش از چهار هزار تن است و امیری مختص به خود دارند.

هشتم، بلاد کرکار، جایگاه طایفه‌ای از اکراد است که حسنانیه گفته می‌شوند. آنها دارای سه سلاله هستند. نخست: قبیله عیسی بن شهاب الدین که پاسداری از قلعه بری و الحامی بر عهده ایشان بود. دوم: قبیله‌ای که تلّیه نام دارند. سوم: قبیله‌ای که به نام جاکیه شناخته می‌شوند و همگی حدود هزار مرد هستند و هریک از این قبایل امیری مختص به خود دارند.

نهم، دربند قرایر، جایگاه طایفه قریاویه است که پاسداری دریند که ذکرش گذشت با آنان بود. حاکم آنجا با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد. در التثقیف آمده است: «حاکم آنجا سیف‌الدین بن سیرحسانتی بوده است.»

دهم، بلاد کرچین و دقوق الناقه، طایفه‌ای که بیش از هفتصد نفرند، در اینجا اقامت دارند و امیری خاص خود دارند.

یازدهم، بین جبلین از توابع اریل. در مسالک‌الابصار آمده است: «در اینجا قومی زیست می‌کنند که با تاتارها (= مغولان) و پادشاهان سرزمین مصر روابط حسنه دارند. در زمستان با تاتارها روابط احترام‌آمیز و در تابستان با دولتیان شام همکاری احترام‌آمیز دارند. شمارشان به اندازه طایفه [کلدلیه] است. امیری مختص به خود دارند.» مؤلف مسالک‌الابصار ذکر کرده است که «در حکومت منصور قلاوون امیری به نام خضر بن سلیمان که کاتب و شجاع بود داشته‌اند. وی با چهار پسرش به دربار مصر رفت اما پیش از بازگشت درگذشت و پسرانش به حکومت کنیغا بازگشتند.»

دوازدهم، مازنجان و بیروه، و سحمه و بلاد برانیه جایگاه طایفه‌ای از اکراد موسوم به مازنجانیه است که تعدادشان از پانصد تن بیشتر نیست. اینان طایفه‌ای منسوب به طایفه محمدیه و مازنجانیه یعنی طایفه مبارزکک‌اند که نام و فرمان مکاتبه با او در اسناد قدیم مکاتبات [حکومتی] موجود است. طایفه حمیدیه که تعدادشان از هزار جنگجو کمتر نیست نیز به ایشان پیوسته‌اند. امیرشان مبارزالدین کک از امرای حکومت در دوره عباسی است که از جانب دیوان خلافت به مبارزالدین مقلب گردید و کک نام اوست. مؤلف مسالک‌الابصار می‌گوید: «وی ادعای درستکاری داشت. برای وی نذر می‌کردند و چون مبلغ نذر را برایش می‌آوردند می‌پذیرفت و به همان اندازه از مال خود بر آن می‌افزود و آنگاه هر دو مبلغ را صدقه می‌داد.» در کتاب التعریف نیز همین مطلب آمده است. وی در حکومت سلسله هلاکو منزلتی والا داشت، نیابت حکومت اریل و توابع آن را به او سپرده و تمام منزلگاه شوش و هرات و تل حفتون را در تیول او قرار داده و پانصد سوار نیز تحت اختیار وی گذاشتند. حدود بیست سال فرمانروایی و امور قضایی را نیز برعهده گرفت تا اینکه نودسالگی را پشت سر گذاشت. همتی همچون جوانان

داشت. پس از مرگش فرزندش عزالدین جانشین وی گردید و جای پدر را به خوبی پر کرد و در اداره امور از اسلوب پدر پیروی کرد و نزد سلاطین تاتار (= مغول) و پادشاهان مصر مرتبتی والا یافت. پس از وی برادرش نجم‌الدین خضر جای پدر و برادر را گرفت و مشی آنان را پی گرفت. نامه‌هایی به دربار سلطنتی مصر می‌فرستاد که همچون ابر آسمان آب فصاحت از آن می‌تراوید و مطالب نواز سراسر آن جلوه‌گر بود. پس از وی پسرش جایگزین او شد و بر روش پدر رفت و فرمانروایی در فرزندانش باقی ماند. از امیر کنونی این طایفه در اسناد حکومتی به عنوان حاکم منزلگاه شوش یاد می‌شود و با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

سیزدهم، سرزمین شعلاباد تا خفتیان و دشت و دریند بزرگ که میان آن دو است. جایگاه طایفه‌ای است موسوم به شهریه که به لصوصیه مشهورند و عددشان به هزار نفر نمی‌رسد. کوه‌های این منطقه مرتفع است و دریند میان دو کوه بلند قرار دارد که رود زاب بزرگ از آن دو می‌گذرد.

در مسالک‌الابصار آمده است: «این منطقه سه پل دارد، دو پل با سنگ و گِل، و پل میانی از چوب است. ارتفاع آن از آب صد ذراع است و طول آن در میان دو کوه پنجاه ذراع و عرض آن دو ذراع. چارپایان با بارشان و اسبها با سوارشان از آن عبور می‌کنند. [به عنوان] محافظ خود [اجیر] می‌گیرند. مردمی اهل نیرنگ و حيله‌اند که مسافر از ایشان در امان نیست. امیری خاص خود دارند که با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.»

چهاردهم، ماذکرد و رستاق و مرت و کوچنجرین که از طرف راست مشرف بر اُشنه است، جایگاه طایفه‌ای [از اکراد] است که زرزاریه نامیده می‌شوند و گفته می‌شود که آنها غیر کُرد هستند که کُرد شده‌اند. تعدادشان بسیار و نزدیک به پنج هزار تن است که شامل امیر و غنی و فقیر و برزگر و غیره است. کوهشان به غایت مرتفع است و دارای سرمای شدیدی است. بر بالای این کوه سه تخته سنگ هست به طول ده وجب و عرض هفت وجب که از سنگ سبز درازی ساخته

شده، و بر هریک از آنها نوشته‌ای است که به امروز زمان از بین رفته است. گفته می‌شود که برای آگاهی و هشدار به دیگران، اخبار کسانی را که از شدت برف و سرما هلاک شده‌اند بر آن نوشته‌اند. برای عبور از اینجا محافظ می‌گیرند.

در مسالک‌الابصار آمده است: «امیری به نام نجم‌الدین باشاک داشته‌اند که آنان را گردآورد و متحد ساخت. پس از وی فرزندش جیده و پس از او پسرش عبدالله ایشان را رهبری کرد. امرای دیگری داشته‌اند که از آن جمله‌اند: حسام شیر صغیر و پسرش باشاک و دیگران. به زرزاریه گروهی اندک که حدود سیصد مرد هستند پیوسته‌اند و به نام روستایشان [بالکان] نامیده می‌شوند. اینان در مکانی مشرف بر گردنه الحات اقامت دارند و در آنجا به عنوان محافظ عبور از گردنه مزد می‌گیرند.» امیر ماذکرد با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد. در التثقیف آمده است: «نام وی حُش بن اسماعیل است.»

پانزدهم، جولمرک جایگاه طایفه‌ای است که به سبب منسوب شدن به جایگاهشان جولمرک، جولمرکیه نامیده می‌شوند. گفته می‌شود اینان طایفه‌ای از عربهای بنی‌امیه‌اند که پس از غلبه بنی‌عباس به این کوهها پناهنده شدند، و میان اکراد اقامت گزیدند و در سلک ایشان درآمدند. در مسالک‌الابصار آمده است: «اینک تعدادشان زیاد است و بیش از سه هزار نفرند. امیرشان در اوایل حکومت تاتار (= مغول) اسدبن مکلان و پس از او پسرش عمادالدین و پسران او اسدالدین بوده است. در سرزمینشان معدن زرنیخ سرخ و زرد هست و از آنجا به سایر نقاط حمل می‌شود. مؤلف مسالک‌الابصار می‌گوید: «در آنجا معدن لاجورد نیز یافت می‌شود ولی آن را مخفی کردند تا سلاطین تاتار (= مغول) از آن باخبر نشده و آن را طلب نکنند. پناهگاهشان از دست نیافتنی‌ترین پناهگاهها و برکوهی تنها واقع است. رود زاب بزرگ آن را دور می‌زند. جایی برای فرود آمدن سپاه ندارد و تیر بدان نمی‌رسد. سطحی گسترده برای کشاورزان دارد و در هر گوشه‌اش غاری برای پناه گرفتن هست. بالای این کوه پوشیده از برف است و در برخی از مسیرها

صعود به آن فقط از طریق گرفتن میخهایی که بر کوه کوبیده شده است میسر می‌شود. کسی که قادر به صعود نباشد و نیز استران آسیاب را با طناب به بالا می‌کشند. امیرشان مورد اعتماد و قبول اکراد است. وی از تمامی راههای تبریز تا خوی و نقجوان [نخجوان] عوارض پاسداری و محافظت می‌گیرد. در التعریف و در اسناد حکومتی از او به عنوان امیر جولمرک یاد شده است. وی با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

شانزدهم، بلاد مرکوان که نزدیک جایگاه طایفه جولمرکیه قرار دارد و پربرف و باران است دارای کشاورزی و دامداری است و همجوار ارمیه از سرزمین آذربایجان است و طایفه‌ای از اکراد در آنجا اقامت دارند که بالغ بر سه هزار نفر و با جولمرکیه هم‌پیمان‌اند.

هفدهم، بلاد کواردات از سوی بلاد روم مجاور سرزمین جولمرکیه و مکانی پر نعمت است. طایفه‌ای از اکراد که به جای انتساب به قبیله به این مکان منسوب‌اند و شمارشان حدود سه هزار نفر است در اینجا اقامت دارند و امیری خاص خود دارند. هجدهم، بلاد دینار جایی است که پس از سرزمین جولمرکیه واقع شده و طایفه‌ای از اکراد که به سبب انتساب به این منطقه آنها را دیناریه می‌گویند، در آنجا ساکن‌اند. حدود پانصد نفرند و دارای بازار و شهر هستند. دو امیر داشته‌اند، یکی امیر ابراهیم فرزند امیر محمد که نزد خلفا و جاهتی داشت و دوم شهاب‌بن بدرالدین که پدرش درگذشت و او در سالمندی جانشین وی شد و امارت را به عهده گرفت. میان این طایفه و مازنجانیه جنگهایی واقع شده است.

نوزدهم، بلاد عمادیه و قلعه هارون در نزدیکی سرزمین جولمرکیه است. طایفه‌ای موسوم به هکاریه که تعدادشان بیش از چهار هزار جنگجو است و امیری خاص خود دارند در اینجا مقیم‌اند. مؤلف مسالک‌الابصار می‌گوید: «اینان از مناطق بسیاری از بخارا تا بلد جزیره عوارض پاسداری و محافظت می‌گیرند.» امیر قلعه هارون با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

بیستم، قمرانیه و کھف داوود که طایفه‌ای به نام تنبکیه دارند در آنجا مقیم‌اند. در مسالک‌البصار آمده است: «بسیار کم‌شمارند، اما پاسدارانی تیراندازند و غذای خاص می‌خورند.»

مؤلف مسالک‌البصار به دنبال آنچه ذکر کردیم گروهی از اکراد را که در سرزمینهای مختلف پراکنده شده‌اند ذکر می‌کند، از جمله: «تحتیه که گروهی همچون حمیدیه بود و اشراف و امرا و بزرگانی داشتند، اما امرای ایشان کشته شدند و بزرگان‌شان از یاد رفتند و از آنان جز شماری اندک باقی نماند که در میان قبایل و اقوام دیگر پراکنده شدند. دارای شعب بسیار بودند، از آن جمله سندیه که از شعب دیگر پرشمارتر و سربازانشان بیشتر است. [زمانی] تعدادشان به سی هزار جنگجو می‌رسید؛ محمدیه امیری داشتند و افرادشان بیش از ششصد مرد نبود؛ راسینه که به لحاظ عده و عُدّه و جمعیت و سپاه بیشتر بودند، ولی جمعشان از هم گسست و گروهشان پراکنده شد و اکنون تعدادشان در شهر موصل بیش از هزار مرد نیست. در شهر عقر، امیری به نام علاء الدین کورک بن ابراهیم داشتند و تعدادشان از پانصدتن کمتر نیست و دنیکیه تعدادشان از هزار مرد بیشتر نیست و در شهرها پراکنده‌اند.»

غیر از آنچه ذکر شد، در التثقیف ۲۵ مکان و قلعه‌ای ذکر شده است که اکراد آنجا با دربار مصر مکاتبه دارند، و عبارت‌اند از:

۱. برجو، ۲. بلهثیه، ۳. کرم لیس، ۴. اندشت، ۵. حروقیل، ۶. سکرک، ۷. قبلس، ۸. جرموک، ۹. شنکوس، ۱۰. بهرمان، ۱۱. حصن اران (حصن پادشاه)، ۱۲. [...]، ۱۳^۱. سونج، ۱۴. اکریسا، ۱۵. یزارکرد، ۱۶. زاب، ۱۷. زیتیه، ۱۸. در بندات عربلیه، ۱۹. قلعه جبلین (دوکوهی)، ۲۰. سیدکان، ۲۱. صاحب رمادان، ۲۲. شعبانیه، ۲۳. نمریه، ۲۴. محمدیه، ۲۵. گزلیک.

۱. در اصل نیز مکتوب نبود.

اقلیم پنجم سرزمین دیلم

نسلی از عجمها در این سرزمین اقامت گزیدند و این سرزمین به اسم آنان نامیده شد. برخی گمان دارند که آنها از عربهای قبیله بنی ضبته‌اند. برخی از ایشان از آل بویه‌اند که علیه خلفای عباسی بغداد قیام کرده بودند.

ابن حوقل می‌گوید: «کوههایی به غایت وسیع است که در بخش مقابل طبرستان و دریا دارای بیشه‌ها و آبگیرهاست. از دامنه کوه تا دریا به اندازه یک روز راه و در برخی جاها کمتر است و در برخی نقاط حتی تا دو روز راه فاصله است. مرکز آن رودبار است. در اقلیم چهارم واقع است.» در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۵ درجه و ۳۷ دقیقه و عرض آن ۳۶ درجه و ۲۱ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «جایگاه فرمانروایشان اینجاست و از شهرهای آن کلار است که در اقلیم چهارم قرار دارد.» در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۷ درجه و عرض آن ۳۶ درجه است.» مهلبی می‌گوید کلار از شهرهای دیلم و در جنوب شرقی لاهجان [= لاهیجان] از شهرهای گیلان واقع است.»

اقلیم ششم جیل = گیلان

جیل اسم کرانه وسیعی مجاور سرزمین دیلم است. روستاهای بسیار و شهری بزرگ در آن نیست. در اللباب آمده است که «جیل اسم شهرهای پراکنده این سوی طبرستان است. به آن گیلان و گیل نیز گفته می‌شود و چون تعریب گردید، جیلان و جیل گفته شد.» چنان‌که یاقوت حموی ذکر کرده است: «کوشیار حکیم جیلی از

این منطقه است. عبدالقادر گیلانی^۱ را نیز به اینجا نسبت می دهند. این سرزمین عبارت از دو کرانه مجاور یکدیگر است که تشخیص آنها از یکدیگر مشکل است. در مسالک الابصار به نقل از شریف محمد بن احمد بن محمد بن عبدالواحد جیلی آمده است که «گیلان در زمینی گود و پست واقع شده است و چهار مرز آن عبارت اند از شرق سرزمین مازندران و از غرب موقان (= دشت مغان) و از جنوب عراق عجم که کوه موسوم به اشناده میانشان واقع است و از شمال دریای قلمر یعنی دریای طبرستان.» مؤلف مسالک الابصار می گوید: «طول سراسر گیلان یعنی قلمروی که در اختیار ملوک آنجا است، از شرق به غرب حدود ده روز راه و عرض آن از جنوب به شمال حدود سه روز راه است که در برخی مناطق بیشتر و یا کمتر می شود. منطقه ای با بارانهای شدید و رودهای بسیار و میوه های فراوان، بجز خرما و موز و نیشکر و زردآلوست و مرکبات نیز از مازندران آورده می شود.»

شهرهای گیلان فاقد باروست، کاخهای شاهان بلند است، تمامی بناها آنجا همچون بغداد مفروش به آجر است و سقف چوبین دارد. برخی از بناهای دارای طاق و گنبد است که بر روی آن کاه به هم بافته قرار دارد. در اکثر نقاط این سرزمین چاههایی است که در عمق دو یا سه ذراع یا کمتر به آب می رسد. رودها بر شهرهای اینجا مسلط اند. شهرها دارای گرمابه هایی هستند که آب آنها از رودخانه تأمین می شود. در شهرها مساجد و مدارس است که به آنها خوانق (= جمع خانق)^۲ گفته می شود. با آنکه به گندم و جو دسترسی دارند، ولی قوت [غالب] آنان برنج است و از آن نان و نانهای نازک و پهن می پزند. گاو و گوسفند بسیار دارند که نرخشان متوسط نزدیک به ارزان است. ابریشم در آنجا فراوان است. در حوالی مازندران و جزایر دریای طبرستان دژهایی دارند که در آنها انار و بلوط و میوه های دیگر هست که به وقت هجوم دشمن در آنها پناه می گیرند. پوشاک آنان

۱. ذکر اشتباه مؤلف: عبدالقادر گیلانی متعلق به گیلان غرب است نه گیلان.

۲. مغرب خانه. - م.

با نام قبای اسلامی آستینهای تنگ دارد و کلاه کوچکی بر سر می‌گذارند و کمربند و شال می‌بندند. مرکبشان اسبهای تاتاری است که زین آنها را با نقره و سایر چیزها تزیین می‌کند. پادشاهان اینجا علی‌رغم تنگی معیشت و درآمد کم این منطقه پوششی زیبا دارند و با مراسم خاص و باشکوه حرکت می‌کنند. در خارج کاخهای شاه میدانهایی سرسبز هست که در وسط آن قصر کوچکی از چوب بنا شده که شاه برای پذیرش خادمان و یا برای قضاوت کردن، در آنجا جلوس می‌کند. پیوسته میان امرای آنجا اختلاف است و هرگاه دشمنی خارجی به سویشان آید باهم توافق کرده و متحد می‌شوند. حتی هلاکو سپاهی مرکب از هفتاد هزار نفر به همراهی قتلو شاه بدان سوگسیل داشت، اما کاری از پیش نبردند و عاقب قتلو شاه و همه همراهانش کشته شدند. در *مسالک الابصار* آمده است که «هشت مرکز مهم دارد که هریک دارای امیری است که برخی از برخی مهمترند». تمام این سرزمین در اقلیم چهارم واقع است. چهار مرکز از این مراکز عبارت‌اند از:^۱

مرکز اول: پُومِن (= فومن)

در *تقویم البلدان* آمده است که «نزدیک دریاست و محاذی معدن آهن است و دارای کارگاههای پارچه‌بافی است». در *مسالک الابصار* آمده است که «امیر آن برخلاف دیگر ملوک گیلان شافعی مذهب است که ملوک این منطقه بر این مذهب پرورش یافته‌اند. سپاهش بیش از هزار سوار دارد، قلمروی آن کوچک است و درآمد آن غالباً از بازرگانی تأمین می‌شود. ابریشم در آنجا فراوان است. امیرش ادعای سیادت (انتساب به آل‌البیت) دارد و اهل فضل و دانش را اکرام می‌کند. لباس امیر و سپاهش نوعی لباس تاتاری (= مغولی) است. پسران آنجا لباسی شبیه تجار دارند. گوشه دستارشان مانند صوفیه از جلو آویزان است، اما پوشاک عامه مردم چونان بقیه اهل این سرزمین است.»

۱. اما مؤلف بیش از سه مرکز را یاد نمی‌کند و شاید مرکز چهارم دولاب باشد.

مرکز دوم: تُولِم

نزدیک دریاست. در مسالک‌الابصار آمده است که «قلمرو امیر اینجا نزدیک امیرپومن (= فومن) است. ولی در سرزمینش ابریشم نیست. وی حنبلی مذهب است و شمار سپاهش حدود هزار سوار است که ماهرترین سوارکاران‌اند. امرای گیلان به سبب قدرتی که از آنها در مقابل سپاه تاتار (= مغول) دیده‌اند، به آنان دلگرم‌اند پوشاک مردم آنجا به‌سان مردم پومن است.»

مرکز سوم: کَشْکُز (= گسکر)

در تقویم‌البلدان آمده است که «آن را دولاب نیز می‌گویند و در حدود دیلم واقع است.» در اللباب آمده است که «قریه‌ای از توابع ری است.» در مسالک‌الابصار آمده است که «امیرش در میان ملوک تولم از جاه و حشمتی برخوردار است و سپاهش از دیگر امرای گیل بیشتر است، قلمروی آن وسیعتر و سرزمینش از سرزمینهای اطراف بارورتر است و غلات و میوه و گوسفند و گاو بیشتر دارد و ماهی و طیور بسیار دارد. شیخ عارف سیدعبدالقادر گیلانی - قدس الله روحه - از این منطقه است.»

اما مراکز کوچک نیز چهار مرکزند:

مرکز اول: لَاهِجَان (= لاهیجان)

در تقویم‌البلدان آمده است که «جزو دیلم یا گیلان است.» در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۷۴ درجه و عرض آن ۳۶ درجه و ۱۵ دقیقه است.» در تقویم‌البلدان آمده است که «از آنجا ابریشم مشهور به شهرهای دیگر بُرده می‌شود.» در مسالک‌الابصار آمده است که «به لحاظ ابریشم به نسبت سایر شهرهای گیلان همچون پومن نسبت به شهرهای مجاور است.»

مرکز دوم: سخام

مرکز سوم: مَرست

مرکز چهارم: تنفس

غیر از این مراکز شهرهای دیگری نیز دارد:

کُوثُم. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در القانون آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۷۶ درجه و عرض آن ۳۶ درجه است.» در تقویم البلدان مذکور است که «کسی که آنجا را دیده، گفته است که شهری است که بوستانهایی دارد و تا دریا یک روز راه فاصله دارد.» مهلبی می‌گوید: «از شهرهای بزرگ جیل (= گیلان) است.»

سَالُوس [= چالوس]. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۷۶ درجه و عرض آن ۳۷ درجه است.» ابن حوقل می‌گوید: «در کناره دریاست، و وصول به آن مشکل و دارای راهی صعب‌العبور است.» مهلبی می‌گوید: «از طرف غرب در آخر مرز طبرستان قرار دارد.»

اقلیم هفتم

طبرستان

در تقویم البلدان آمده است که «در جانب شرق سرزمین دیلم و گیلان، طبرستان است یعنی ناحیه تبر و از آن‌رو اینجا را طبرستان نامیده‌اند که از شدت تراکم و درهم تنیدگی درختان آنجا، سپاه جز آنکه درختان مقابل خویش را با تبر قطع کند، امکان پیشروی ندارد.» در العزیزی آمده است که «به خاطر کوههای بلندی که از همه سو آن را احاطه کرده، دسترسی به آن میسر نیست کاملاً محفوظ است. در میانه این کوهها دشتهایی است که آب و آبگیر بسیار دارد و سرزمینهای دیگر از این حیث همانندش نیستند. با اندکی انحراف به سوی شمال، در شرق قزوین

واقع است.» ابن حوقل می‌گوید: «سرزمینی پرآب و درخت و بیشتر دارای آبگیر و بیشه است. بناهایش از چوب و نی است. سرزمینی پربازان است و ابریشم آن به سراسر نقاط بُرده می‌شود. اغلب نانشان از برنج است. با اینکه کمتر از یک روز راه با دریا فاصله دارند، ولی در سراسر طبرستان رودی که قابل کشتیرانی باشد وجود ندارد.» ابن خلکان می‌گوید: «اسم منسوب به طبرستان، طبری است.»

مرکز آن آمل است که شهری از طبرستان است و در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۷۷ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه است.» در القانون آمده است: «آمل مرکز طبرستان و از قزوین بزرگتر است. انباشته از بناهایی است که کهنتر از آنان در آن نواحی شناخته شده نیست.» احمد کاتب می‌گوید: «در کناره دریای دیلم است.» در المشترك آمده است: «بزرگترین شهر طبرستان است و امام کبیر و مشهور، ابوجعفر محمد بن جریر طبری از اینجا است.» دارای چند شهر است:

رُویان. شهری از طبرستان است که در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة قرار دارد. در رسم المعمور آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۷۶ درجه و ۳۵ دقیقه و عرض آن ۳۶ درجه و ۱۵ دقیقه است.» در المشترك آمده است: «شهری است بزرگ در میان کوههای طبرستان و دارای بخش بزرگی است و توابعی نیز دارد.» در اللباب منقول است که «گروهی بسیار از علما از اینجا برخاسته‌اند.»

مَاطِیر. در اللباب آمده است که «شهری از توابع آمل است که گروهی از دانشمندان از این شهر برخاسته‌اند.»

دِهستان. ابن حوقل می‌گوید که «شهری از طبرستان است» و گفته می‌شود که از خراسان است. در اقلیم پنجم از اقالیم سبعة واقع است. در القانون آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۸۱ درجه و ۱۰ دقیق و عرض آن ۳۸ درجه و ۲۰ دقیقه

است.» در تقویم البلد، آن آمده است که «شهری مشهور نزدیک مازندران است که عبدالله بن طاهر آن را بنا نهاد و معنای آن به فارسی یعنی جای روستاها. این شهر در آخر مرز طبرستان با جرجان و خوارزم واقع است.»

اقلیم هشتم

مازندران

این ولایت نزدیک طبرستان و مرکز آن جرجان است و عجم آن را گرگان می نامند و در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۸۰ درجه و عرض آن ۳۶ درجه و ۵۰ دقیقه است.» مهلبی می گوید: «شهری است مهم بین خراسان و طبرستان که خوارزم در جهت مشرق و طبرستان در جانب غرب آن قرار دارند.» شهری است پرباران و با آب و هوای زمستانی. در وسط شهر رودی جاری است، شهر در نزدیکی دریای خزر واقع شده و کوهها آن را در بر گرفته اند و دارای زمین هموار و کوهستانی است. میوه زمینهای پست و هموار و زمینهای بلند مرتفع را داراست، و نیز چوب خلنگ دارد که در شهرهای دیگر مانند آن یافت نمی شود و شهرهای دیگری دارد که از آن جمله اند:

ساریه. در اللباب آمده است که «از شهرهای مازندران» است و ابن سعید می گوید: «از طبرستان است.» در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است و در شرق آن خوار ری قرار دارد که میانشان ۸۰ میل فاصله است.

آستیرآباد.^۱ در اللباب آمده است که «آن را استارآباد نیز می گویند». در المشتک آمده است که استر نام مردی است و آباد نام بنایی است و این کلمه به معنای ساختمان استر است» از شهرهای مازندران و برخی می گویند از شهرهای

۱. در تقویم البلدان استرآباد ضبط شده است، ولی یاقوت حموی آن را استراباد نوشته است.

خراسان است. در اقلیم پنجم از اقالیم سبعة قرار دارد. در القانون آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۷۹ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۷ درجه و ۵ دقیقه است. در العزیزی آمده است که «در مرز طبرستان واقع شده و با آمل که مرکز طبرستان است ۳۹ فرسنگ فاصله دارد.»

آبْسْکُون^۱ شهری است در ساحل دریای خزر که در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۷۹ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض آن ۳۷ درجه و ۱۰ دقیقه است.» در القانون آمده است که «بندر و لنگرگاه جرجان است.» ابن حوقل می‌گوید: «دریای آبْسْکُون به این شهر منسوب است و از اینجا به دریای خزر و باب‌الابواب و گیل (گیلان) و دیلم و سایر نقاط می‌روند.

اقلیم نهم قُومِس^۲

به فارسی آن را گومس گویند. از بسطام تا سمنان است و این دو شهر از ولایت قومس، میان خراسان و جبال قرار دارند. اولین شهر از جانب غرب سمنان است. احمد کاتب می‌گوید: «قومس شهری وسیع و مهم است.» در المشترك آمده است: «قومس منطقه‌ای بزرگ و در آن شهرها و روستاهای بسیار است. مرکز آن سمنان است.» در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۷۹ درجه و ۱۵ دقیقه و عرض آن ۳۶ درجه است.» در المشترك آمده است که «شهری است مشهور میان ری و دامغان.» قومس دارای شهرهایی است که از آن جمله‌اند:

دامغان. در اقلیم چهارم واقع است. در القانون آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۷۹ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۳۶ درجه و ۲۰ دقیقه است.»

۱. یاقوت آن را آبْسْکُون نوشته است.

۲. یاقوت حموی آن را قُومِس ضبط کرده است.

بسطام. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در اللباب آمده است: «شهری مشهور است.» ابن حوقل می‌گوید: «دارای باغهای بسیار و میوه‌های فراوان است و ابویزید بسطامی زاهد به این شهر منسوب است.»

اقلیم دهم

خراسان

خراسان دارای شهرهای بسیاری است. اهل عراق می‌گویند از ری تا مطلع خورشید است و برخی می‌گویند، از خلوان تا مطلع خورشید است. «خر» به معنای خورشید و «اسان» به معنای جایگاه و مکان است. گفته می‌شود که خراسان یعنی «همه در آسایش اند». در تقویم البلدان آمده است که «از جانب غرب محدود است به بیابانی که بین آن و سرزمین گیل و جرجان فاصله شده و از جانب جنوب محدود است به بیابانی که بین آن و فارس و قومس قرار دارد و از شرق به نواحی سجستان و سرزمین هند و از جانب شمال به بلاد ماوراءالنهر و کمی از ترکستان محدود است.» خراسان شامل چندین بخش است که هریک از آنها به اندازه ولایتی است.

از بخشهای مشهور آن جَوَین و قَوْهَسْتان^۱ (= قَهستان) و بَغْشور و مَرَو و طُوس و بَیْهَق (= سبزوار) و باخَر است و باخزری که بَرکه به دست او مسلمان شد از این شهر [اخیر] است.

مرکز این ولایت چنان‌که امیر حماة در تاریخش ذکر کرده، نیشابور (= نیشابور) است. در اللباب آمده است: «آن را نیشابور نامیده‌اند، زیرا شاپور «شاه ایرانی» چون آنجا را دید گفت نیکوست که اینجا شهری باشد و آنجا نی زیاد بود، از این رو به قطع نی‌ها و ساختن شهر فرمان داد، از این رو گفته شد نیشابور.» ابن سعید

۱. باقوت حموی آن را قوهستان ضبط کرده است.

می‌گوید: «عجم آن را نشاور می‌گویند.» در تقویم البلدان نیز آمده است: «نام کنونی آن نشاور است». در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۸۰ درجه و عرض آن ۳۶ درجه و ۲۰ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری است مشهور که در پستی واقع است و بناهایش [در مساحتی به طول و عرض] یک فرسنگ در یک فرسنگ گسترده است. دارای قنوات و آب و هوایی نیکوست». در الباب آمده است: «از بهترین شهرهای خراسان و از همه پربرکت‌تر است.» احمد بن یعقوب کاتب می‌گوید: «میان این شهر با هریک از شهرهای مرو و هرات و جرجان و دامغان ۱۰ منزل فاصله است.» این ولایت دارای شهرهای متعدد است که از آن جمله‌اند:

طابّران. در القانون آمده است: «مرکز طوس و از بخشهای خراسان است و در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة قرار دارد.» در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۸۰ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۳۵ درجه و ۲۰ دقیقه است.» در العزیزی آمده است: «از مهمترین شهرهای خراسان است.»

نوقان. شهری است از توابع طوس خراسان که در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة قرار دارد. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۸۲ درجه و ۴۵ دقیقه و عرض آن ۳۸ درجه است.» مهلبی می‌گوید: «از مهمترین شهرهایی خراسان و کهنترین آنهاست و قبر امام علی بن موسی بن جعفر الصادق (ع) و قبر هارون الرشید خلیفه عباسی در خارج آن واقع شده، دارای معدن فیروزه و زاج سبز است.»

إسفراین. شهری در حوالی نیشابور خراسان و در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۷۱ درجه و عرض آن ۲۳ درجه است.» در تقویم البلدان آمده است: «مِهْرَجَان نیز نامیده می‌شود و می‌گویند کسری انوشروان به منظور تشبیه آن به مِهْرَجَان (= مهرگان) که از اعیاد پارسیان

است، چنین نامیدش، زیرا مهرجان (= مهرگان) میان فصول بهترین وقت است و کسری این شهر را به سبب سرسبزی و طراوتش به مهرجان تشبیه کرد. امام بزرگ و شهیر ابواسحاق اسفراینی منسوب به این شهر است.»

خُسروچرد. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۸۱ درجه و ۵ دقیقه و عرض آن ۳۶ درجه است». در المشترك آمده است: «مرکز ناحیه بیهق خراسان است.» در اللباب آمده است: «قبلاً مرکز این ناحیه بود و سپس سبزوار مرکز شد.»

نَسَا. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. ابن سعید می‌گوید: «طول [جغرافیایی] آن ۸۲ درجه و عرض آن ۳۹ درجه است.» درالمشترک آمده است که «از شهرهای خراسان و میان آبیورد و سرخس واقع است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری پر نعمت است و امام احمد نسائی صاحب سنن نسائی اهل اینجاست.»

آزادوار. مرکز جوین خراسان و در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در الاطوال آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۸۰ درجه و ۴۵ دقیقه و عرض آن ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه است. امام الحرمین امام [و فقیه] مشهور شافعی از این شهر است.»

قاین. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۸۴ درجه و ۳۵ دقیقه [و عرض آن ۳۳ درجه و ۳۵ دقیقه]» است. ابن حوقل می‌گوید: «مرکز قوهستان خراسان و در کنار یک بیابان و به بزرگی سرخس است. آب آن از قنات است، باغهای اندک دارد و روستاهایش پراکنده‌اند. گروهی از دانشمندان بدین جا منسوب‌اند.»

سَرخُس. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در القانون آمده است که

۱. مطالب بین دو قلاب را از تقویم البلدان که مؤلفش آن را از القانون نقل کرده است افزودیم.

«طول [جغرافیایی] آن ۸۵ درجه و عرض آن ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری است که بین نیشابور (=نیشابور) و مرو و در دشتی واقع است. آب جاری ندارد مگر رودخانه‌ای که مدتی از سال جریان می‌یابد و زیادی آبهای هرات است. بیشتر زمینهایش چراگاه است و بیشتر دارایی مردم شتر و آیشان از چاه است. آسیابشان به چارپا می‌گردد.» مهلبی می‌گوید: «اطراف شهر شنزار است.»

بُوشَنج. بنا به نقل اللباب آن را فُوشَنج نیز می‌گویند و بنا به نقل تقویم البلدان بُوشَنگ نیز گفته می‌شود. ابن حوقل می‌گوید: «شهری است بر زمینی هموار که به اندازه نیمی از هرات است. دارای آب و درختان بسیار است و آبش از شاخه‌ای از شعب رود هرات است که از هرات سرچشمه گرفته و از بوشنج گذشته و به سرخس می‌رود.»

هرات. در التعریف آمده است: «شنیده شده که عجمی آن را جز هری بنامد. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است.» در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۸۵ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن ۳۵ درجه است.» ابن حوقل می‌گوید: «جزو خراسان و دارای توابعی است. درون شهر آبهای جاری است و دو فرسنگ با کوه فاصله دارد. از این کوه سنگهای آسیاب و چیزهای دیگر را به دست می‌آورند. جایی برای هیزم‌چینی ندارد و فاقد چراگاه است. بر بالای آن آتشکده‌ای است که به پارسیان تعلق داشته. بیرون هرات آبها و باغهای بسیار است.» در المشترك آمده است که «شهری بزرگ بوده که به دست تاتارها (به مغولان) ویران شد.» در اللباب آمده است که «در زمان خلافت امیرالمؤمنین عثمان بن عفان فتح شده و اسم منسوب آن هروی است.» در مسالك الابصار آمده است که «گروهی آن را مستقل دانسته و جزو خراسان نمی‌شمارند.» امیر آن با دربار سلطنتی مصر مکاتبه دارد.

مَرْوَرُود. رود به زبان فارسی یعنی نهر و معنای این کلمه رود مَرْو است. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در القانون آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۷۸ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض آن ۳۴ درجه و ۳۰ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «از بوشنج بزرگتر است و رودی دارد که باغها درکنار آن واقع شده‌اند و خاک و هوایی نیکو دارد و کوه در سه فرسنگی غرب آن قرار دارد.» در اللباب آمده است که «از مشهورترین شهرهای خراسان است. اسم منسوب به آن مروروزی و همچنین مروذی است.»

مَرْو شَاهِجَان. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در المشترك آمده است: «مَرْو شاهجان به معنای جان پادشاه است.» در الاطوال آمده است «طول [جغرافیایی] آن ۸۷ درجه و عرض آن ۳۷ درجه و ۴۰ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری است کهن که گفته می‌شود طهمورث از پادشاهان پارسی آن را بنا کرده است.» در مسالك الابصار آمده است: «گفته می‌شود که این شهر ساخته ذوالقرنین است. بر زمینی هموار و دور از کوه قرار دارد و از آنجا کوه دیده می‌شود. زمینش شوره‌زار و پراز شن است. بر دروازه شهر رودی است که آب آن به حوضهای شهر وارد شده و مردم از آن آب می‌آشامند. دارای سه رود دیگر است. میوه‌های نیکو دارد که خشک می‌کنند و به شهرهای دیگر بُرده می‌شود. کشمشی بی‌نظیر دارد. به لحاظ نظافت و حسن ترتیب و تقسیم بناها و درختکاری کنار رودها و تفکیک بازارها از یکدیگر، در شهرهای دیگر نظیر ندارد.» در المشترك آمده است که «اسم منسوب آن مروزی است.» در تقویم البلدان آمده است که «در طول اقامت مأمون در خراسان اقامتگاه وی بوده است. یزدجرد (= یزدگرد) آخرین پادشاه پارس در اینجا کشته شد. دولت بنی‌عباس از اینجا ظهور کرد. اولین لباس سیاه‌جامگان در اینجا رنگ سیاه گرفت. از اینجا ابریشم و پنبه بسیار حاصل می‌شود.» در المشترك آمده است: «بین آن و هریک

از شهرهای نيسابور (= نیشابور) و هرات و بلخ و بخارا به اندازه دوازده روز راه است.»

طالقان. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در الاطوال آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۸۸ درجه و عرض آن ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری است به بزرگی مروروذ و آبهای جاری دارد و باغهای آن اندک است. در دامنه کوه واقع است، و روستایی برکوه دارد. این شهر غیر از طالقان است که شرح آن در عراق عجم گذشت.»

بلخ. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در الاطوال و القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۹۱ درجه و عرض آن ۳۶ درجه و ۴۱ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری است بر زمینی هموار که تا نزدیکترین کوه چهار فرسنگ فاصله دارد. طول و عرض شهر نیم فرسنگ در نیم فرسنگ است. رودی موسوم به دهاش^۱ دارد که در حومه شهر جاری است و ده آسیاب را می‌چرخاند. باغها از هر سو شهر را در خود گرفته‌اند. دارای میوه بالنگ و نیشکر است. در مناطقی از آن برف می‌بارد. در خلافت عثمان بن عفان، احنف بن قیس تمیمی آن را فتح کرده است. ائمه و دانشمندان و نیکوکاران بسیاری که به شماره نیایند از این شهر برخاسته‌اند.»

شهرستان. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة است. در الاطوال و القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۹۱ درجه و عرض آن ۳۶ درجه و ۴۱ دقیقه است.» در المشترك آمده است: «شهری است مشهور بین نيسابور و خوارزم و در آخر مرزهای خراسان و اول شنزارهای خوارزم.»

۱. در تقریب البلدان دهاس ضبط شده است و در معجم البلدان و القاموس ذکر آن را نیافتیم.

اقلیم یازدهم زَابُلِسْتَان

در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة واقع است. در القانون آمده است: «طول [جغرافیایی] آن ۹۲ درجه و ۵۰ دقیقه و عرض آن ۳۴ درجه و ۱۵ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری است که شهرستانها و توابعی دارد و در ده منزلی بلخ واقع است و در نزدیکی آن رودی بزرگ جاری است ولی باغ ندارد زیرا شهر بر دامنه کوه قرار گرفته و میوه‌ها را از مناطق دیگر می‌آورند.» در اللباب آمده است که «دژی مستحکم دارد.» دارای شهرهایی است که عبارت‌اند از:

عَزَنَه. در اقلیم سوم از اقالیم سبعة واقع است. در الاطوال و القانون آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۹۴ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۰ درجه و ۳۵ دقیقه است.» ابن حوقل می‌گوید: «از توابع بامیان است» و قبلاً گفتیم که بامیان جزئی از زابلستان است. در اللباب آمده است: «در اول سرزمین هند واقع است.» در مزیل الارتیاب آمده است که «در جانب خراسان و در ابتدای سرزمین هند و به مثابه مرز میان آن دو است.» ابن حوقل می‌گوید: «بندر و لنگرگاه هند و جایگاه بازرگانان است و نیز دریند^۱ (= قلعه‌ای) مشهوری دارد.»

بَنْجَهیر. در اقلیم چهارم از اقالیم سبعة قرار دارد. در القانون آمده است که «طول [جغرافیایی] آن ۹۴ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۵ درجه است.» ابن حوقل می‌گوید: «شهری است بر دامنه کوه و از توابع بامیان است. اغلب مردم آن اهل تباهی و فسادند.» در اللباب آمده است که «دارای کوه (= معدن) نقره است و درهم در آنها بسیار است و یک دسته سبزی را به کمتر از یک درهم نمی‌خرند. بازار را از کثرت حفره‌هایی که در آن است به شکل غربال درآورده‌اند. رگه‌هایی که

۱. در متن عربی کلمه دریند آمده است. - م.

به نقره منتهی می شود دنبال می کنند. و هرگاه رگه‌ای بیابند آنقدر آن را حفر می کنند تا اینکه به نقره برسند. و مردی از آنان مال بسیار در حفر زمین خرج می کند و چه بسا به قدری نقره به دست می آورد که خود و اعقابش بی نیاز می شوند و چه بسا به سبب کم بودن مالش و یا به علل دیگر به مطلوب نمی رسد، و چه بسا مردی از رگه‌ای مطلع می شود، و دیگری نیز در جایی دیگر از همان رگه آگاه می شود و هر دو شروع به حفر آن رگه می کنند و مرسوم چنان است کسی که در کشف آن رگه بر دیگری سبقت داشته است به فرد دوم اعتراض می کند و حق از آن شخص اول خواهد بود.»

اقلیم دوازدهم

غور

در اللباب آمده است: «از شهرهایی است که در دامنه کوههای خراسان و نزدیک هرات و سرزمینی بزرگ است. اکثر آن کوه است. شهری است آبادان و دارای چشمه‌های آب، بوستانها و رودهاست. شهری است استوار و تسخیرناپذیر. خراسان آن را از سه سو دربر گرفته، و از آن رو آن را جزئی از خراسان دانسته‌اند و مرز چهارم آن از سمت سجستان است.» مرکز آن به نقل از تقویم البلدان «پیروز کوه (= فیروزکوه) است.» در اقلیم چهارم از اقلیم سبعة واقع شده و در المشترك آمده است که «پیروزکوه به معنای کوه آبی رنگی است و آن نام قلعه‌ای است مستحکم که جایگاه امرای جبال غور است و مقر بنی سامحان پادشاه غور بوده است.»^۱

می‌گوییم: اگرچه مؤلف مسالك الابصار سرزمین غور و غزنه و مضافات آن را جزو سرزمین تورانیان شمرده است، ولی در واقع از توران زمین نیست و اغلب

۱. در نسخه ما چنین آمده، اما در تقویم البلدان آل سام و در معجم البلدان بنی سام آمده است.

ملوک آن از ایران بوده‌اند. از این رو آن را جزو سرزمین ایران ثبت کردم و آنچه اولاد هالاکو از سرزمین روم بر آن چیره شده‌اند که عبارت از قونیه و مضافات آن باشد، از سرزمین ایران نیست. بلکه سرزمینی مستقل است که شرح آن خواهد آمد و بدین سبب آن را جزو سرزمین ایران ثبت نکردم. والله اعلم.

بخش سوم

رودهای مشهور

بدان که این سرزمین دارای رودهایی است که ۱۳ رود آن مشهورند:

اول، فرات و آنچه بدان می‌ریزد و از آن جدا می‌شود. رود فرات از شمال شهر ارزن روم و شرق آن آغاز می‌شود و این ارزن از جانب شرق در آخر مرز سرزمین روم است. سپس فرات از نزدیک ملطیه سپس از شمشاط گذشته، آنگاه به شرق متمایل شده و از قلعه روم می‌گذرد، و از کنار شمال و شرقی آن گذشته و سپس به سوی بیره و از جنوب آن عبور کرده، سپس به شرق متمایل شده و از شمال رحبه گذشته و به سوی عانه و از آنجا به سوی هیت، و سپس به سوی کوفه می‌رود. هنگامی که شش فرسنگ از رود کوتی گذشت به دو بخش تقسیم می‌شود و شاخه جنوبی آن از کوفه می‌گذرد و به ریگزارها می‌ریزد. شاخه دیگر که بزرگتر است و رود سورا نامیده می‌شود از مقابل کاخ ابن هبیره گذشته و به شهر قدیم بابل رفته و در آنجا چند رود از آن منشعب شده و شاخه اصلی آن به نیل رفته و پس از نیل رود صرات نامیده شده و بعد از عبور از نیل به دجله می‌ریزد. رودهایی که به فرات می‌ریزند عبارت‌اند از: رود شمشاط، رود بلیخ؛ رود خابور، رود هرماس و غیر آنها.

رودهایی که از فرات جدا می‌شوند عبارت‌اند از: رود عیسی، رود صرصر، رود مَلِک، رود کوثری و غیر آنها.

دوم، دجله و آنچه بدان می‌ریزد و از آن جدا می‌شود. در المشترك آمده است: «رود بزرگ مشهوری است که از سرزمین روم سرچشمه می‌گیرد و از آمد و قلعه کیفا و جزیره ابن عمر و موصل و تکریت و بغداد و واسط و بصره می‌گذرد و به دریای فارس می‌ریزد.» در العزیزی آمده است: «سرآغاز دجله، شمال میافارقین از زیر قلعه‌ای موسوم به قلعه ذوالقرنین است و از شمال و غرب به جانب جنوب و شرق می‌رود، سپس به شرق متمایل شده و به جانب شمال می‌رود، و آنگاه با اندک انحرافی به جنوب به غرب و به سوی شهر آمد رفته و از آنجا به جنوب جزیره ابن عمر رفته و سپس از شرق و جنوب به شهر تکد رفته و از شرق موصل و شرق تکریت گذشته و سپس از مشرق آهنگ سرّمن‌رأی کرده و از جنوب عُکبری گذشته و از شرق بردان نیز می‌گذرد و با اندک انحرافی به سوی شرق از جنوب بغداد عبور کرده و از جنوب کلوذا می‌گذرد و آهنگ مدائن کرده و پس از عبور از دیر عاقول از شرق نعمانیه، سپس به جنوب رفته و به شرق متمایل شده و به سوی فَم صَلّج رفته، و آنگاه به غرب متمایل شده و به سوی واسط می‌رود و آنگاه به شرق متمایل شده و به ریگزارهای واسط و از آنجا بین شرق و جنوب مسیر خود را ادامه داده و بصره را پشت سر گذاشته و از فوهت اُبله گذشته، و به سوی آبادان رفته و به دریای (= خلیج) فارس می‌ریزد.

رودهایی که به دجله می‌ریزند عبارت‌اند از: رود ارزن، رود ثرثار، رود فرات بالا که بزرگتر است و رود زاب اصغر و غیر آن. اما چندین رود از دجله سرچشمه می‌گیرند که مشهورترین آنها رود اُبله و رود معقل است که شرح آن به هنگام ذکر تفرجگاههای این سرزمین گفته شد.

سوم، دجله اُهواز. رودی است که از اُهواز سرچشمه می‌گیرد و به سوی

عسکر مکرم در جانب غرب می‌رود. این رود تقریباً به اندازه دجله بغداد است و مزارع عظیمی از نیشکر و غیره نزدیک آن است.

چهارم، شیرین که از کوه دینار از ناحیه بازرع^۱ سرچشمه گرفته و از میان سرزمین فارس گذشته و نزدیک جَنّابه که از شهرهای فارس است به دریای (= خلیج) فارس می‌ریزد.

پنجم، مَسْرُقان. رودی بزرگ در خوزستان است و از تُستر (= شوشتر) آغاز شده و از عسکر مکرم گذشته و آبش همگی صرف سیراب کردن درختان خرما و کِشته‌ها و مزارع نیشکر شده و هیچ از آب آن هدر نمی‌رود.

ششم، تُسْتَر. این رود از پشت عسکر مکرم آغاز شده و از اهواز می‌گذرد و به رود سدره در حصن مهدی منتهی شده و به دریای (= خلیج) فارس می‌ریزد.

هفتم، طاب. از کوه‌های اصفهان نزدیک مرج سرچشمه گرفته و رود دیگری به آن پیوسته و تا باب ارجان آمده و از آنجا در نزدیکی تسیر به دریای (= خلیج) فارس می‌ریزد.

هشتم، سَکَان. از روستای رونجان^۲، از روستای موسوم به سارکری^۳ سرچشمه گرفته و بسیاری از بخشهای فارس را آبیاری کرده، سپس به دریای (= خلیج) فارس می‌ریزد. در کنار این رود بناهایی است که رودهای دیگر فاقد آن‌اند.

نهم، رُندَوَرْد (= زاینده‌رود). که رودی بزرگ نزدیک دروازه اصفهان است. دهم، هِنْدَمَنْد (= هیرمند). ابن حوقل می‌گوید: «بزرگترین رود سجستان (= سیستان) است و از پشت ناحیه غور آغاز شده، و از حدود رُخَج گذشته و آنگاه

۱. تقویم البلدان آن را نازرنج ذکر کرده است.

۲. در تقویم البلدان رویحان ثبت شده است.

۳. در تقویم البلدان سادخری ثبت شده است.

می پیچد و از بُست عبور کرده و به یک منزلی سیستان می رسد، و سپس به دریاچه زره می ریزد. این رود پس از عبور از بُست به رودهای زیادی منشعب می شود. نزدیک دروازه بُست بر این رود همچون دجله پلی از کشتی های به هم بسته قرار دارد.»

یازدهم، رَس (= ارس). رودی است که از کوه های قالیقلا سرچشمه گرفته و به سوی ورتان رفته و در نزدیکی دریای خزر به رود کُر که شرحش خواهد آمد برخورد کرده و تبدیل به یک رود شده و به دریای خزر می ریزد.

دوازدهم، کُر. رودی است که چونان مرز فاصل بین اَران و اذریجان است و آغاز آن از کوه باب الابواب و از میان سرزمین اَران گذشته و به دریای خزر می ریزد. ابن حوقل ذکر می کند که «رود کُر از سه فرسنگی بردعه می گذرد.» در فارس نیز رودی است که کُر نامیده می شود و آن به نسبت این رود اهمیت و شهرت کمتری دارد.

سیزدهم، جُرْجان. از کوه های جرجان سرچشمه گرفته و از غرب به جنوب سیر کرده و به آبسکون می رسد و در آنجا به دو رود تبدیل شده و به دریای دیلم می ریزد.

گفتار چهارم

دربارهٔ راههایی که به مراکز این سرزمین می‌رسد و ذکر مقداری از مسافت میان شهرها

از مملکت حلب شروع شده، زیرا این مملکت آخرین شهرها و ممالک مصر از طرف شرق به شمار می‌آید و ما براساس اطلاعات ابن خردادبه در کتابش مسالک و الممالک توضیح می‌دهیم.

راه از حلب به موصل. از حلب تا منج و از منج تا رستن، و از رستن تا رقه تا رأس عین ۱۷ فرسنگ فاصله دارد. و از رأس عین تا کفرتوثا ۱۷ فرسنگ فاصله دارد. فاصلهٔ بین کفرتوثا و دارا ۵ فرسنگ است و بین نصیبین و دارا ۴۱ فرسنگ باشد، سپس تا بلد ۳۰ فرسنگ و تا موصل ۷ فرسنگ فاصله دارد.

راه از موصل به بغداد. فاصلهٔ بین شهرها به این ترتیب است: از موصل تا حدیثه ۱۱ فرسنگ، از حدیثه تا سن ۵ فرسنگ، از سن تا سرّمن رأی ۳ فرسنگ، و از سرّمن رأی تا قادسیه ۹ فرسنگ، از قادسیه تا عکبری ۸ فرسنگ، و از عکبری تا

بردان ۴ فرسنگ و از بردان به بغداد [۵ فرسنگ]^۱. گروهی از ساکنان آن سرزمین به من خبر دادند که راه از حلب تا بیره مسیر دو روز است و همین مسافت بین بیره و رهاست. از رها تا ماردین مسیر چهار روز است، سپس از ماردین تا جزیره ابن عمر مسیر سه روز است و از جزیره ابن عمر تا موصل مسیر دو روز است و از موصل تا تکریت مسیر دو روز است و از تکریت تا خوی مسیر دو روز است و همین مسافت بین بغداد و خوی است.

راه به نیشابور (= نیشابور) (مرکز خراسان). فاصله بین شهرها بدین ترتیب است: از بغداد تا نهروان ۴ فرسنگ، سپس تا دسکره ۱۲ فرسنگ، و از دسکره به جلولاء ۷ فرسنگ، سپس بین جلولاء و خانقین ۷ فرسنگ و از خانقین تا قصر شیرین ۶ فرسنگ و از قصر شیرین تا حلوان ۵ فرسنگ، سپس از حلوان تا مرج قلعه ۱۰ فرسنگ و از مرج قلعه تا کامی یزید ۱۷ فرسنگ، سپس از کامی یزید تا قریه العسل (= ده عسل) ۳ فرسنگ، از ده عسل تا همدان ۵ فرسنگ، سپس به آساوره ۲۲ فرسنگ و از آساوره تا ساوه ۱۵ فرسنگ است و از ساوه تازی ۲۴ فرسنگ و از تازی تا قصر ملح (کاخ نمک) ۳۱ فرسنگ، سپس از قصر ملح تا رأس الکلب (سر سگ) ۷ فرسنگ و از رأس الکلب تا سمنان ۸ فرسنگ است، سپس از سمنان تا پومن (= فومن) ۱۷ فرسنگ و از پومن تا آسدآباد ۴۰ فرسنگ و از آسدآباد تا خسروچرد ۱۲ فرسنگ و سرانجام از خسروچرد تا نیشابور (= نیشابور) ۱۵ فرسنگ است.

راه از نیشابور (= نیشابور) تا بلخ تا رود جیحون. فاصله یا مسافت بین شهرها بدین ترتیب است: از نیشابور تا طوس ۱۳ فرسنگ و از طوس تا مرو رود ۱۲ فرسنگ و از مرو رود تا سرخس تا قصر النجار (کاخ نجار) ۳ فرسنگ و از قصر نجار تا مرو شاهجان ۲۷ فرسنگ و از مرو شاهجان تا قریتین (دو ده) ۲۵ فرسنگ و از

۱. به نقل از تقویم البلدان.

قریتین تا استرآباد بستر به رود ۷ فرسنگ است، و از استرآباد تا قصر الاحنف (کاخ الاحنف) بستر به رود ۱۰ فرسنگ و از قصر الاحنف تا مرورود ۵ فرسنگ و از مرورود تا طالقان ۳۳ فرسنگ و از طالقان به ارعین ۹ فرسنگ و از ارعین تا عادیات ۱۰ فرسنگ، سپس از عادیات به سدره (نزدیک بلخ) ۲۴ فرسنگ است، و از سدره تا غور ۹ فرسنگ و از غور تا بلخ ۳ فرسنگ و از بلخ تا کرانه جیحون ۱۲ فرسنگ است. اینجا در سمت راست ناحیه‌های خُتل و رود ضرغام و در طرف چپ خوارزم‌اند که ذکر آنها در سخن از مملکت توران خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

راه تا شیراز (= مرکز فارس). قبلاً درباره راه از حلب (از ممالک مصر) تا بغداد سخن گفتیم. مسافت بین بقیه شهرها بدین ترتیب است: از بغداد تا واسط ۲۵ سکه و از واسط تا اهواز ۲۰ سکه و از اهواز تا نوبندجان ۱۹ سکه و از نوبندجان تا شیراز ۱۲ سکه است.

راه از شیراز تا سیرجان (مرکز کرمان). از شیراز تا اصطخر ۵ سکه و از اصطخر تا بحیره ۱۳ فرسنگ و از بحیره تا شاهک بزرگ ۱۷ فرسنگ، سپس از شاهک بزرگ تا قریه ملح ۹ فرسنگ و از قریه ملح تا مرزبان ۸ فرسنگ، و از مرزبان تا اروان ۳ فرسنگ و از اروان تا مرمان است یعنی آخرین مرزهای فارس به سیرجان ۱۶ فرسنگ است.

راه تا اصبهان (= اصفهان). از پومن (= فومن) که قبلاً ذکر شده به رباط ۱۳ فرسنگ است و از رباط تا اصفهان ۱۴ فرسنگ است.

راه تا بصره. قبلاً ذکر شد که راه از حلب به بغداد، سپس تا واسط تا فاروث تا دهر عمال تا حوانیت، سپس در منطقه‌ای هموار راه می‌یابد سپس تا رود ابی‌اسد، سپس در دجله عوراء سپس در رود معقل تا بصره منتهی می‌شود.

راه به تبریز. قبلاً ذکر شد که از حلب تا ماردین تا حصن کیفا مسیر ۲ روز فاصله دارد و از حصن کیفا تا سعرت مسیر ۲ روز و از سعرت تا وان مسیر ۲ روز و از وان تا سلطان مسیر ۳ روز و از سلطان تا سلماس مسیر ۲ روز و از سلماس تا تبریز مسیر ۴ روز است و بدین ترتیب طول مسافت بین حلب و تبریز مسیر ۲۳ روز می شود.

راه تا سلطانیه. از تبریز تا سلطانیه مسیر ۷ روز فاصله دارد و بدین ترتیب طول مسافت از حلب تا سلطانیه ۳۰ روز است.

گفتار پنجم

در بعضی مسافتهای بین شهرهای این مملکت

بعضی مسافتهای بلاد الجزیره. از انبار تا تکریت ۲ منزل فاصله دارد، و از تکریت تا موصل ۶ روز و از موصل تا آمد ۴ روز، از آمد تا شمشاط ۳ روز و از موصل تا نصیبین مسیری ۴ مرحله‌ای است، و از نصیبین تا رأس عین مسیر ۳ مرحله و از رأس عین تا رقه مسیر ۴ روز و از رأس عین تا حرّان ۳ روز و از حرّان تا رها یک روز است.

بعضی مسافتهای خوزستان. از عسکر مکرم تا اهواز مسیر یک مرحله است و از اهواز تا دورق ۴ مرحله [همچنین از عسکر مکرم به دورق]^۱ و از عسکر مکرم به سوق الاربعاء (= چهارشنبه بازار) یک مرحله و از سوق الاربعاء تا حصن مهدی یک مرحله و از سوس (= شوش) تا بَصْنی یک مرحله و از سوس تا متوث یک مرحله است.

بعضی مسافتهای فارس. ابن حوقل می‌گوید «از شیراز تا سیراف تقریباً ۶۰

۱. به نقل از تقویم البلدان.

فرسنگ فاصله دارد و از شیراز تا اصطخر تقریباً ۱۲ فرسنگ است و از شیراز تا کازرون تقریباً ۲۰ فرسنگ و از کازرون تا جنبه ۴۴ فرسنگ و از شیراز تا اصفهان ۷۲ فرسنگ و از شیراز (به طرف غرب) تا اول مرزهای خوزستان ۶۰ فرسنگ و از شیراز تا بسا (= فسا) ۲۷ فرسنگ و از شیراز تا بیضاء ۸ فرسنگ و از شیراز تا دارابجرد ۵۰ فرسنگ و از مهرویان به حصن ابن عماره تقریباً ۱۶۰ فرسنگ است.

بعضی مسافتهای کرمان. از سیرجان تا مغازه مسیر ۲ مرحله است و از سیرجان به جیرفت ۲ مرحله و از سیرجان تا مدینه زرنند (= شهر زرنند) ۲۹ فرسنگ است.

بعضی مسافتهای ارمنیه (= ارمنستان) و اَرّان و آذربایجان. ابن حوقل می‌گوید: «از بردعه تا شمکور ۱۴ فرسنگ فاصله دارد و از بردعه تا تفلیس ۴۳ فرسنگ و از آدبیل (= اردبیل) تا مراغه ۴۰ فرسنگ و از مراغه تا ارومیه مسیر ۴ مرحله است، و از ارومیه تا سلماس ۲ مرحله و از سلماس تا خوی ۷ فرسنگ و از خوی تا برکری ۳۰ فرسنگ فاصله است و از برکری تا ارجیش ۲ روز و از ارجیش تا خلاط ۳ روز و از خلاط تا بدلیس ۳ روز و از بدلیس تا میافارقین ۴ روز [راه از مراغه تا اردبیل و از مراغه تا ارومیه ۳۰ فرسنگ است]^۱ از ارومیه تا سلماس ۱۴ فرسنگ و از خوی تا نسوی [مسیر ۳ روز است، و از نسوی]^۲ تا دبیل مسیر ۴ مرحله و از مراغه تا دینور ۶۰ فرسنگ است، و از خونج تا مراغه [۱۳ فرسنگ]^۳ است و از بردعه تا ورثان ۷ فرسنگ و از ورثان تا بیلقان ۷ فرسنگ و از شروان تا باب‌الابواب تقریباً ۷ روز و از بردعه تا تفلیس تقریباً ۶۲ فرسنگ است.»

بعضی مسافتهای عراق عجم. مسافت از همدان تا دینور بیشتر از ۲۰ فرسنگ است و از همدان تا ساوه ۳۰ فرسنگ و از ساوه تا ری ۳۰ فرسنگ و از همدان تا زنجان (نزدیکی شهر زور) ۳۰ فرسنگ و از همدان تا اصفهان ۸۰ فرسنگ و از

۱، ۲ و ۳. به نقل از تقویم البلدان است که به توضیح ابن حوقل افزوده‌ایم.

همدان تا اول خراسان تقریباً ۷۰ فرسنگ و از ری تا قزوین ۳۰ فرسنگ و از دینور تا شهرزور مسیر ۴ مرحله و از اصفهان تا کاشان مسیر سه مرحله است.

بعضی مسافتهای طبرستان و مازندران و قومس. ابن حوقل می‌گوید: «بین آمل و ساریه مسیر ۲ مرحله است، و از ساریه تا استرآباد تقریباً ۴ مرحله و از استرآباد تا جرجان تقریباً ۲ مرحله و از آمل تا مامطیر یک مرحله و از مامطیر تا ساریه یک مرحله و از جرجان تا بسطام مسیر ۲ مرحله است.

بعضی مسافتهای خراسان. در تقویم البلدان آمده است: «از اول شهرهای نیشابور (= نیشابور) تا وادی جیحون مسیر ۲۳ مرحله است و از سرخس تا نسا ۲۷ فرسنگ و از هرات تا نیشابور ۱۲ روز و همین مسافت بین هرات و مرو و از هرات تا سیستان است و از بلخ تا ری مسیر ۳۰ مرحله به طرف غرب است و از بلخ تا سیستان ۳۰ مرحله است به طرف جنوب و از بلخ تا کرمان ۳۰ مرحله و از بلخ تا خوارزم ۳۰ مرحله و از مرو رود تا مرو شاهجان ۴ روز و از بلخ تا فرغانه ۳۰ مرحله به طرف شرق است.

نمایه

آ، الف

آبادان ۴۴، ۵۳، ۶۹، ۷۲، ۸۰، ۱۰۶، ۱۱۰
 آبسکون ۹۸، ۱۱۲
 آبله ۱۱۰
 آبه ۸۲
 آمید ۳۱، ۴۱، ۴۳
 آمل ۹۶، ۹۸، ۱۱۹
 ازیل ۴۲، ۷۸، ۸۶
 آرجان ۵۵، ۵۷، ۷۱، ۱۱۱
 ارزن ۶۸، ۱۰۹-۱۱۰
 آرزونجان ۶۸
 ارومیه ۱۱۸
 آزادوار ۱۰۱
 استرآباد ۱۱۵، ۱۱۹
 إسفراین ۱۰۰-۱۰۱
 اصطخر ۶۰، ۶۱، ۱۱۵، ۱۱۸
 اصفهان ۵۴، ۵۶-۷۷، ۷۸، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۸-
 ۱۱۹
 انبار ۳۱، ۴۰، ۴۴، ۴۹-۵۰، ۱۱۷

اهواز ۵۱، ۵۳-۵۷، ۱۱۰-۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷
 انهر ۸۱، ۸۳
 اژدیبل ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۱۱۸

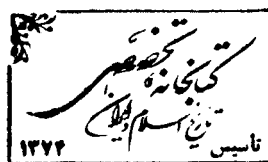
ب

باب‌الابواب ۷۵-۷۶، ۹۸، ۱۱۲، ۱۱۸
 بابل ۴۴، ۱۰۹
 بدلیس ۶۹، ۱۱۸
 بزّده ۷۴، ۷۶، ۱۱۲، ۱۱۸
 برقعید ۴۲
 بسا ۶۱، ۱۱۸
 بسطام ۹۸-۹۹، ۱۱۹
 بصره ۴۴، ۵۱-۵۳، ۵۷، ۱۱۰، ۱۱۵
 بغداد ۳۴، ۴۵-۴۶، ۴۸-۵۲، ۶۱، ۸۵، ۹۱-۹۲،
 ۱۱۰-۱۱۱، ۱۱۳-۱۱۵
 بلخ ۲۹، ۱۰۴-۱۰۵، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۱۹
 بَم ۶۳
 بَنجهیر ۱۰۵

حیره ۴۹، ۱۱۵	بوشنج ۱۰۲-۱۰۳
حیزان ۳۷	بیتقان ۷۶، ۱۱۸
خراسان ۲۹، ۴۹، ۵۸، ۶۲-۶۴، ۷۷، ۸۱، ۸۳	
۹۶-۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۹	پ، ت
خَزَتِ بَرْت ۳۷، ۶۹	پروزکوه ۱۰۶
خُسروچرد ۱۰۱، ۱۱۴	تبریز ۴۸، ۷۰-۷۱، ۷۳، ۷۵، ۸۳، ۸۹، ۱۱۶
خِلاط ۶۸-۶۹، ۱۱۸	تفلیس ۷۴، ۱۱۸
خُوار ۸۴	تکریت ۳۱، ۴۱، ۴۳-۴۴، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۷
خُواز ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۱۹	نَلْ أَعْفَر ۴۰
خوی ۷۲، ۸۹، ۱۱۴، ۱۱۸	تنفس ۹۵
	تولم ۹۴
	تولم ۹۴
د	
دارابجرد ۶۲، ۱۱۸	
دامغان ۹۸، ۱۰۰	ج، ح، خ
دَبیل ۶۸، ۱۱۸	جبال الاکراد ۸۴
دِهستان ۹۶	جبال لُور ۵۷
دِیَنور ۷۹، ۱۱۸-۱۱۹	جُبَی ۵۵
	جُرجان ۷۷، ۹۷-۱۰۰، ۱۱۲، ۱۱۹
ز	جزیره ابن عمر ۳۱، ۳۴، ۴۲، ۱۱۰، ۱۱۴
رأس عین ۳۷-۳۸، ۴۳، ۱۱۳، ۱۱۷	جندی شاپور ۵۶
رُخج ۶۴، ۶۶، ۱۱۱	جُور ۵۹، ۶۰
روذبار ۹۱	جِیَوْت ۶۳، ۱۱۸
رُویان ۹۶	حانی ۴۳
ری ۵۸، ۷۷، ۸۴، ۹۴، ۹۸-۹۹، ۱۱۴، ۱۱۸-	حدیثه ۳۱، ۴۰-۴۱، ۴۴، ۱۱۳
۱۱۹	خَزان ۳۶-۳۷، ۴۳، ۱۱۷
رَافِلَسْتان ۱۰۵	حِصْن طاق ۶۵
رَزَنْج ۶۵	حِصْن کَیْفا ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۱۱۶
رَزَنْد ۶۳، ۱۱۸	حلوان ۴۳-۴۴، ۵۱-۵۳، ۶۸، ۸۰-۸۱، ۹۹
زنجان ۴۸، ۷۰-۷۱، ۸۰-۸۱، ۱۱۸	۱۱۴
	جَلَه ۵۲

طیب ۵۴، ۵۶	س، ش	ساریه ۹۷
ع، غ		ساریه ۱۱۹
عائنه ۴۰-۴۱، ۱۰۹		سألوس ۹۵
عَسْكَرُ مَكْرَم ۵۶، ۱۱۱، ۱۱۷		ساوّه ۸۱-۸۲، ۱۱۴، ۱۱۸
عَقْرُ الْحَمِيدِيّه ۴۲		سخام ۹۵
عِمَادِيّه ۴۲، ۸۹		سراوان ۶۵
غزنه ۶۶، ۱۰۵-۱۰۶		سرخس ۱۰۱-۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۹
غور ۶۴، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۵		سُرْمَن رَأْي ۴۸، ۵۳، ۱۱۳
ف، ق		سِعْرَت ۴۱، ۱۱۶
فومن ۹۳-۹۴، ۱۱۴، ۱۱۵		سلطانيه ۴۸، ۷۰-۷۱، ۱۱۶
فَيْرُزَابَاد ۶۰		سلماس ۷۲-۷۳، ۱۱۶، ۱۱۸
قادسيه ۴۴، ۵۲-۵۳، ۱۱۳		سنجار ۳۹-۴۰
قاپن ۱۰۱		شَهْرُورد ۸۰
قُرْقُوب ۵۶		سیراف ۵۸، ۶۰، ۱۱۷
قرقسيبا ۳۱، ۳۸-۳۹		سيستان ۶۲-۶۴، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۹
قَرْمِيسِين ۸۰		شروان ۷۶
قزوين ۷۷، ۸۱-۸۳، ۹۵-۹۶، ۱۱۹		شُرْوَان ۷۶، ۱۱۸
قصرشیرين ۷۹، ۱۱۴		شمشاط ۳۱، ۳۶، ۴۳، ۱۰۹، ۱۱۷
قلعه فَتْک ۴۲		شمگور ۷۵-۷۶، ۱۱۸
قلعه کُشاف ۴۲		شوش ۴۲، ۵۴-۵۷، ۸۶-۸۷، ۱۱۷
قم ۸۲-۸۳		شوشتر ۵۴، ۵۶-۵۷، ۱۱۱
قومن ۴۴، ۹۸-۹۹، ۱۱۹		شَهْرُزُور ۴۴، ۷۸-۸۰، ۸۴-۸۵، ۱۱۹
ک، ل		شَهْرُستَان ۱۰۴
کازرُون ۶۰، ۱۱۸	ص، ط	شیراز ۵۹-۶۱، ۱۱۵، ۱۱۷-۱۱۸
کاشان ۸۳، ۱۱۹		صیمره ۸۰
کرج ۸۳-۸۴		طابیران ۱۰۰
کرمان ۲۹، ۵۸، ۶۲-۶۴، ۱۱۵، ۱۱۸-۱۱۹		طالقان ۸۳، ۱۰۴، ۱۱۵

۱۱۷، ۱۱۴ - ۱۱۳	کَشْکَر ۹۴
مُوقَان ۹۲، ۷۵	کلار ۹۱
مَهْرُویان ۵۴ - ۵۵، ۱۱۸	کَنْجَه ۷۶
مِیافارقین ۳۷، ۶۹، ۱۱۰	کُوثُم ۹۵
مِیَانَج ۷۳	کُوفَه ۴۴، ۴۹ - ۵۱، ۵۳، ۱۰۹
نَسَا ۱۰۱، ۱۱۹	لاهیجان ۹۴، ۹۱
نَصِیبِین ۳۹، ۴۳، ۱۱۳، ۱۱۷	
نُهاوَنَد ۸۱، ۸۴	م، ن
نَهْرَوَان ۵۲، ۱۱۴	ماردین ۳۳ - ۳۴، ۳۸، ۱۱۴، ۱۱۶
	مازندران ۲۹، ۹۲، ۹۷، ۱۱۹
و، ه، ی	ماسَبَذان ۷۹
واسط ۴۴، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۱۱۰، ۱۱۵	ماکسین ۳۹
هَتَاخ ۴۳	مامطیر ۱۱۹
هرات ۶۶، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۹	مدائن ۴۵، ۱۱۰
هَرْمَز ۶۳ - ۶۴	مراغه ۷۳، ۷۹، ۱۱۸
همدان ۷۹، ۸۱ - ۸۲، ۸۴ - ۸۵، ۱۱۴، ۱۱۸ -	مَرَسْتُ ۹۵
۱۱۹	مَرَنَد ۷۳
هیت ۳۱، ۴۹، ۵۳، ۱۰۹	مرورود ۱۰۳، ۱۱۴ - ۱۱۵، ۱۱۹
یزد ۵۸، ۶۱	مَرْوُشاهِجَان ۱۰۳، ۱۱۴
	موصل ۳۱ - ۳۲، ۳۸ - ۴۳، ۷۸ - ۷۹، ۹۰، ۱۱۰،



In the Name of God

***Iran's Historical Geography
In
9th Century. A. H***

Translated by:
Mahjoob Zweiri

The Center for Documents and Diplomatic History
Tehran - 2001

